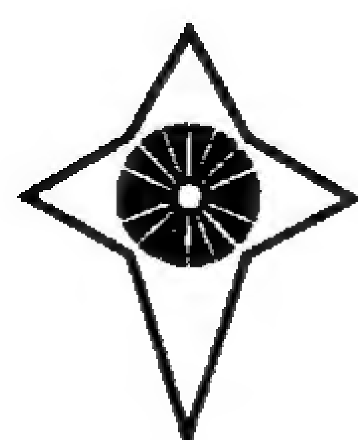
تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان

غلامرضا انصاف پور

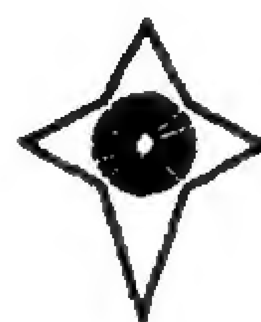
بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ
تبار و زبان
مردم آذربایجان

غلامرضا انصاف‌پور



انتشارات فکر روز



انتشارات فکرروز

تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان

نویسنده غلامرضا انصاف‌پور

آماده‌سازی، طرح و اجرا فکرروز
اپراتور کامپیوتر الهه علیخانی
طرح جلد عزیز محسنی

فتولیتوگرافی متن و جلد فکرروز
مونتاژ متن و جلد محسن حقیقی
روتوش ماکان زهرایی
تهیه‌ی زینک علیرضا احتشام‌زاده

چاپ متن نگارش پاد

ناظر چاپ محسن حقیقی

نوبت چاپ اول، ۱۳۷۷
تعداد ۲۲۰۰ نسخه
۱۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: تهران، کریمخان‌زند، آبان شمالی، خیابان ۱۲، شماره‌ی ۲۲
تلفن: ۸۹۱۳۵۴ نمابر: ۸۸۹۲۲۴۰

•

اداره‌ی فروش: تهران، سیدجمال الدین اسدآبادی (یوسف‌آباد)، کوچه ششم، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۵۶۹۶۳

•



عضو هیئت مؤسس شرکت سهامی پخش و توسعه‌ی کتاب ایران (پکا)
فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، بین فلسطین و وصال شیرازی، شماره‌ی ۱۰/۳۹
تلفن: ۶۴۹۸۴۲۶ـ۶۴۹۲۳۹۱ نمابر: ۶۴۱۰۸۶۹

ISBN. 964-5838-75-4 شابک ۹۶۴ـ۵۸۳۸ـ۷۵ـ۴
EAN: 9789645838759 ای.آ.ان ۹۷۸۹۶۴۵۸۳۸۷۵۹

منابع این پژوهش

کتابشناسی

۱. آتورپاتکان ـ آذربایجان و نهضت ادبی ایران، دکتر جمال‌الدین فقیه، تهران، ۱۳۴۶.

۲. آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز) (تیره و زبان مردم آذربایجان)، دکتر عنایت‌الله رضا انتشارات ایران زمین، تهران، ۱۳۶۰.

۳. آذربایجان و وحدت ملی ایران، دکتر حسینقلی کاتبی، چاپ زرین، تبریز، ۱۳۲۱.

۴. آذریگان، دکتر صادق کیا، تهران، ۱۳۵۴.

۵. آذری یا زبان باستان آذربایگان، سید احمد کسروی تبریزی، انتشارات جار، تهران، ۱۳۵۶.

۶. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بشاری مقدسی، چاپ لیدن، ۱۹۰۶.

۷. اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی الخیر، تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.

۸. افسانه پان تورانیسم، زاره واند، ترجمه محمدرضا زرگر، با مقدمه کاوه بیات، تهران، ۱۳۶۹.

۹. الفهرست، تالیف محمدبن اسحاق الوراق (معروف به ابن ندیم) چاپ قاهره، ۱۳۴۸.

۱۰. التنبیه و الاشراف، علی‌بن حسین مسعودی، چاپ بغداد و ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۱. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، دکتر فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی.

۱۲. اوستا، پورداوود (گزارش) نگارش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۶۶.
۱۳. ایران از آغاز تا اسلام، ر. گیرشمن، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
۱۴. ایران باستان، حسن پیرنیا، مشیرالدوله، قطع جیبی، جلد ۱، چاپ فرانکلین، ۱۳۴۴.
۱۵. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا، تهران.
۱۶. ایرانشهر، زبان پهلوی زبان آذربایجان، پروفسور مارکوات ترجمه دکتر احمد میر احمدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۳.
۱۷. ایران و ایرانی، غلامرضا انصاف‌پور، چاپ زوار، تهران، ۱۳۶۲.
۱۸. بندهش، فرنبغ دادگی، گزارنده: مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۹.
۱۹. بیست مقاله دوره کامل، جلد ۱، علامه قزوینی، درباره‌ی رساله زبان باستان آذربایگان، احمد کسروی.
۲۰. تاتی و هرزندی، عبدالعلی کارنگ، چاپ تبریز، ۱۳۳۳.
۲۱. تاریخ آل سلجوق، تألیف یحیی بن محمد، معروف به ابن بی‌بی، چاپ استانبول.
۲۲. تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات ابن‌سینا.
۲۳. تاریخ ادبیات فارسی، یوگنی برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، مقدمه‌ی مترجم، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۴.
۲۴. تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، امیرکبیر.
۲۵. تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم، گروه پژوهشگران شوروی، کریم کشاورز، چاپ دانشگاه.
۲۶. تاریخ ایران، گروه پژوهشگران شوروی، ترجمه کیومرث کشاورز.
۲۷. تاریخ ایران، سرپرستی سایکس، ترجمه فخر داعی گیلانی، چاپ زوار.
۲۸. تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش دکتر علی فیاض، چاپ مشهد.
۲۹. تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در مشرق، گروه محققان امریکایی و انگلیسی، پرویز داریوش، ابن سینا.
۳۰. تاریخ تمدن، مشرق زمین گاهواره تمدن، جلد یک، مترجمان احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، تهران، ۱۳۶۷.
۳۱. تاریخ جهان باستان، جلد ۱، مترجمان: همدانی، انصاری، مومنی، نشر اندیشه.
۳۲. تاریخ جهانی، ش. دولاندن، ترجمه احمد بهمنش، چاپ دانشگاه.
۳۳. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۳۴. تاریخ ماد. ا. م. دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۳۵. تاریخ ملل شرق و یونان، آلبرماله + ژول ایزاک، جلد ۱، ترجمه‌ی عبدالحسین هژیر، ابن سینا.
۳۶. تاریخ من و نادر، شاه ایران، ابراهام کرتی، در کتاب چند مقاله تاریخی، نصرالله فلسفی، انتشارات وحید.
۳۷. تاریخ هرودوت (تواریخ)، ترجمه: ع. وحید مازندرانی، فرهنگستان ادب و هنر ایران.
۳۸. تذکرةالاولیاء شیخ عطار، تصحیح محمد قزوینی، کتابفروشی مرکزی.
۳۹. تذکرة تحفه سامی، سام میرزای صفوی، تصحیح و مقدمه رکن‌الدین همایون فرخ، انتشارات علمی، ۱۳۴۷.
۴۰. تذکره شعرای آذربایجان ـ چهار جلد ـ گردآوری محمد دیهیم، چاپ تبریز، ۱۳۶۷.
۴۱. تذکره مجمع‌الخواص، تألیف صادقی کتابدار، ترجمه دکتر خیام‌پور، چاپ تبریز، ۱۳۲۷.
۴۲. تذکره نصرآبادی، تالیف میرزا محمود نصرآبادی اصفهانی، تصحیح وحید دستگردی، چاپخانه‌ی ارمغان، ۱۳۱۷ شمسی، تهران، از کتابخانه دکتر قاسم غنی (ره) اهدایی به کتابخانه‌ی مجلس.
۴۳. ترکان پان ترکیسم و پان تورانیسم، پروفسور عنایت‌الله رضا، مجله اطلاعات اقتصادی ـ سیاسی، خرداد ۱۳۷۱.
۴۴. ترکستان نامه، بارتلد، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران.
۴۵. تفسیر کشاف، جلد اول، محمود عمرز مخشری خوارزمی، چاپ بیروت.
۴۶. تورات، باب ششم، چاپ بریتانیا.
۴۷. چهره آذرآبادگان در آئینه تاریخ ایران، دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر غلامحسین مرزآبادی و... چاپ تبریز، ۱۳۵۳.
۴۸. حافظ، بهاءالدین خرمشاهی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۳.
۴۹. خمسه نظامی گنجوی (کلیات)، از انتشارات امیرکبیر.
۵۰. حسن صباح، کریم کشاورز، از انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸.
۵۱. دانشمندان آذربایجان، تألیف محمدعلی تربیت، مطبعه مجلس، تهران، ۱۳۱۴.
۵۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، چاپ تهران، ۱۳۶۷.
۵۳. درباره زبان فارسی و آذربایجان، دکتر تقی ارانی، سلسله مقاله در مجله ایرانشهر، چاپ برلین، ۱۹۲۴.
۵۴. دیوان انوری ابیوردی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات پیروز، تهران، ۱۳۳۷.

۵۵. دیوان حافظ انجوی، چاپ علمی، تهران.
۵۶. دیوان خاقانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار.
۵۷. دیوان صائب تبریزی.
۵۸. دیوان قطران تبریزی، به تصحیح حاج محمد نخجوانی، مقدمه کتاب، چاپ تبریز.
۵۹. دیوان همام تبریزی.
۶۰. راحة‌الصدور و آیة‌السرور، محمد سلیمان راوندی، به کوشش محمد اقبال، چاپ لیدن، ۱۹۲۱.
۶۱. روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج ا. حافظ حسین کربلایی، به اهتمام جعفر سلطان القرایی، تهران، ۱۳۴۴.
۶۲. روند نهضت‌های ملی و اسلامی، غلامرضا انصاف‌پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۶۳. زبان آذربایجان، محمدرضا شعار، کتاب «بحثی درباره‌ی زبان آذربایجان.» تبریز، ۱۳۴۶.
۶۴. زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، ناصح ناطق، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۵۸.
۶۵. زبان فارسی در آذربایجان، از نوشته‌های دانشمندان و زبان‌شناسان در بیست و هفت مقاله گردآوری ایرج افشار از انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۶۶. زبان‌های باستانی آذربایجان دکتر حسینقلی کاتبی، انتشارات پاژنگ، تهران، ۱۳۶۹.
۶۷. ساخت دولت در ایران غلامرضا انصاف‌پور، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۶۸. سبک‌شناسی، ملک الشعرای بهار، جلد ۱ و ۳.
۶۹. سرایندگان شعر فارسی در قفقاز، عزیز دولت‌آبادی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۰.
۷۰. سخنرانی‌های نخستین کنگره شعر در ایران، سخنرانی دکتر رضازاده شفق، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
۷۱. سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷۲. سفرنامه‌ی سرهنگ کاسپار، درویل، ترجمه جواد محیی، گوتمبرگ، تهران، ۱۳۳۷.
۷۳. سفرنامه‌ی ناصرخسرو، به کوشش دبیرسیاقی، قطع جیبی، چاپ طهوری.
۷۴. شاهنامه‌ی فردوسی، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر امین ریاحی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۶۹.
۷۵. شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری، دکتر رضا خسروشاهی، از انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.
۷۶. شهریاران گمنام، سید احمد کسروی تبریزی، از انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.

۷۷. صورة‌الارض، ابن حوقل، چاپ لیدن و ترجمه‌ی فارسی آن از دکتر جعفر شعار بنیاد فرهنگ ایران.
۷۸. طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، ج. ۱. تهران، ۱۳۱۲.
۷۹. فرهنگ و تمدن مسلمانان، بارتلد، ترجمه علی اکبر دیانت، چاپ تبریز.
۸۰. قرآن مجید، قمشه‌یی.
۸۱. کاروند کسروی، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از کسروی، یحیی ذکاء، تهران.
۸۲. کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ابن اثیر، جلد ۱۷، علی هاشم حائری، چاپ علمی.
۸۳. کتاب البلدان یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب چاپ لیدن و هم ترجمه فارسی دکتر شعار بنیاد فرهنگ ایران.
۸۴. گلستان سعدی، رستم علی‌یف، چاپ مسکو.
۸۵. گاتها، سروده‌های مقدس سپنتمان زرتشت، تالیف و ترجمه پورداوود.
۸۶. گویش آذری، رساله روحی انارجانی، پژوهش رحیم رضازاده ملک، انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲.
۸۷. گویش گرینکان، یحیی ذکاء، کتابخانه‌ی دانش، تهران، ۱۳۳۲.
۸۸. لغت‌نامه‌ی دهخدا.
۸۹. مجله‌ی آینده
۹۰. مجله‌ی گوهر
۹۱. مجله‌ی ایران آباد
۹۲. مجله‌ی ماهتاب
۹۳. مجله‌ی دنیای ترک
۹۴. ایران زمین
۹۵. مجله‌ی (ماهنامه) فروهر
۹۶. مجله‌ی ایرانشهر
۹۷. مجله‌ی وحید
۹۸. مجله‌ی ایران کوده
۹۹. مجله‌ی یادگار
۱۰۰. مجله‌ی دانشکده ادبیات تبریز

۱۰۱ . مجله‌ی یغما
۱۰۲ . مردم‌شناسی ایران، هنری فیلد، دکتر عبدالله فریار، ابن سینا، ۱۳۴۳ .
۱۰۳ . مثنوی معنوی مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی رومی، کلاله خاور، تهران.
۱۰۴ . مسالک الممالک، ابواسحق ابراهیم استخری، چاپ لیدن.
۱۰۵ . مفاتیح‌العلوم خوارزمی، ترجمه‌ی خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ .
۱۰۶ . معجم‌البلدان، ج ۱، یاقوت حموی، چاپ لایپزیک، ۱۸۶۶ .
۱۰۷ . مقالات شمس تبریزی، ویرایش: جعفر مدرس صادقی، مرکز نشر، تهران، ۱۳۷۳ .
۱۰۸ .مقدمه علامه قزوینی و حاج سید نصرالله تقوی بر کتاب مرزبان نامه چاپ لیدن.
۱۰۹ . ملاحظاتی درباره‌ی زبان کهن آذربایجان، دکتر محمد امین ریاحی نقل از ناموارہ دکتر محمود افشار، جلد چهارم، ۱۳۶۷
۱۱۰ . ملا نصرالدین در تبریز، صمد سرداری‌نیا، سازمان چاپ و نشر هادی، تبریز.
۱۱۱ . مقدمه فقه‌اللغة ایرانی، ارانسکی. ا. م، ترجمه‌ی کریم کشاورز.
۱۱۲ . نزهة‌القلوب، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر دبیر سیاقی.
۱۱۳ . نزهة‌المجالس، تألیف: جمال خلیل شروانی، تصحیح و مقدمه و حواشی و توضیحات و تحقیق زندگی گویندگان و فهرست‌ها از دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات زوار، ۱۳۶۶ .
۱۱۴ . نظری به تاریخ آذربایجان، دکتر محمد جواد مشکور.
۱۱۵ . وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، عباس اقبال آشتیانی.
۱۱۶ . یادنامه پروفسور پورداوود، ج ۲، سیدنی اسمیت، بمبی، ۱۹۵۱ .
۱۱۷ . یسنا، ابراهیم پورداوود.

118. encyclopaedia Britannica. Volume 15.
119. The Encyclopedia Americana. Volume. 18. 1946.
120. Larousse Illustrated International Encyclopedia and Dicitionry. Larousse McGraw Hill International Book Company. 1972

پیش‌گفتار

زبانِ مادر

پیش از پرداختن به موضوع کتاب و بررسی اسناد و اطلاعات تاریخی مربوط به تبار و زبان مردم آذربایجان، باید توضیحی کوتاه درباره تاریخ زبان فارسی داده شود. چرا که شناخت گویش آذری بدون آگاهی از تاریخ زبان فارسی که بر دو پایه دَری و پهلوی استوار شده است ممکن نیست.

نخست باید از زبان فارسی دری سخن گفت که زبان مادر یا زبان اصلی است، و خود از دل گویش‌های فرعی و محلی بیرون آمده است. خداوندان سخن و دانندگان حکمت و بزرگان علم و ادب پارسی همانند رودکی، فردوسی، بلعمی، بیهقی، میبدی، خاقانی، نظامی، ناصرخسرو، مولوی، سعدی، حافظ، بیدل دهلوی، امیرخسرو دهلوی آثار خود را به این زبان سروده‌اند و نوشته‌اند.

پهلوی یا فهلویات را باید از نظر اهمیت پس از زبان مادر یا زبان دری جای داد. این زبان شامل گویش‌های فرعی و محلی مردم عادی هر بخش از ایران بزرگ بوده است. از این گویش‌های فرعی یا محلی اشعار و دو بیتی‌های عامیانه (مازندرانی، گیلانی، کردی، لری و

آذری) نیز در دست است که آنها را پهلوی یا فهلویات زبان فارسی گویند.

در حقیقت زبان فارسی سکه‌ی زرین کهنی است که یک روی آن دری و روی دیگرش پهلوی یا فهلوی است.

دری از عهد باستان و بعد از اسلام تا به امروز زبان مادر، زبان اصلی، لفظ قلم و کتابت و زبان دولتیان و زبان رسمی سراسر کشور بوده است و در کنار آن زبان پهلوی نیز از دوران باستان تا به امروز به صورت گویش‌های محلی با تفاوت‌هایی اندک، متداول بوده است. اما کتاب‌هایی که از زمان ساسانیان در دست است به زبان پهلوی است و غالباً دینی است.

نوشته‌اند: «دری در روزگار باستان زبان دربار و مجالس سیاسی شاهان و دولتمردان بود. چنانکه در غرب ایران در تیسفون، دربار و پایتخت ساسانیان، به آن سخن می‌گفتند. اما این زبان، زبان مردم خراسان بزرگ تا دورترین مرزهای شرقی هم بود و از بلخ، بخارا، بدخشان، مرو، سرخس، هرات، جوزجان، ابیورد و حدود نیشابور تا نواحی سغد و ماوراءالنهر با آن سخن می‌گفتند.»[1]

همچنین نوشته‌اند: «پهلوی در دربار شاهنشاهان ساسانی و اشکانی (احتمالاً در گفت و گوهای غیر رسمی و برخوردهای عادی) به کار می‌رفت. این گویش یعنی پهلوی در هر یک از استان‌ها و بخش‌های سرزمین ایران بزرگ طبعاً صورت‌های گوناگون محلی خود را داشته است.

از متون قدیم ـ پیش و پس از اسلام ـ و نیز نوشته‌های محققان معاصر چنین برمی‌آید که در ایران همواره دو گویش دری و پهلوی در امتداد یکدیگر وجود داشته است.»[2]

در لغت‌نامه‌ی دهخدا ذیل واژه‌ی دری آمده است:

«زبان دری، در دوره‌های پیش از اسلام نیز در عرض زبان پهلوی وجود داشته، از جمله دلایلی که بر این امر می‌توان اقامه کرد تدوین و تألیف کتاب‌هایی است در بعد از اسلام

۱. دهخدا، برگرفته از مقدمه‌های لغت‌نامه، و ر.ک. به متن زیر لغت دری از صفحه ۵۴۶ تا ۵۵۱.

۲. دکتر معین، مجله‌ی ایران آباد، شماره‌ی ۷۰، مهرماه ۱۳۲۹. مشیرالدوله، ایران باستان، جلد ۳، ص ۲۱۹۴.

به نثر، مانند شاهنامه‌ی ابو منصوری و مقدمه‌ی آن، ترجمه‌ی تفسیر طبری، ترجمه‌ی تاریخ طبری، کتاب حدودالعالم و عجایب‌البلدان و همانندان آنها و اشعار شاعرانی مثل ابوشکور بلخی، شهید بلخی، رودکی، کسایی، دقیقی که با در نظر گرفتن آنها بعید می‌نماید در ظرف دو ـ سه قرن، زبانی به این مرحله از استحکام برسد در حالی که قدیم‌تر از اینها هم اشعاری دری خراسانی و سیستانی را توسط حنظله‌ی بادغیسی و محمد وصیف سگزی می‌توان دید.[۳]

و طبعاً تمامی آنها باید دنباله‌ی اشعار پراکنده شاعرانی دری سرای باشد که در دوران سلطه‌ی خلفا به علل معلوم ـ از جمله نبودن خط متداول در دوره‌ی برزخ جایگزینی خط جدید به جای خط قدیم، و جانیفتادن مفاهیم و برداشت‌های جدید به جای مفاهیم و برداشت‌های کهن ـ نمی‌توانستند اثری عرضه کنند.

۳. دهخدا، متن، زیر لغت دری، از صص ۵۴۶ تا ۵۴۹.

بخش نخست

تبار مردم آذربایجان (مادی‌ها)
و
وحدت این قوم با دیگر اقوام ایرانی

اسناد و منابع تاریخی و کهن، از سنگ نبشته‌ها گرفته تا اوستا، و تورات و کتاب‌های مورخان یونان باستان مانند هرودوت و گزنوفون و استرابون و دیگر تاریخ نویسان و پژوهندگان همگی بر سر این نکته اتفاق نظر دارند که مردم ماد (آذربایجان) در تبار و هویت ملی و فرهنگی و تاریخی و زبان و دین و عادات و رسوم با دیگر اقوام ایرانی یگانه‌اند. از صدها مدرک و سند و شاهد که در این باره وجود دارد در این جا تنها به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

در کتاب بندهش (خلاصه‌ی اوستا) آمده است: **ایرانویج** ناحیت آذربایجان است (ص ۱۲۸). ایرانویج (آذربایجان) بهترین سرزمین آفریده شد. اگر من نمی‌آفریدم مینوی بوم و سرزمین را، همه‌ی مردم به ایرانویج می‌شدند (ص ۱۳۳). داراجه‌رود به ایرانویج است که خانه پورشسب پدر زرتشت بر بار آن بود (ص ۷۶). از پورشسب زرتشت، وَدرگا، هندئیش زادند. زرتشت چون دین آورد نخست در ایرانویج (آذربایجان) فرازیشت، پرشیتوت و مدیو ماه (مدیا ـ ماد) از او پذیرفتند (ص ۱۵۲). ایرانویج یعنی آذربایجان.»[۴] ژان ژاک دمرگان باستان‌شناس فرانسوی و سرپرسی سایکس انگلیسی هم آذربایجان را **ایرانویج** نوشته‌اند. سایکس تاریخ ایران.

۴. بندهش (خلاصه اوستا)، فرنبغ دادگی، گزارنده: مهرداد بهار، صص ۱۲۸، ۱۳۳، ۷۶، ۱۵۲، ۷۲، ۷۵، ۷۶.

ج ۱. صفحه ۱۲۸. همچنین فره‌وشی در کتاب ایرانویج صفحه ۸ همین قول را از دار مستتر فرانسوی نقل کرده است.

گرچه بسیاری از پژوهشگران و تاریخ شناسان خارجی و ایرانی آذربایجان را به اعتبار سند بندهش و تحقیقات خود ایرانویج دانسته‌اند اما برخی را هم عقیده بر این است که ایرانویج خوارزم است در هر صورت، این معنی بیانگر یگانگی سرزمین آریایی‌نشین بزرگ ایران از خوارزم تا آذربایجان است.

چنانکه از کتاب بندهش، این کهن‌ترین سند، برمی‌آید آذربایجان را به زمان اشوزرتشت «ایرانویج» می‌گفتند. بنابراین، نام آذربایجان درآغاز دوران ورود وسکونت آریاییان درآن سرزمین «ایرانویج» بوده است. همچنین نوشته‌اند که آریاییان خوارزم را نیز در آغاز حکومت خود به همین نام یعنی به نام قوم خود ایرانویج نامیده‌اند.

پس عجب نیست که **اشوزرتشت** به شیوه‌ی پیامبران مهاجرت کرد و از زادگاه خود آذربایجان، به اقامتگاه دیگر آریاییان یعنی خوارزم رفت زیرا در آن‌جا نیز زبان او را که زبان آریاییان پیش از مهاجرت به ایران بود می‌فهمیدند. به همین سبب در آن‌جا از دین و آموزه‌های او استقبال کردند و دین مزدیسنا نخست در آن‌جا رواج یافت و بعدها به آذربایجان رسید.

گذشته از ایرانویج، نام دیگر آذربایجان نام با مسمای **آذرگُشَسب** است که بنا به خبر شاهنامه به نام دو آتشکده‌ی مقدس **آذرگشسب** بود که یکی در **باکو** و دیگری در **شیز** یا **تخت سلیمان** واقع است.

آتشکده‌ی آذرگشسب **باکو** همچنان برپا است و ظاهراً آن را بازسازی کرده‌اند و نگارنده خود عکسی از بنای آن را روی صفحه‌ی اول بعد از جلد یکی از ترجمه‌های دیوان حافظ به زبان انگلیسی دیده است.

شادروان محیط طباطبایی درباره‌ی پیوستگی نام آذربایجان با آتشکده آذرگشسب در **باکو** نوشته است:

وجود آتشکده آذرگشسب و ناحیه‌یی به نام گشتاسفی در محل قره‌باغ و «باکو» در

کنار آذرگاه‌های طبیعی میدان نفت محل و وجود آذربایجان یا آذرکده‌یی قدیمی در همان محل نفت‌خیز و نفت‌زا که تا عصر صفویه به وسیله‌ی موبدان هندی معتکف نگهبانی می‌شد در میان نام آذربایجان با «آذر» به معنی آتش رابطه‌یی استوار برقرار می‌سازد.[۵]

شادروان علی اکبر دهخدا هم ذیل لغت **باکو** شرح مفصلی درباره‌ی این آتشکده آورده است.[۶]

همچنین آقای دکتر محمد امین ریاحی در مقدمه‌ی کتاب نزهة‌المجالس تألیف شده در قرن هفتم هجری درباره‌ی آتشکده‌ی آذرگشسب **باکو** نوشته است:

آتش جاویدان، بازپسین آتشکده‌ی آن دیار در «سوراخانی» یا «سوراخانه» که سندی گویا از قدیم‌ترین کاربرد گاز طبیعی به دست ایرانیان بود با زیبایی و شکوه خاص خود تا آخرهای قرن نوزدهم در کنار پالایشگاه نفت **باکو** برپا و فروزان بود و پارسیان ایران و هند به زیارت آن می‌رفتند و جهانگردان اروپایی در سفرنامه‌های خود از آن معبد باستانی وصف‌هایی دقیق برجای نهاده‌اند.[۷]

آتشکده‌ی بزرگ و معروف دیگری هم به همین نام در آذربایجان بوده که باستان‌شناسان آن را در کتاب‌های خود وصف و تصویر کرده‌اند. پروفسور جاکسن شرق‌شناس معروف عکسی از آن برداشته و زیرش نوشته: **تخت سلیمان** خرابه‌ی آتشکده معروف آذرگشسب در شیز که برف آن

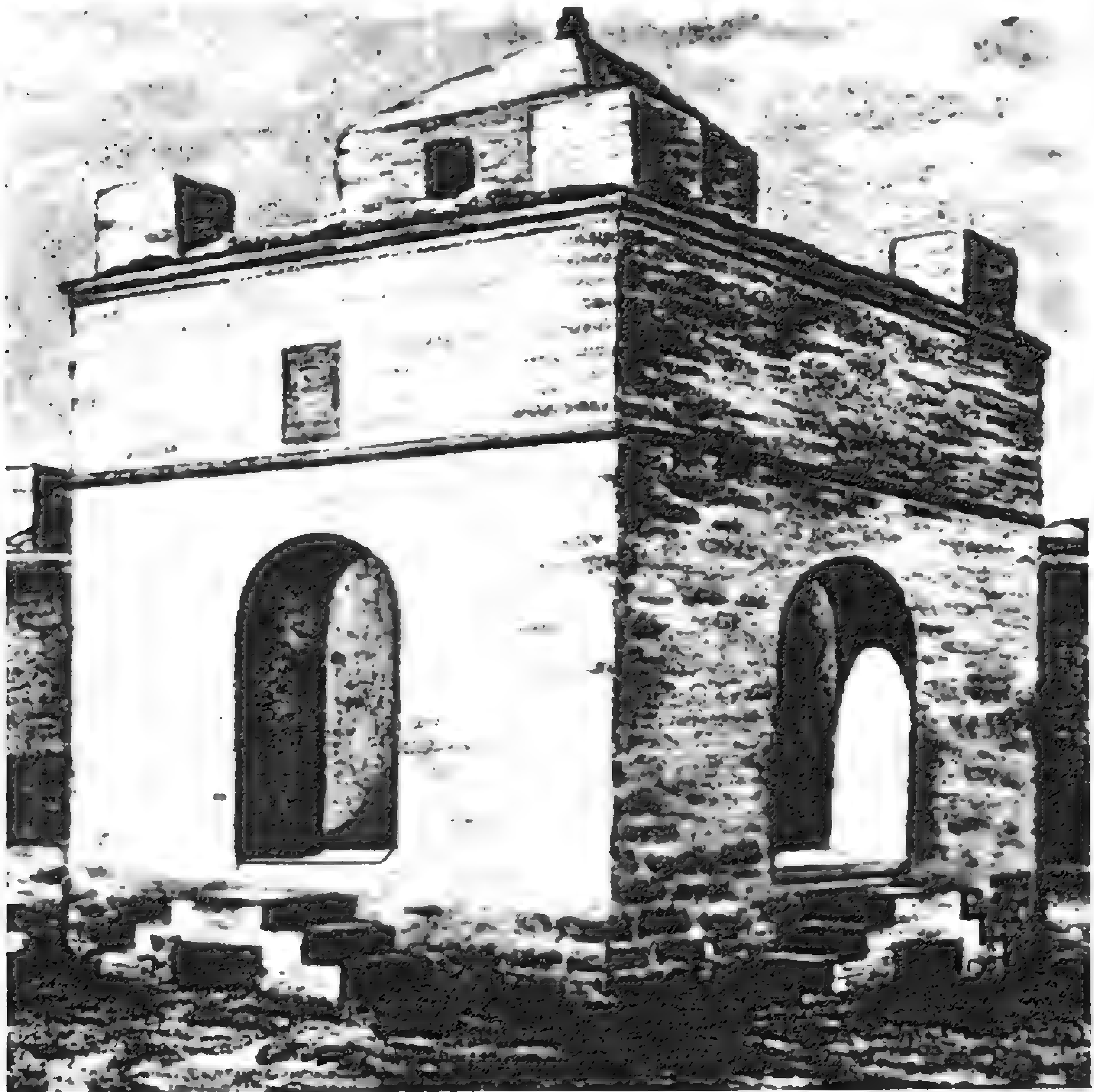
۵. محیط طباطبایی، مجله‌ی گوهر، سال ۱۳۵۷.

۶. لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل باکو، صص ۵۱۶ تا ۵۱۹.

۷. مقدمه‌ی نزهة‌المجالس، صفحه‌ی ۱۷.

را احاطه کرده است» و گیرشمن درباره‌ی آن نوشته است:

شیز، مرکز دینی **ماد** آذربایگان (**تخت سلیمان** امروز) معبد شمال ایران بود. در این معبد جامعه‌یی بسیار قدیمی از مغان می‌زیستند.[۸]



گوشه‌ای از دورنمای آتشکده‌ی آذرگشسب در باکو

(از کتاب آثار ایران، آندره گدار، و دایرةالمعارف عکس ایران)

۸. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی محمد معین، ص ۲۷۰.

در شاهنامه‌ی **فردوسی** آمده است که به دوران کیانیان، آذربایجان را به نام آتشکده‌ی بزرگ مقدس آن **آذرگشسب** می‌خواندند. بر پایه‌ی سخن فردوسی: **کیخسرو** پیش از نشستن بر تخت شاهی همراه با پدربزرگ خود **کیکاووس** به سوی خاک آذرگشسب (آذربایجان) روان می‌شود تا در محراب، آغاز سلطنت خود را متبرک و از خداوند در کار کشورداری راهنمایی و یاری طلب کند:

«چنین گفت خسرو به کاووس شاه — که جز کردگار از که جوییم راه؟»
«بدو گفت: «ما همچنین با دو اسب — بتازیم تا خاک آذرگَشَسب »
«سرو تن بشوییم با پا و دست — چنان چون بود مرد یزدان پرست»
«به زاری، اَبا کردگار جهان — به زمزم کنیم آفرین جهان»
«بباشیم در پیشِ یزدان به پای — مگر پاک یزدان بود رهنمای»
«بر این رای گشتند هر دو یکی — نگردید یک تن ز راه اندکی»
«نشستند چون باد هر دو بر اسب — دمان تا دَرِ خاک آذرگُشَسب»
«برفتند با جامه‌های سپید — پر ازترس دل، یک به یک پر امید»
«چو آتش بدیدند گریان شدند — چو بر آتش تیز بریان شدند»
«بر آن جایگه زار و گریان دو شاه — به پیش خداوند خورشید و ماه»
«جهان‌آفرین را همی خواندند — بر آن موبدان گوهرافشاندند»
«چو خسرو به آب مژه رخ بشست — برآفشاند دینار برزَندواُست»
«به یک هفته بر پیشِ یزدان بدند — مپندار کاتش پرستان بُدَند»
«که آتش بدان‌گاه محراب بود — پرستنده را دیده پر آب بود»
«اگر چندت اندیشه گردد دراز — هم از پاک یزدان نه‌یی بی‌نیاز»
«به یک ماه در آذرآبادگان — ببودند شاهان و آزادگان»[9]

۹. فردوسی، شاهنامه، جلد سوم، صص ۹۵ و ۹۶، کلاله خاور.

آرتور کریستن‌سن نیز در تأیید زیارتگاه بودن آن آتشکده نوشته است:

«آتشکده‌ی آذرگشسب یا آتش سلطنتی در گنجک (**شیز**) واقع در آذربایجان بود که اکنون به خرابه‌های تخت سلیمان معروف است و پادشاهان **ساسانی** (هم مانند **کیکاووس** و **کیخسرو** به روایت **فردوسی**) در ایام سختی به زیارت این ممبد می‌شتافتند و زر و مال و ملک و غلام برای آن جا نذر می‌کردند.»[10]



بقایای آتشکده آذرگشسب در شیزکهن یا تخت سلیمان آذربایجان

(از کتاب میراث باستانی ایران، ریچارد. ن. فرای)

۱۰. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ص ۱۹۰.

از نام‌های دیگر آذربایجان ماد خرد بوده است. در دوران شاهنشاهی مادها و در آن روزگار ایران بزرگ را «ماد بزرگ» و آذربایجان را «ماد خرد» می‌خواندند. البته طبق اخباری که در زیر خواهد آمد این استان را به روزگار مادها، افزون بر ماد خرد **آتورپاتگان** هم می‌گفتند.

درباره‌ی سه نام آذربایجان کهن به ترتیب: **ایرانویج** ، **آذرگشسب** ، ماد خرد ـ موردهایی آوردیم ـ اکنون می‌پردازیم به آخرین نام ماندگار آن یعنی آتورپاتگان.

ریشه‌ی نام آذربایجان یا آتورپاتگان از آتروپاتن، از آتروپات یا آذرپات یعنی آذرپاسدار یا نگهبان آتش است، و آتروپاتن لقب هر یک از ساتراپ‌ها (استانداران) **هخامنشی** در این استان بوده است. چه آذربایجان جایگاه بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین آتش ایزد افروخته، به نام **آذرگُشَسب** بود که در دو جای معروف قرار داشت: یکی در باکو و دیگری در **شیز مراغه** (**تخت سلیمان**).

دیاکونف درباره‌ی وجه تسمیه **آتروپاتن** یا آذربایجان نوشته است:

> این نظر بسیار شایع است (به خصوص از میان دانشمندان ز. ای. یامپولسکی طرفدار آن می‌باشد) که «آتروپات» نام (شخص) نیست و لقب کاهنی است که **در ماد** حکومت می‌کرده است و اشتقاق این کلمه «نگهبان آتش» چنین تعبیری را اجازه می‌دهد (صفحه ۷۸۰).

به نظر می‌رسد که لقب آتروپات برای کاهن، مربوط به حداقل پیش از هخامنشیان و حداکثر پیش از پیدایی شاهنشاهان **ماد** باشد.

بعدها نیز آتروپاتن به طور کلّی به صورت لقب ساتراپ‌ها (استانداران) ماد خرد (آذربایجان) باقی ماند. در مثل نام ساتراپ آذربایجان در زمان اردشیر دوم آرباک بود (تاریخ ماد دیاکونف، ص ۵۴۰). در کورشنامه (VIII ـ ۷، ۱۱) آمده است که تانائوکسار به حکومت ماد منسوب شد (همان‌جا، ص ۷۷۱) و نویسنده تاریخ ماد از قول گزنفون آورده است: «بردیه، ساتراپ ماد بود (ص ۵۲۲) و آتروپات را مترادف با ساتراپ آورده است (همان‌جا، ص ۵۵۰) و در جای دیگر به نام‌هایی برمی‌خوریم مثل اُکسودات و آرساک و ... که گاه‌گاه به ساتراپی ماد

منصوب می‌گشتند (همان‌جا، ص ۵۵۵).» دیاکونوف نوشته است: «نام آخرین آتروپات داریوش سوم در منابع موجود در ذیل وقایع سال ۳۳۱ ق.م. برده می‌شود (همان‌جا، ص ۵۴۴)» و معلوم می‌شود که نام او سوای لقبش بوده است. و بالاخره نوشته است:

> دردوره‌ی اسکندر و جانشینان او، دولت جدید را که رسماً ماد خوانده می‌شد، مردم به حق آن را به نام ماد آتروپاتن ـ به نام وی ـ آتروپاتاگان نامیدند. مادی‌ها در دوره‌ی جدید هم خصوصیات خویش را حفظ کردند. زبان ایرانی که زبان دینی و زبان مغان بود (مغان ظاهراً در دولت جدید نقش رهبری داشتند) در اسامی خاص و غیره که به دست ما رسیده منعکس شده است (همان‌جا، ص ۵۵۵ و ۵۵۶).[11]

در دوران شاهنشاهی مادها و بعد از آن در دوران هخامنشیان تا زمان داریوش کبیر، مغان علاوه بر سمت پاسداری از آتش مقدس، شغل استانداری آذربایجان را هم برعهده داشتند؛ ولی به نظر می‌رسد که پس از کودتای گئومات مغ، از زمان داریوش کبیر به بعد، شاهنشاهان هخامنشی استقلال عمل مغان را محدود کرده باشند و خود ساتراپی محلی یا غیر محلی با همان عنوان آتروپاتن پاسدار آتش به آذربایجان اعزام می‌داشتند. این عنوان تازمان حمله اسکندر لقب استانداران بود، اما آخرین ساتراپ (استاندار) هخامنشی برای جلوگیری از ورود یونانیان به سرزمین آتش مقدس و حفظ حرمت استان آذرگشنسب، خود را نه استاندار بلکه پاسدار آتش مقدس یعنی آتروپاتن خواند. و از آن پس عنوان و لقب او «آتروپاتن» به صورت نام این استان درآمد.

۱۱. ا. م. دیاکونف، تاریخ ماد، ترجمه‌ی کریم کشاورز. رجوع به شماره صفحه‌های آمده در متن. توضیح: پژوهش دیاکونف درباره مادها بر اساس متون تاریخی و کشفیات باستان‌شناسی و مدارک علمی صورت گرفته، اما چون کتاب او در دوره‌ی حکومت شوروی تألیف شده، نویسنده بسیاری از واقعیات را از لحاظ سیاسی و جغرافیایی به زیان ایران و به سود روس‌ها نادیده گرفته است. برای آگاهی درست در این باره کتاب آقای خنجی پیرامون تاریخ ماد دیاکونف را مطالعه فرمایید.



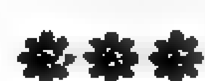
در عهد عتیق در تورات نام‌های ماد و پارس در کنار یکدیگر آمده است و گاه شاهنشاهان هخامنشی مادی (آذربایجانی) خوانده شده‌اند. در باب ششم کتاب دانیال آمده است: «داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت.»

عهد عتیق شریعت مردم ماد و مردم فارس را یکی دانسته است و این نشانه‌یی از یگانگی آیین و دین مادها و پارس‌ها و وحدت ملی است. همچنین در عهد عتیق آمده است:

پس ای پادشاه!، فرمان استوار کن و نوشته را امضاء فرما، تا موافق شریعت مادیان و فارسیان باشد که منسوخ نمی‌شود و تبدیل نمی‌گردد. بنابراین داریوش پادشاه، نوشته و فرمان را امضاء نمود.[۱۲]

باز در عهد عتیق در کتاب استر می‌خوانیم:

به روزگار خشایارشا که در شوش در سال سوم سلطنت خود بر تخت نشسته بود ضیافتی برای همگی سروران و خادمان خود برپا و حشمت فارس و مادی از اُمرا و سروران ولایت‌ها به حضور او بودند... در آن وقت خانم‌های فارس و مادی... پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، در شرایع فارس و مادی ثبت گردد.[۱۳]



در عهد عتیق نام‌های ماد و پارس بارها در کنار یکدیگر آمده است.

به نوشته‌ی هرودوت: «مادی‌ها که به آریاییان مشهور بودند.»[۱۴] و «مجموعه‌یی از اقوام

۱۲. تورات عهد عتیق، باب ششم، کتاب دانیال نبی، ص ۱۲۹۲.

۱۳. عهد عتیق، کتاب استر، باب اول، ص ۷۷۲.

می‌شدند که دیه‌اکو که پنجاه و سه سال پادشاهی کرد... اقوام تابع خود شامل: مادها، مغ‌ها، بودی‌ها، آریه زنتی‌ها (آریازندی‌ها)، استروخت‌ها، بوسی‌ها، پرتکینی‌ها را زیر لوای واحدی جمع کرد.»[15]

استرابون (۶۶. ق. م) درباره‌ی یگانگی عادات و آداب اقوام ایرانی نوشته است: «عادات پارسی‌ها مانند عادات مادی‌ها و شوشی‌ها و مردم سراسر دیگر ایران است.»[16]

عنایت‌الله رضا نوشته است: «استرابون جغرافی‌نگار سده‌ی نخست میلادی به مشابهت زبان مادها و پارس‌ها و باختریان (بلخیان) اشاره کرده است.»

زلالیان دانشمند شوروی ضمن اشاره به منشاء قومی مادها یادآور شده است که دانشمندان هرگز درباره‌ی منشأ هند و ایرانی مادها تردید نداشته‌اند. پورداوود ضمن اشاره به هم نژادی مادها و پارس‌ها نوشته است:

> ماد یک قبیله‌ی ایرانی بود که اسم خود را به اقامتگاه خود داده. همین مادها بودند که در حدود ۷۱۳ پیش از میلاد مسیح در مغرب ایران بنای استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمت‌هایی از ممالک مجاور را زیر فرمان خود درآوردند.

ا. علی‌یف دانشمند شوروی، مادها را از اقوام آریایی و ایرانی زبان دانسته است.

گرانتوفسکی دانشمند دیگر شوروی مادها را از اقوام ایرانی شمرده و نوشته است: «در سده‌ی هفتم پیش از میلاد به سبب اعتلا و پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی مردم ایرانی زبان دولت ماد پدید آمد.

←۱۴. تاریخ هرودت، کتاب هفتم، پولومنیا، ص ۳۷۵، چاپ فرهنگستان.

۱۵. همان، کتاب اول، ص ۶۱.

۱۶. استرابون، به نقل از کتاب تاریخ ماد، تألیف دیاکونف، ترجمه‌ی کریم کشاورز. ص ۸۵.

به نوشته‌ی دیاکونف: «زبانی که مردم عهد باستان، مادی می‌نامیدند، به زبان‌های ایرانی تعلق داشت.»[17]

دیاکونف با استناد به سنگنبشته‌ها و منابع **سومریان** و **بابلیان** و **آشوریان** و **هوریان** و اسامی جای‌ها ونام‌های باستانی و با استفاده از حفریات **شوش** و آثاریونانیان باستان و غیره در قسمت مفصلی از کتاب بزرگ خود به طور علمی ثابت کرده است که «زبان مادی‌ها مشابه زبان پارسی‌ها و **باکتریان** (بلخیان) است.»[18]

و این همانا گویش پهلوی آذری، یعنی زبان فارسی است.

محققان شوروی همگی در آریایی بودن مادها متفق‌القولند، و از جمله در کتاب چهار جلدی تاریخ جهان باستان، تحت عنوان «حکومت ماد» نوشته‌اند:

> از قرن نهم قبل از میلاد نوشته‌های تاریخی **آشوری** غالباً دو گروه از قبایل ایرانی را نام می‌برند و می‌گویند مادها و پارس‌ها و نخستین گروه (مادها) در شمال غربی فلات ایران...[19]

گروه دیگری از پژوهشگران شوروی تحت عنوان «ساکنان ایران» یادآور شده‌اند:

> قبیله‌هایی که در دوران باستان در فلات ایران می‌زیستند از لحاظ نژادی به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبان‌های این گروه جزو شاخه‌های خاوری زبان‌های **هندواروپایی** است. نیرومندترین قبیله‌های ایرانی مادها بودند که متدرجاً در شمال باختری ایران سکونت اختیار کردند و در جنوب قبیله‌های پارس و در شمال خاوری **باکتریان**

۱۷. پروفسور عنایت‌الله رضا، ترکان پان ترکیسم و پان تورانیسم.

۱۸. ا.م. دیاکونف، تاریخ ماد، ترجمه‌ی کریم کشاورز، صص ۷۴ تا ۹۴.

۱۹. گروه محققان شوروی، تاریخ جهان باستان، ترجمه‌ی فارسی، جلد ۱، ص ۲۵۲.

مستقر شدند.[20]

همچنین در کتاب تاریخ ایران، جدیدترین کار محققان شوروی می‌خوانیم:

مادها و **هخامنشیان** مردم ایرانی زبان در سرزمین ایران... بودند. نام این قوم‌ها از واژه آریا که اقوامی ایرانی زبان بودند گرفته شده است. مادها و پارس‌ها و دیگران در ایران و هندوستان گسترده شدند و نام آنها در اسناد هند و آریایی دیده می‌شود. زبان‌های ایران باستان و هند و آریایی بسیار به هم نزدیک‌اند.[21]

محققان شوروی همه جا در آثار خود از یگانگی نژادی و فرهنگی و دیگر ویژگی‌های مشترک مادها و پارس‌ها سخن گفته‌اند.

محققان انگلیسی و امریکایی در کتاب تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق نوشته‌اند: «مادها و پارس‌ها اولین قوم هند و اروپایی هستند که بر دره‌های بزرگ استیلا یافتند و امپراتوری ایران را...»[22]

سرپرسی سایکس محقق نظامی و سیاسی انگلیسی درباره‌ی دو شعبه **آریایی** ایرانی نوشته است: «یکی مادها که به قسمت غربی ایران و شعبه‌ی دیگر آریایی، پارسیان و **باکتریان**.»[23] وی نیز همانند دمرگان، **ایرانویج** را آذربایجان دانسته است.

در دایرةالمعارف بریتانیکا تحت عنوان MEDIA می‌خوانیم:

۲۰. گروه محققان شوروی، تاریخ ایران از دوران باستان تا سده‌ی هیجدهم، کریم کشاورز، ص ۷۰۶.

۲۱. گروه محققان شوروی، تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیومرث کشاورز، صص ۶۱ تا ۶۲.

۲۲. گروه محققان انگلیسی و امریکایی، تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق، ترجمه‌ی پرویز داریوش، صفحه‌ی ۱۷.

۲۳. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه‌ی فخر دایی گیلانی، جلد ۱، ص ۱۲۸.

نام باستانی بخش شمال غربی ایران به نام قوم ماد است که در روزگار باستان دولتی تشکیل داد که بر سراسر ایران، از شرقی‌ترین تا غربی‌ترین نواحی آن حکومت می‌کرد. مادها قومی آریایی بودند که از دین زرتشت پیروی می‌کردند. [۲۴]

دایرةالمعارف امریکا نیز تحت عنوان MEDIA نوشته است:

کشور پادشاهی و باستانی ماد ابتدا از استان شمال غربی ایران پدیدار شد. این قوم که نویسندگان روزگار باستان آن را ماد خوانده‌اند به نژاد آریان تعلق دارند. ادب و فرهنگ اینان با پارس‌ها و هندی‌ها از یک سرچشمه‌است. [۲۵]

ویل دورانت در کتاب مشرق زمین گاهواره تمدن تحت عنوان «دوره عظمت مادها» نوشته است:

مادها از نژاد هندواروپایی (آریایی) به شمار می‌روند که در تاریخ هزار سال قبل از میلاد از کناره‌های دریای خزر و آسیای باختری آمده‌اند. در کتاب زند اوستا یادی از این زادگاه قدیمی (زرتشت) شده‌است. [۲۶]

اومستد، محقق امریکایی نیز مادها را تحت عنوان «مادیان و پارسیان» معرفی کرده و نوشته است:

24. Encyclopaedia Britannica. Volum. 15.

25. The Encyclopedia Americana Volume. 18. 1946.

۲۶. ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره‌ی تمدن، جلد ۱، ترجمه‌ی فارسی، ص ۴۰۵.

> مادیان و پارسیان نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده‌اند... و مکرر یاد شده‌اند و سپس مادی‌ها و پارسی‌ها را دو گروه ایرانی می‌خواند.[۲۷]

به نوشته‌ی محقق دیگر امریکایی ریچارد. فرای:

> تاریخ نویسان روزگار باستان می‌دانستند که پارسیان و مادها از **آریاها** هستند و در آثار ایشان این دو قوم «آریایی» یاد شده‌اند... کلمه ایران که امروز می‌شناسیم از همان اصطلاح باستانی است.[۲۸]

آلبرماله و ژول ایزاک، دو تن از محققان و تاریخ شناسان فرانسوی، نوشته‌اند:

> پس از انقراض دولت **آشور** اقوام دیگری (**ماد** و پارس) از ایران قیام کرده دست به کار انجام اموری مهم شدند. اقوام ماد و پارس از یک نژاد بودند و قرابت نزدیک داشتند. هر دو قوم را پوست سفید و بینی راست و صورت کشیده و موی نرم و ریشی انبوه بوده و هر دو قوم به زبان آرین تکلم می‌کردند. قوم ماد در شمال (غربی) ایران نزدیک دریای خزر و قوم پارس در جنوب قرار گرفتند.[۲۹]

ر. گیرشمن، رئیس هیئت باستان شناسی فرانسه در ایران تحت عنوان «ورود ایرانیان. مهاجرت مادها و پارسیان» (صفحه‌ی ۵۸ تا ۱۰۷) از این دو قوم به نام ایرانیان و ایرانی سخن گفته و هر دو را مردم سرزمین ایران خوانده است.[۳۰]

۲۷. ا. ت. اومستد، تاریخ شاهنشاهی، ترجمه‌ی محمد مقدم، ص ۳۱.
۲۸. ریچارد. ن. فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، ص ۴.
۲۹. آلبرماله و ژول ایزاک، تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمه‌ی عبدالحسین هژیر، جلد ۱، ص ۱۲۹.
۳۰. ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ی محمد معین، صص ۵۸ تا ۱۰۷.

ش. دولاندن در کتاب تاریخ جهانی، جنگ‌های ایران و یونان (یعنی جنگ‌های هخامنشیان) را جنگ‌های مدی‌ها (مادی‌ها) خوانده و نوشته است:

ایرانی‌هایی که به این سرزمین وارد شدند به سه گروه مادها، پارس‌ها، **باکتری‌ها** تقسیم می‌شدند و به سه زبان **هندواروپایی** یعنی زبان مادی (آذری پهلوی)، فرس باستان و زند تکلم می‌کردند. مادها در سرزمین‌های میان کوه‌های **زاگرس** و دریای کاسپین ساکن شدند.[31]

به نوشته‌ی سیدنی اسمیت: «شاخه‌ی دیگری از خانواده هندو اروپایی به جلگه‌ها و رشته کوه‌های **زاگرس** آمدند که ایرانیان باشند یعنی پارس‌ها و مادها»[32]
و کریستن سن ایران شناس دانمارکی درباره‌ی مردم **ماد** یادآور شده است:

در زمان **داریوش** و **خشایارشا** قوم ماد زرتشتی بود... سرزمین **ماد** مرکز دین **زرتشت** بود و این دین در تحولات بعدی خود تحت تأثیر افکار طبقه مغان ماد قرار گرفت.[33]

از میان محققان و تاریخ نویسان ایرانی که همگی با یکدیگر و با تاریخ شناسان خارجی همداستانند برای نمونه فقط به نوشته‌ی سه تن بسنده می‌کنیم.
به نوشته‌ی مشیرالدوله پیرنیا:

محققین تردید ندارند که زبان مادی‌ها به زبان پارسی قدیم خیلی نزدیک بوده، چنانکه

۳۱. ش. دولاندن، تاریخ جهانی، ترجمه‌ی احمد بهمنش، جلد ۱، ص ۵۲، چاپ دانشگاه تهران.
۳۲. سیدنی اسمیت، یادنامه‌ی پروفسور پورداوود، جلد ۲، صص ۶۰ تا ۷۰. و ص ۱۹۵۱.
۳۳. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، ص ۵۱.

پارسی و مادی زبان یکدیگر را به خوبی می‌فهمیدند. به طور کلی مادی‌ها و پارسی‌ها در همه چیز به یکدیگر شبیه بودند و تفاوت‌های اساسی بین آنها نبود. دارمستتر زبان کردی (پهلوی) کنونی را مشتق از زبان مادی می‌داند و هم پشتو زبان محلی حدود مرز پاکستان را نیز از این زبان می‌داند.[۳۴]

دکتر حسینقلی کاتبی نوشته است:

مادی‌ها که در آذربایجان و کردستان ساکن بودند به زبان مشترک آریایی‌ها که زبان عموم اقوام ماد، پارس و هندی بود تکلم و بیان مقصود می‌کردند. کاتبی با استناد به تاریخ هرودوت گوید که این زبان (مادها) در نزد اهل فن معروف به زبان آریایی پیشین بود و از قول استرابو درباره‌ی یگانگی آداب و عادات مادها و پارس‌ها خبر می‌دهد.[۳۵]

محمد امین ادیب طوسی در مجله‌ی ادبی و تاریخی ماهتاب چاپ تبریز ۱۳۱۷ ـ از شماره‌ی ۴ تا ۱۰ سلسله مقالاتی تحت عنوان «آذربایجان و زبان پارسی» نوشت. این سلسله مقالات پس از کتاب درخشان کسروی و مقاله‌ی علامه قزوینی درباره‌ی زبان آذری فارسی در آذربایجان، یکی از محققانه‌ترین کارهااست. وی در سال ۱۳۱۷ که صداهایی از شمال و غرب مرزهای کشور بر ضد تمامیت ایران بلند شده بود و روزنامه‌های خارجی مطالبی دایر بر ترک و ترک زبان بودن مردم آذربایجان از آغاز تاریخ ایران منتشر می‌کردند نوشت:

آذربایجان مهد زرتشت و زادگاه پیغمبر بزرگ ایرانی است که از حوالی دریاچه رضاییه

۳۴. مشیرالدوله، ایران باستان، جلد ۱، جیبی، ص ۲۲.

۳۵. دکتر حسینقلی کاتبی، آذربایجان و وحدت ملی ایران، صص ۳۱ و ۳۹.

برخاسته و گات‌ها از کتاب اوستا سرودهایی است که از زبان او جاری شده و چنان که محقق است زبان اوستا از شعب زبان آریایی و همعرض با سنسکریت است. بنابراین زبان قدیم منطقه آذربایجان را باید اوستایی دانست که به ظن بعضی از مستشرقین مادها نیز با اندک تغییری به آن زبان تکلم می‌کرده‌اند.

مطابق اسناد و شواهد تاریخی در تمامی دوره‌ی باستان تا پایان ساسانیان نشان و اثری از آمدن اقوام ترک به آذربایجان پیدا نمی‌شود. چه روح ایران دوستی و میهن پرستی مردمان آن استان به حدی قوی بوده که ممکن نبوده مجال تهاجم به اقوام خارجی بدهد. چنانکه مادها بارها جلو تهاجمات سکاها را که اقوامی آریایی بودند و از شمال قفقاز به آذربایجان هجوم پیاپی می‌آوردند سد کردند و منکوب‌شان ساختند و چنانکه موقع حمله اسکندر به ایران استاندار آذربایجان که عنوان آتروپاتنی داشت خود را نگهبان آتش مقدس آذرگشسب اعلام کرد، نه استاندار و با عنوان مقدس خود مانع استیلای یونان به آن استان شد.

پس جایی که آترپاتکانی مجال به سکاهای آریایی و به مردمان متمدن یونانی نداده چگونه ممکن است اقوامی بیابانگرد و عاری از تمدن را آن هم در آن دوران جهان داری، ایرانی بپذیرد؟!.

رستم فرخ‌زاد سپهسالار ایران هنگام جنگ قادسیه، پس از آنکه دورنمایی برای پیروزی نمی‌بیند طی نامه‌ای به برادر خود با اظهار ناامیدی می‌نویسد که به زودی سلطنت ساسانیان برافتاده و ایران به دست اعراب فتح می‌شود و در پایان به او فرمان می‌دهد که چه اقدامی کند که فردوسی آن را در شاهنامه چنین آورده است:

«همیدون گلِه هرچه داری و اسب　　بیر سوی گنجور آذرگشسب»

«همی تاز تا آذرآبادگان　　به جای بزرگان و آزادگان»

یعنی وقتی کار به اضطرار کشید به منطقه آذربایجان که جای بزرگان و آزادگان ایرانی است بروید. بنابراین آیا ممکن است تصور نمود جای بزرگان و آزادگان ایرانی که رستم فرخ‌زاد به برادر خود راهنمایی می‌کند محل اقامت ترکان و نام آن آذرآبادگان باشد؟» [۳۶]

به این ترتیب آشکارا می‌بینیم که مردم ماد (آذربایجان) مثل پارت‌ها، پارس‌ها و باکتریان (بلخیان) یکی از اقوام آریایی و ایرانی هستند که چند هزار سال است با دین و فرهنگ و آداب و رسوم مشترک در کنار هم زندگی می‌کنند و تا سه قرن پیش با زبان مشترک آذری (فارسی) با یکدیگر سخن می‌گفتند، و به قول فردوسی و نظامی گنجوی به نام ایران و ایرانی شناخته شده‌اند. همچنین آشکارا می‌بینیم که زبان باستان و قدیم آذربایجان از زبان‌های ایرانی یعنی آذری پهلوی بوده است. این زبان پس از گذشت چند هزار سال هنوز در بعضی از روستاهای آذربایجان متداول است. بعد از اسلام نیز مورخان و سیاحان و جغرافی‌نویسان مسلمان، زبان آذربایجانیان را فارسی (آذری) و فهلوی و آذربی و آذری فارسی دانسته‌اند از آن گویش هنوز دوبیتی‌ها و آثاری بر جای مانده است (مراجعه کنید به رساله روحی انارجانی قرن ۱۱ هجری و کتاب چهار جلدی تذکره شعرای آذربایجان تألیف محمد دیهیم و کتاب زبان فارسی در آذربایجان گردآوری ایرج افشار و مجله‌های آینده و دانشکده ادبیات تبریز و کتاب‌هایی که در بخش پایانی این کتاب نام برده شده‌اند).

۳۶. محمد امین ادیب طوسی، «آذربایجان و زبان پارسی» مجله‌ی مهتاب ، شماره‌های ۴ تا ۱۰، سال ۱۳۱۷ خورشیدی، چاپ تبریز.

بخش دوم

آشنایی با چگونگی تحریف

داده‌های تاریخی

ممکن است خوانندگانی از خود بپرسند که چرا نویسنده‌ی کتاب حاضر این همه سند و مدرک از منابع مختلفی همچون کتاب‌های مقدس و سنگنبشته‌ها و آثار یونانیان باستان و مورخان پیش و پس از اسلام و پژوهشگران معاصر گرد آورده است؟ چه چیز را می‌خواهد ثابت کند؟ مگر نه اینکه تبار و نژاد و زبان مردم آذربایجان که از آغاز معلوم بوده و امروزه هم هر شخص آگاه به تاریخ و ادب و فرهنگ ایران از این موضوع آگاهی دارد؟

نویسنده در پاسخ باید به عرض برساند که می‌خواهد نشان بدهد که سیاست‌های خارجی برای تفرقه افکنی به چه شیوه‌هایی متوسل می‌شوند و چگونه مطالب تاریخی راقلب می‌کنند.

آخر، در مقابل دروغ‌های بزرگ سیاسی که گفته‌اند هر چه بزرگ‌تر باشد تأثیر ژرف‌تری دارد سکوت نباید کرد.

«قلم کز پی زحمت مردم است   قلم نیست نیش کَژِ کژدم است»

طی هفتاد سال اخیر افزون بر صداها و امواج خارجی، متأسفانه کتاب‌هایی هم به فارسی درآمده است که با استناد به برخی منابع بی‌اساس خواسته‌اند مردم آذربایجان را از نژاد مغول و تاتار معرفی کنند. اکنون به معرفی یکایک این منابع می‌پردازم. شمار این منابع از شش تجاوز نمی‌کند:

۱ـ پیش از همه باید از کتاب Oppert باستان‌شناس فرانسوی نام برد که مادها را به حدس و گمان آلتایی و ترک دانسته است. باید خاطرنشان کرد که اظهار نظر این نویسنده قبل از کشفیات باستان‌شناسی و سنگنبشته‌های ایلامی و آشوری و پیش از پیدایش تحقیقات علمی صورت گرفته است.

بعدها با کشف سنگنبشته‌های ایلامی و آشوری و به دنبال حفریات شوش، اسناد و مدارک جدیدی به دست آمد که سهو Oppert را آشکار کرد و ده‌ها و صدها محقق و تاریخ‌شناس بزرگ (چنانکه در بخش نخست آمد) آریایی بودن مادها را اعلام کردند. در زیر تنها به نوشته‌ی دو تن از بزرگ‌ترین باستان‌شناسان، یک ایرانی و یک خارجی، اشاره می‌کنیم.

مشیرالدوله در کتاب ایران باستان که در دهه‌ی اول قرن چهاردهم هجری نوشته شده است، پس از بیان اینکه مادی‌ها مردمی آریایی‌نژاد بودند، با ارائه دلایل و اسناد معتبر خطای این خاورشناس فرانسوی را آشکار کرده و نوشته است:

> «اُپرت» در آن زمان که هنوز تحقیقات کافی درباره‌ی مادها نشده بود به اشتباه مادها را «آلتایی» (مغول) پنداشته و اکنون با اکتشاف کتیبه ایلامی بیستون مبنا و پایه عقیده Oppert باطل شد و دیگر کسی بر آریایی بودن مادی‌ها تردید ندارد و محقق است که مادی‌ها شعبه‌یی از آریان‌های ایرانی بوده‌اند.[۱]

دیاکونف نیز در کتاب تاریخ ماد که حاوی آخرین کشفیات علمی درباره‌ی مادها است اظهارنظر oppert رادریک بخش مفصل ۲۰ صفحه‌ای تحت عنوان «زبان‌شناسی»، رد کرده و نوشته است: «اظهار نظر اوپرت کهنه و بی‌اساس و مردود است، زیرا این اظهار نظر متعلق به زمانی است که هیچ اطلاعی از سنگنبشته‌های ایلامی و حفریات شوش و دیگر اسناد و دستاوردهای باستان‌شناسی وجود نداشت.»،[۲] درواقع سراسر کتاب دیاکونف گواه آریایی بودن

۱. مشیرالدوله، ایران باستان، باب اول، مادی‌ها، جلد ۱، ص ۱۶۸.

مادها (آذربایجانیان) است.

به گواهی اسناد تاریخی، در قرن‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد تا قرن دوم بعد از میلاد، ترکان آلتایی جز در شمال **چین** و در صحاری گوبی در جای دیگر وجود نداشتند. در این دوران تنها **سکاهای** آریایی از سرزمین‌های روسیه به خاک **ماد** و **آشور** و حتی بخش‌های غربی آسیا تا سواحل مدیترانه هجوم می‌آوردند و مادها با آنها می‌جنگیدند. بعدها نیز **کورش** و **داریوش** به دفعات با آنها جنگیدند.

وانگهی تنها در قرن دوم بعد از میلاد بود که ترکان از صحراهای شمال چین به آسیای میانه هجوم آوردند و جنگ‌های حماسی شاهنامه مُلهَم از دفاع ایرانیان دوران **اشکانی** در برابر یورش ترکان به مرزهای آن سوی **جیحون** است. رستم که خود از نژاد **سکاها** و ساکن **سکستان** یا سیستان است در این جنگ‌ها دلاوری‌ها از خود نشان می‌دهد. **فردوسی** در شاهنامه این همه را به نظم درآورده است.

۲ـ یکی دیگر از مآخذ بی‌اساس خبری است افسانه‌ای، شبیه به افسانه‌هایی که برای نشان دادن هوش غیر طبیعی و خارق‌العاده بعضی حکماومشاهیرشرقی روایت شده، در این جا درباره‌ی ابوالعلای معری است که در انساب سمعانی آمده است.

داستان چنین است که ابوالعلای معری شاعر عرب قرن پنجم هجری در مسجد معره شام با شاگرد خود به نام زکریای تبریزی نشسته بود. شاگرد یکی از تبریزیان را در آن‌جا می‌بیند و آن دو در حضور ابوالعلا مدتی با هم گفت و گو می‌کنند.

پس از رفتن آن مرد تبریزی، ابوالعلای معری از شاگرد خود می‌پرسد: «این چه زبانی بود که بدان سخن می‌گفتید؟». شاگرد جواب می‌دهد: «این زبان مردم «الاذربیجیة» آذربایجان است.» ابوالعلای معری می‌گوید: «من از سخنان شما چیزی درنیافتم ولی تمامی آنها را در حفظ دارم!!». آنگاه ابوالعلا شروع می‌کند به بازگویی تمامی سخنانی که میان آن دو رد و بدل شده بود!! و شاگرد را از حافظه‌ی خود متعجب می‌سازد!»[۳]

←۲. ا. م. دیاکونف، تاریخ ماد، ترجمه‌ی کریم کشاورز، صص ۷۴ تا ۹۶.

بنابراین چون ابوالعلای معری عرب زبان، از گفت و گوی آذری پهلوی آن دو چیزی درنیافته، آن زبان نباید آذری پارسی باشد! اینکه ابوالعلای عرب زبان آذری پهلوی نمی‌فهمید سهل است حتی اگر یک نفر خراسانی یا اصفهانی دَری زبان هم آن‌جا حضور می‌داشت از گفت و گوی آن دو که شبیه لری و مازندراتی و از فهلویات فارسی است چیزی نمی‌فهمید. مگر همه‌ی ما تمامی گویش‌های پهلوی محلی مانند گیلانی و سمنانی و لری و لاری را درمی‌یابیم؟ کسانی که به این افسانه استناد می‌کنند، گزارش‌های متعدد بزرگانی همچون ابن مقفع، مسعودی، طبری، ابن حوقل، مقدسی، یاقوت و ده‌ها تن امثال ایشان را درباره‌ی فارسی آذری بودن مردم آذربایجان تا قرن ۱۱ هجری نادیده می‌انگارند.

۳ـ یکی دیگر از مآخذ نادرست نامه‌ی دانشوران است که در اواخر قاجاریه، منتشر شده است. در آن زمان روش‌های پژوهش علمی در ایران شناخته شده نبود. این کتاب در تعریف زبان مردم آذربایجان بدون آگاهی از فارسی بودن آذری، با استناد به پاسخ شاگرد ابوالعلا «الاذربیحیة»، آذری را به ترکی! تعبیر کرده است. به خصوص که تا یک قرن پیش هم رسم بود که انواع گویش‌های ترکی را به نام هر محل می‌خواندند. در مثل می‌گفتند ترکی تاتاری، ترکی ازبکی، ترکی عثمانی، ترکی جغتایی. به همین دلیل است که زبان ترکی نوپیدا در استان آذربایجان را به آذری نسبت داده‌اند. این خبط مورد ۳ـ منشأِ اعمال غرض از مورد ۲ وهم فهم غلط درمورد ۴ شد.

۴ـ کتاب لسترنج هم یکی دیگر از مآخذ نادرست در تعریف واژه‌ی آذری است. لسترنج به خود زحمت تحقیق نداده و برای تعریف لغت آذری به نامه‌ی دانشوران استناد کرده و در نتیجه از یک مأخذ غلط یک مأخذ غلط دیگر پیدا شد.

بدین ترتیب استنباط غلط نویسندگان کم سواد و غیر محقق نامه‌ی دانشوران از داستان افسانه‌ای ابوالعلا و غلط مصطلح نسبت آذری به ترکی، باعث استنباط غلط لسترنج شد. به خصوص که این مستشرق انگلیسی می‌دید روزنامه‌نگاران آن دوره نیز اصطلاح ترکی آذری را به

←۳. انساب سمعانی، در لغت نامه دهخدا، زیرنام ابوالعلای معری.

قلم رایج کرده‌اند.

۵ـ برخی دیگر با ترک زبان خواندن قطران تبریزی که در زمان او (قرن پنجم هجری) در هیچ یک از شهرها و روستاهای آذربایجان کسی نه ترکی می‌دانست و نه ترکی به گوشش خورده بود، به مردم آذربایجان نسبت ترک زبانی داده‌اند. در حالی که خود **قطران** هم از خبر شوم یورش ترکان غز به میهنش مویه می‌کند و از بلای ترک به عدل خدا برای آباد شدن ایران پناه می‌برد و می‌گوید:

«اگرچه داد ایران را بلای ترک ویرانی ز عدلش می‌شود آباد اگر ایزد کند یاری»

با این وجود صاحب‌غرضان به این گفته‌ی **ناصرخسرو** در سفرنامه استناد کرده‌اند که **قطران** فارسی نیکو نمی‌دانست.»

ناصرخسرو در سفرنامه نوشته است:

> در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر (فارسی) نیک می‌گفت. اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. دیوان منجیک و دیوان دقیقی را آورد پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.[۴]

صاحب غرضان تمجید ناصرخسرو از شعر **قطران** ـ «شعر (فارسی) نیک می‌گفت» ـ را نادیده گرفته‌اند اما نظر او را که برای تفاخر گفته قطران «زبان فارسی را نیکو نمی‌دانست» (یعنی او که لهجه‌ی محلی آذری پهلوی داشت مثل خراسانی دری زبان، سخن نمی‌توانست گفت) اینگونه تحریف کرده‌اند که او ترک! بود و فارسی نمی‌دانست. باید پرسید اگر قطران نمی‌توانست به فارسی نیکو سخن بگوید و فارسی نمی‌دانست چگونه اشعار خود را برای ناصرخسرو خواند. و چگونه دو دیوان بزرگ، دیوان منجیک و دیوان دقیقی را نزد ناصرخسرو خواند، و اگر هر معنی که او را مشکل بود، از ناصرخسرو می‌پرسید برای آن بود که در آن دو دیوان طبعاً به واژه‌هایی مهجور و نو پدید خراسانی برمی‌خورد که هنوز به گوش آذربایجانیان نرسیده بود. به همین دلیل است

۴. ناصرخسرو، سفرنامه، به کوشش دبیر سیاقی، ص ۹، قطع جیبی.

که در آن زمان اسدی توسی لغت فرس رابرای شاعران غیرخراسانی وآذربایجانیان وبه تقاضای ایشان نوشت تالغات خراسانی را دراختیار داشته باشند.

وانگهی چگونه قطران توانست دیوانی به آن عظمت را بسراید و چگونه ممکن است آوازه‌ی شعرش چنان در همه جا پیچیده باشد که نزد شاهان و بزرگان و مردم آذربایجان و خریداران فارسی سره آن همه خریدار و خواهان داشته باشد.

شیرینی گفتار و فصاحت بیان قطران به حدی بوده است که شاعر توانایی چون انوری از دیوان او به خط خود نسخه برداشته و عوفی او را با عباراتی نظیر: «او بحر و جمله فضلا ذره بودند... اشعار او در کمال صنعت و اوستادی و قصاید او همه لطیف...»[5] تمجیدکرده و هم در زمان ما شادروان فروزان فرودیگر استادان زبان فارسی نیز فخامت و لطف بیان قطران را ستوده‌اند. و محققی چون محمد نخجوانی که دیوان قطران راتصحیح وچاپ کرده، اوشاعری بزرگ خوانده است.

۶ـ اما بی‌پایه‌تر از همه انتساب کتابی به زبان اوغوزی به نیاکان مردم آذربایجان است. اسم این کتاب دَدَه قورقود است. روی جلد چاپ اسلامبول این کتاب آمده است «دَه دَه قور قود علی السان طائفه اوغوزان» یعنی مربوط به ترکان غز که به قرن پنجم هجری از چین شمالی به سوی غرب و ایران روان شدند و در مسیر خود بلایی بر سر مردم آوردند که انوری آن را چنان به شعر وصف کرده که از خواندن آن موی بر اندام انسان راست می‌شود.

طی هفتاد سال گذشته به ویژه در دوره‌های بحرانی، موضوع انتساب این افسانه‌ی اغوزی مغولی به نیاکان مردم آذربایجان را بارها مطرح کرده‌اند و شگفت‌تر آنکه زبان این «علی السان طائفه اوغوزان چاپ اسلامبول» را هم به جای زبان باستان آذربایجان وانمود کرده‌اند.

فرقه‌ی دموکرات که در سال ۱۳۲۴ زیر حمایت ارتش روس در آذربایجان سلطه داشت، هر روز افسانه‌ی «دده قورقود» را در روزنامه ارگان خود چاپ می‌کرد و هر روز با تغییرات و تعبیراتی تازه آن را آذربایجانی وانمود می‌کرد و به نیاکان ارجمند مردم آذربایجان نسبت می‌داد. این بود

۵. ر. ک. به مقدمه‌ی دیوان قطران به تصحیح حاج محمد نخجوانی.

ششمین و آخرین مأخذ از مآخذ بی‌پایه‌ای که برای قلب تاریخ آذربایجان و مردم آن مورد استناد قرار گرفته است.



استعمار غرب از سه قرن پیش به قصد تسلط بر کشورهای شرق و مسلمان درصدد برآمد که با جعل و قلب تاریخ و ایجاد اختلاف، عوامل وحدت ملت‌های شرقی را نابود کند، و میان کشورهای اسلامی جنگ‌های مذهبی به راه اندازد، و برای این کار ابتدا از راه فرهنگ وارد شد.

اکنون به ارائه‌ی یک سند می‌پردازیم:

محقق جامعه‌شناس سیاسی «زاره واند» پس از آوردن اخبار و شواهد بسیار دال بر دسیسه‌سازی استعمار برای اغوای ملل مسلمان و شرق از جمله به وسیله رواج پان ترکیسم می‌نویسد:

> یکی دیگر از جوانب قابل اعتنای **پان ترکیسم** ، اهمیت آن از نظر سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ جهانی است. برخی از پژوهشگران، پان ترکیسم را صرفاً «نقشه اروپایی‌ها برای دستیابی بر اهداف‌شان در صحنه توازن نبرد قدرت‌ها در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم» توصیف کرده‌اند و در اثبات این مدعا به نقش مستشرقینی چون **آرمینیوس وامبری** مامور و جاسوس وزارت خارجه بریتانیا اشاره می‌کنند. (وامبری نویسنده کتاب «درویشی دروغین در خانات آسیای میانه» است که به فارسی هم ترجمه و چاپ شده است). این جاسوس معروف انگلیس یکی از پایه‌گزاران اندیشه پان ترکیسم بوده و همچنین پژوهشگران امور سیاسی نقش «سردنیس راس» مستشرق دیگر انگلیسی و نویسنده اصلی جزوه کتاب «راهنمایی بر تورانیان و **پان تورانیسم** از انتشارات شعبه اطلاعات وزارت دریاداری بریتانیا، نوامبر ۱۹۱۸ را که دستورالعملی است برای شناخت و بهره‌برداری از این پدیده، بر ملاو آشکار کرده‌اند.[۶]

۶. زاره واند، افسانه‌ی پان تورانیسم، ترجمه‌ی محمدرضا زرگر، بامقدمه‌ی کاوه بیات.



یکی از مهم‌ترین عوامل وحدت ملل شرق و مسلمانان که می‌توانست ملت‌های شرق و مسلمان را به هم بپیوندد زبان فارسی بود که تا صد و اند سال پیش از بنگال و اندونزی و هندوستان بزرگ و غرب چین گرفته تا تمامی آسیای میانه و قفقاز و خاور نزدیک و ترکیه‌ی عثمانی، زبان فرهنگ و ادب و زبان خواند و نوشت و آموزش بود.

استعمار با درک این خطر پان‌ها را علم کرد. پان عربیسم ، پان تورانیسم ، پان ترکیسم و غیره. خط اقوام آسیای میانه و قفقاز و خط ترکیه را از خط اسلامی به خط لاتین بدل کرد و زبان‌های محلی را جایگزین زبان فارسی کرد. به این ترتیب زبان فارسی در سراسر هندوستان بزرگ قدغن شد و به جای آن زبان انگلیسی رواج و رسمیت یافت. اکنون چنان شده است که حتی پاکستانی‌ها چنان انگلیسی صحبت می‌کنند که گویی تبار از انگلوساکسون‌ها دارند.

در دوره‌ی رواج پان‌بازی، پان ترکیسم چندی در ترکیه اعلام موجودیت کرد، اما به علت بی‌محتوایی در همان سال‌های ربع اول قرن جاری از حرارت افتاده و سرد شد. در قفقاز هم گروهی از سردمداران سیاسی که طی صد و اند سال سلطه‌ی روس‌ها ، هویت تاریخی و ملی ایرانی خود را از دست داده بودند به دنبال سرنگونی تزار به جای آنکه به میهن مادر بپیوندند به پان ترکیسم گراییدند.

فردی به نام رسول‌زاده که در فاصله‌ی سرنگونی تزار و روی کار آمدن بلشویک‌ها و هجوم به قفقاز، با فکر پان ترکیستی به نام مساواتی، چند صباحی در خطه‌ی جمهوری فعلی آذربایجان، دولتی تشکیل داده بود، پس از سرنگونی و تصرف مجدد آذربایجان به وسیله‌ی روس‌ها به سید حسن تقی‌زاده نوشت:

> «اگر در بالای سر ما یک حکومت مقتدر ایرانی وجود داشت روس‌ها نمی‌توانستند وارد باکو شوند و نه در قفقاز این همه فجایع را می‌توانستند مرتکب شوند.[۷]

۷. مجله‌ی آینده، فروردین ۱۳۶۷، ص ۵۷.

بچه‌ی شیطان و خودسر پس از آنکه در بیرون از خانه از بازیگوشی زیاد خسته و گرسنه شد یا از دست کسی کتک خورد آنگاه به یاد خانه و پدر و مادرش می‌افتد.

سخنی چند درباره‌ی تورانیان و سکاها

آریایی نژاد بودن تورانیان و **سکاها** به اندازه‌ی آریایی نژاد بودن **مادها** (آذربایجانیان) مسلم است و تمامی محققان و تاریخ شناسان قدیم و جدید درباره‌ی آن اتفاق نظر دارند.

پورداوود در کتاب گات‌ها تحت عنوان «اسامی خاص در گات‌ها» نوشته است:

تور نام یک قبیله ایرانی است. در شاهنامه فردوسی نیز تور آمده و **توران** خاک تور است. **ترک** مربوط به تورنیست، هر چند که این اشتباه بسیار قدیم باشد و ترک‌های عثمانی مایل باشند که منسوب به چنین قوم قدیمی باشند و تور در واقع یک دسته از ایرانیان‌اند که از حیث تمدن پست‌تر بوده‌اند. **اشکانیان** را باید از این قبیله دانست بنابراین چطور ممکن است که تورانیان از ترک‌های مغولی باشند در صورتی که اسامی آنان آریایی است.»

و نوشته‌اند:

نیاکان ایرانیان از حدود دریاچه اورال و سیبری به علت بروز سرما و یخ‌بندان به فلات ایران راهی شدند. از جمله درباره‌ی تورانیان که آنان را هم شاخه‌یی از **آریاها** شناخته‌اند و نوشته‌اند این قوم در دشت‌ها و جنگل‌های مرکزی و جنوبی سیبری و در کرانه‌ی بالایی رودخانه «ینی‌سئی» پراکنده بودند که بعداً به سرزمین شمال شرقی ایران کوچ کردند.

همان‌طور که پورداوود نوشته، تورانیان یا قوم تور همان اشکانیان یعنی پارت‌ها یا پرتوها

بودند که تمامی باستان‌شناسان آنان را نیز مانند مادها (آذربایجانیان) آریایی شناخته‌اند. اینان ۲۵۰ سال پیش از میلاد مسیح جانشینان **اسکندر** را از ایران راندند و برای ۵۰۰ سال شاهنشاهی بزرگ را در غرب آسیا بنیاد نهادند. در آن دوران از بالای **سیحون** تا **کاشغر** و بالا و شرق **خوارزم** هنوز اثری از ترکان دیده نمی‌شد، تنها چهار قرن بعد یعنی در قرن دوم بعد از میلاد بود که ترکان از شمال و شمال غربی **چین** به سوی مرزهای ایران حرکت کردند و از همان زمان جنگ‌های ترکان با **اشکانیان** شروع شد. داستان جنگ‌های **رستم** و ایرانیان با ترکان در شاهنامه مربوط به همین دوران است. این جنگ‌ها بعدها تا زمان **انوشیروان** ادامه یافت و انوشیروان ترکان **هیاطله** را به کلی قلع و قمع کرد و از شمال شرقی ایران راند و برای جلوگیری از هجوم **هیاطله** یا **هون‌ها** به روم شرقی (بیزانس)، در **قفقاز** سدی به نام دربند ساخت و از این بابت هر ساله مالیاتی از دولت روم می‌گرفت.

ترکان هیاطله یا هون‌ها که از حمله به مرزهای شمالی ایران در قرن دوم میلادی تا قرن‌ها، طرفی نبسته بودند به سوی غرب یعنی به سوی روسیه و اروپای شرقی تاختند به نوشته‌ی دایرةالمعارف امریکایکی از پادشاهان هون «آتیلا» (۴۵۳-۴۰۶ میلادی) بعد از تاخت و تاز در روم شرقی (بیزانس) و کشتار و خرابی بسیار به قلمرو روم غربی یورش برد و به سال ۴۵۱ میلادی به اورلئان در سرزمین گل (فرانسه، بلژیک، سویس) تاخت سپس در سال ۴۵۲ میلادی به ایتالیا حمله برد و امپراتوری روم را برانداخت و پادشاه آن را نیز بکشت.

تا این‌جا مطابق اسناد تاریخی دیدیم که **توران** به نام تور، یکی از برادران **ایرج** و سلم پسران **فریدون**، سرزمین یکی از اقوام ایرانی بود و اصلاً به ترکان (هیاطله یا هون) که در قرن دوم میلادی اواسط دوره‌ی اشکانیان در بالای شمال شرقی مرزهای ایران پیدا شدند ربطی ندارد.

***

اکنون می‌پردازیم به قوم **سکاها** که برخی آنان را تبار ترکان پنداشته‌اند و ادعا کرده‌اند که سکاها که به **مادها** (آذربایجانیان) حمله می‌آوردند ترک بودند. پس به زعم اینان ترک باید از ۲۸ قرن پیش به آذربایجان آمده باشد.

هرودوت و دیگر مورخان قدیم تا ویل دورانت و دیاکونف و همگی باستان شناسان سکاها

را قومی **آریایی** شناخته‌اند، و از جمله نوشته‌اند که **سکاها** یا سیت‌ها شاخه‌ی دیگر ایرانی یا آریایی بودند که در استپ‌های روسیه گله‌داری می‌کردند (یعنی زمانی ۱۰۰۰ سال پیش از پیدا شدن ترکان). سکاها امپراتوری «سیت» و «سرمت» را تشکیل دادند و کم‌کم گروهی از آنان از استپ‌های روسیه راهی نواحی **قفقاز** شدند.

سکاها همچنین به سوی جنوب به سرزمین **آشور** باستانی و غرب ایران، سرازیر شدند و بارها به جنگ پرداختند و هر بار دفع شدند.

پادشاه سکاها که در این زمان «مادیس» نام داشت تا حدود مرزهای **مصر** پیش رفت و شاخه‌ای از سکاها تا مجارستان و اتریش پیش تاختند. در تاریخ هرودوت می‌خوانیم که **کورش** با آنها جنگ‌ها کرد و **داریوش** در شرق اروپا از دانوب گذشت و در خاک روسیه به تعقیب آنها پرداخت.

در همین دوران (یعنی ۱۰۰۰ سال پیش از پیدا شدن ترکان) ایرانیان در نواحی **مینسک** روسیه‌ی امروزی نیز ساکن بودند و چنانکه اهل تاریخ می‌دانند در «پازیویک» یا **پازیریک** ویرانه‌ی شهری باستانی در نزدیکی «مینسک» روسیه کشف شده است که در آن آثار فراوانی از ساخته‌های ایرانیان ساکن آن شهر مانند قالی، قالیچه، نمد، لباس، میزهای چوبی کنده‌کاری شده به دست آمده است. یکی از معروف‌ترین آثار کشف شده قالی پازیریک است که در موزه آرمیتاژ مسکو نگهداری می‌شود.[۸]

۸. ر. ک. تاریخ هرودوت، کتاب اول و دوم. و پورداوود: سرودهای مقدس اسپنتمان زرتشت، ص ۹۱. تاریخ تمدن مشرق زمین گاهواره تمدن، جلد ۱، ص ۳۳۴. و تاریخ ماد صص ۲۳، ۴۳، ۷۶، ۸۸، ۲۸۵ تا ۳۵۱ و ۴۲۲ تا ۴۲۵. و تاریخ ایران باستان، مشیرالدوله، جلد ۱. و مجله‌ی فروهر، مقاله‌ی دکتر بختورتاش، شماره‌ی ۱ و ۲، فروردین ۱۳۷۳. و نگاه کنید:

Larouss International Encyclopedia. McGraw_Hill. p. 32.

بخش سوم

زبان آذری پهلوی (فارسی)

از ظهور اسلام تا امروز

در بخش نخست درباره‌ی تبار آریایی و زبان ایرانی **مادها** (آذربایجانیان)، شواهد و دلایل کافی از کتاب‌های مورخان و محققان عهد باستان و کتب دینی اوستا و تورات و سنگنبشته‌ها و کشفیات باستان‌شناسی ارائه کردیم.

در ادامه‌ی این پژوهش می‌پردازیم به اینکه از ظهور اسلام به بعد تا قرن ۱۱ هجری نیز زبان عموم مردم آذربایجان مانند دوران باستان همچنان آذری پهلوی بود. زبانی که در گویش همچون دیگر گویش‌های پهلوی محلی هر منطقه با کمی اختلاف شبیه مازندرانی و لری بود.

از شعرهایی که به گویش آذری پهلوی سروده شده‌اند نمونه‌های کافی دردست است. این نمونه‌ها را در دواوین شعرایی همچون **همام تبریزی** (در قرن هفتم) و در کتاب **روحی انارجانی** (قرن یازدهم) و دیگران می‌توان یافت.

از آن‌جا که در بخش هفتم کتاب حاضر علل و چگونگی دگرگشت گویش آذری به زبان ترکی تشریح خواهد شد توضیح این نکته لازم می‌نماید که پس از دگرگشت زبان آذری به ترکی در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ هجری به بعد، باز هم زبان خواند و نوشت و آموزش در آذربایجان همچون گذشته فارسی دری بود. اشخاص باسواد و دبیران در مکاتبات دولتی و نویسندگان و شعرا راه اسلاف خود ـ **خاقانی شروانی** ، **نظامی گنجوی**، همام تبریزی، رشیدالدین فضل‌الله، **صائب**

تبریزی و اوحدی مراغه‌یی و دیگر بزرگان فرهنگ و ادب آذربایجان ـ را دنبال می‌کردند و به فارسی دری که ودیعه‌دار فرهنگ درخشان ایرانی و عرفان و دانش و حکمت انسانی چند هزار ساله‌ی این سرزمین است می‌سرودند و می‌نوشتند و از آن پاسداری می‌کردند. به عنوان مثال **نظامی** گنجوی، مانند **فردوسی**، از فرهنگ و ادب و عرفان مینوی ایران در **قفقاز** پاسداری می‌کرد و می‌گفت:

«همه عالم تن است و ایران دل   نیست گوینده زین قیاس خجل»

«چون که ایران دل زمین باشد   دل ز تن به بود یقین باشد»

با احساس چنین رسالت و مسئولیتی است که آذربایجانیان از دیرباز خود را پاسدار ودیعه‌ی الهی فرهنگ انسانی و معنویات عرفانی و اسلامی و دانش و ادب ایران مینوی می‌دانند.

اکنون به ذکر آرای مورخان و نتایج مطالعات محققان قدیم و جدید درباره‌ی آذری (فارسی پهلوی) بودن زبان عموم مردم آذربایجان از ظهور اسلام به بعد می‌پردازیم.

علی اکبر دهخدا ذیل لغت دری آورده است:

زبان عامه‌ی مردم مغرب و شمال ایران در سده‌های بعد از اسلام، لهجه‌ی محلی پهلوی بود و اشعاری که در آذربایجان و طبرستان و جبال و مغرب ایران سروده شده پهلوی است.[1]

ملک‌الشعرای بهار در کتاب سبک‌شناسی درباره گوناگونی گویش‌های هر محل نوشته است:

زبان و خط پهلوی شمالی و غربی خاص مردم آذربایجان و خراسان، با پهلوی جنوب و جنوب غربی تفاوت داشته است.[2]

۱. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل لغت دری.

۲. ملک‌الشعرای بهار، سبک‌شناسی، جلد ۱، صص ۵ و ۱۶.

علاوه بر مورخان و جهانگردان مسلمان که درآثار خود از آذری پهلوی بودن زبان آذربایجانیان خبر داده‌اند، محققان و تاریخ‌نویسان سده‌های میانه و معاصر نیز نوشته‌اند مردم آذربایجان تا قرن ۱۱ هجری به گویش آذری پهلوی سخن می‌گفته‌اند.

قدیم‌ترین خبر درباره‌ی آذری پهلوی بودن زبان مردم آذربایجان متعلق به اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری است. این خبر که ابن ندیم آن را از قول ابن مقفع در کتاب الفهرست (سال ۳۷۷ هجری) نقل کرده چنین است:

> و قال عبدالله بن مقفع: لغات الفارسیه (یعنی) الفهلوی والدَّرِیّة... فاماالفهلویة زبانی است که مردم اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان بدان سخن می‌گویند... فاماالدَّریة: فلغة مدن مدائن...[۳]

قدیم‌ترین شاعر پس از اسلام که عرب زبان بود و نژاد عرب داشت ولی به فارسی شعر می‌سرود محمدبن بعیث حکمران خلیفه متوکل عباسی در مرند بود. طبری نخستین مورخی است که ما را از نام و نشان شاعری عرب اما فارسی‌سرای در آذربایجان آگاه کرده است.

نوشته‌اند در سال ۲۰۱ هجری چون کار بابک خرمی در «بذ» بالا گرفت... محمد بعیث با او دوست شد، بلکه به نوشته‌ی یعقوبی آیین او را پذیرفت و همچنین نوشته‌اند محمد بعیث سال‌ها پیش از ۲۰۰ یا ۲۰۱ هجری دوره‌ی عنفوان بلوغ و برنایی را پشت سر گذاشته و با فرهنگ و منش و زبان ایرانی خو گرفته به زبان فارسی شعر می‌گفت.

کسروی نوشته:

> محمد بعیث مرد با فرهنگ و دلیر و شاعر بود و به نوشته‌ی طبری شعرها نیز به زبان پارسی یا آذری (پهلوی) داشته و میان آذربایگان معروف بوده و شعر او ارزشی شایان در

۳. ابن ندیم، الفهرست، صفحه‌ی ۹۱، چاپ قاهره، ۱۳۴۸ هـ.ق.

بازار ادبیات داشت. **مرند** در زمان حکمرانی او شهر بزرگ و زیبایی گردیده بود. **محمد بعیث** همواره سرکردگان **بابک** را که بدین جا و آن‌جا فرستاده می‌شدند به خانه‌ی خود فرود می‌آورد و میزبانی می‌کرد. محمد بعیث در مرند بیرق شورش و نافرمانی (بر ضد خلیفه) برداشت و شورشیان از هر سو به او روی آوردند.[۴]

چنانکه از قراین و شواهد تاریخی برمی‌آید این شاعر عرب‌نژاد تحت تأثیر فرهنگ و منش انسانی مردم آذربایجان عِرق ایرانی پیدا کرده، به همدستی بابک خرمی بر ضد خلیفه‌ی عباسی متوکل قیام کرد و سال‌ها با لشکریان عرب جنگید.

طبری در آخر کار بابک ذیل وقایع سنه ۲۳۵ هجری درباره‌ی محمد بعیث نوشته است:

حدثنی انه انشدنی بالمراغه جماعة من اشیاخها اشعاراً لابن البعیث بالفارسیه... به من گفت، گروهی از پیران **مراغه** در آن‌جا اشعاری از ابن بعیث را برای من خواندند به پارسی و از ادب و شجاعت وی یاد می‌کردند. وی را خبرها هست و گفتارها.[۵]

امرای تازی نیز پس از اقامت در آذربایجان عرق ایرانی پیدا کردند و در آن‌جا به گونه‌ای مستقل از خلفای بغداد حکومت **روادیان** را تشکیل دادند. نوشته‌اند همگی والیان و امرای تازی از همان آغاز زبان فارسی را که زبان همه‌ی مردم آذربایجان بود خوب می‌دانستند. در کتاب شهریاران گمنام اشعار بسیاری از **قطران** تبریزی می‌بینیم که در آنها **مملان** و **وهسودان** را که از روادیان‌اند و هم دیگران را به فارسی دری مدح کرده است.[۶]

۴. کسروی، شهریاران گمنام، صص ۵۳ تا ۶۱. زبان فارسی در آذربایجان، مقاله‌ی دکترغلامحسین مرزآبادی، صص ۳۷۱ تا ۳۷۶.

۵. طبری، جلد ۷، ص ۳۵۳، ذیل وقایع ۲۲۰ و ۲۳۵، چاپ قاهره.

۶. کسروی، شهریاران گمنام، صص ۱۵۳ تا ۳۱۶.

ارانسکی دانشمند شوروی ضمن بحثی مشروح درباره‌ی زبان فارسی نوشته است: عنصر ایرانی بر خودنمایی‌های زبان طبقه‌ی حاکم عرب که حدود صد سال در آذربایجان کروفر داشت مثل خراسان و دیگر استان‌های ایران غلبه و آن را دفع کرد.[7]

یعقوبی در قرن سوم، حدود سال ۲۷۸ در کتاب‌البلدان اهالی شهرهای آذربایجان و پیرامونیان آن شهرها را ایرانی آذری «العجم الاذریة» دانسته و آورده است:

... اهل مدن آذربایجان و کوره‌ها اخلاط من العجم الاذریة و الجاودانیة القدم اصحاب مدینة البذ، التی کان فیها **بابک** ... مردم شهرهای آذربایجان و بخش‌های آن آمیخته‌یی از ایرانیان آذری و جاودانیان قدیم (یعنی مزدکیان عهد بابک) خداوندان شهر «بذ» هستند که جایگاه بابک خرمی بود.[8]

ابن حوقل در اوایل قرن چهارم هجری نوشته است:

فامالسان اهل آذربیجان و اکثر اهل ارمینیه فالفارسیه تجمعهم ... اما زبان مردم آذربایجان و اکثر اهل ارمنیه عموماً فارسی است.[9]

اصطخری در قرن چهارم لسان اهل آذربایجان را فارسی و ارمنستان را عربی و فارسی نوشته است.[10]

ناصرخسرو قبادیانی در کتاب سفرنامه درباره‌ی زبان شهر اخلاط یکی از بلاد ارمنستان

۷. ارانسکی، مقدمه‌ی فقه‌اللغة ایرانی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ص ۲۶۷.

۸. یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب)، کتاب البلدان، ص ۳۲۸، چاپ لیدن. و همچنین ترجمه‌ی فارسی دکتر شعار، ص ۹۶، بنیاد فرهنگ ایران.

۹. ابن حوقل، صورة‌الارض، ص ۳۴۸، چاپ لیدن. همچنین ترجمه‌ی فارسی همین کتاب، ص ۶۹.

۱۰. ابواسحق ابراهیم اصطخری، مسالک‌الممالک، صص ۲۵۹ و ۳۷۵، چاپ لیدن.

نوشته است:

در شهر اخلاط به سه زبان سخن می‌گویند تازی، پارسی، ارمنی، و ظن من آن بود که بدین سبب نام آن شهر را اخلاط نهاده‌اند.[11]

جهانگرد شهیر ابوعبدالله بشاری مقدسی در اواخر قرن چهارم هجری در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم در بحث از «اقالیم الاعاجم» سرزمین ایران را به هشت اقلیم از جمله اقلیم آذربایجان تقسیم کرده و نوشته است:

زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (یعنی ایرانی) است، جز اینکه بعضی دری و بعضی از نیم زبان‌ها (یعنی از پهلوی‌های محلی) است و تمامی آنها فارسی نامیده می‌شوند ـ و کلام اهل هذا الاقالیم الثمانیة بالعجمیة، الا ان منها دریة و منها منغلبة و جمیعها تسمی الفارسیة.[12]

مسعودی محقق بزرگ نیمه‌ی اول قرن چهارم هجری در کتاب التنبیه و الاشراف تحت عنوان «ذکر الامم السبع فی سالف الزمان و لغاتهم و آرائهم و مواضع و مساکنهم» آورده است:

... فالفرس امة حد بلادها الجبال من الماهات و غیرها و آذربیجان الی مایلی بلاد ارمینیة و اران و البیلقان الی دربند و هوباب الابواب و الری و طبرستان و المسقط و الشابران و جرجان و ابرشهر (وهی نیسابور) و هراة و مرو و غیر ذلک من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الاهواز و ما اتصل بذلک من ارض الاعاجم فی هذا الوقت و

۱۱. ناصرخسرو، سفرنامه، به کوشش دبیرسیاقی، قطع جیبی، صص ۱۰ و ۱۱.
۱۲. بشاری مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۵۹، چاپ لیدن.

کل هذه البلاد کانت مملکة واحدة و ملکها ملک واحد، و لسانها واحد، الاانهم کانوایتبباینون فی شیء یسیر من اللغات و ذلک ان اللغة انماتکون واحدة بان تکون حروفها التی تکتب واحدة، تالیف حروفهاتالیف واحد، و ان اختلفت بعد ذالک فی سائرالاشیاء الاخر کالفهلویة و الدریة و الاذریة و غیرها من لغات الفرسی.

ترجمه: قلمرو و حد ملت فرسی (ایران) و بلاد و شهرهای آن عبارتند از: جبال، ماهات و غیرها (شامل ایران مرکزی و نواحی غربی آن) و آذربایجان تا برود به بلاد ارمنستان و اران و بیلقان تا حدود دربند (که انوشیروان آن را برای جلوگیری از هجوم ترکان به روم و به ایران ساخت که آن راسد یأجوج هم گویند) معروف به دروازه دروازه‌ها نیز هست، شهر ری، طبرستان، مسقط و شابران، جرجان، نیشابور، هرات و مرو و غیر ذلک من بلاد خراسان (واقع در خراسان بزرگ) و سجستان (شامل سیستان و بلوچستان)، کرمان، اقلیم پارس، اهواز (خوزستان) و تا آن‌جاهایی از سرزمین‌های دیگر در قلمرو ایرانیان در این وقت. تمام این بلاد و اقالیم مملکت واحده‌ای‌اند و دارای یک پادشاه‌اند و دارای یک زبان واحدند که در سراسر این سرزمین با آن با یکدیگر تکلم می‌کنند. جز اینکه در بعضی لغات میان ایشان اختلافی است. البته وقتی که حروف کتابت (یعنی خواند و نوشت) و تألیف لغات در چند گویش محلی یکی باشد همگی درواقع دارای یک زبان‌اند. اگرچه اختلافی از لحاظ لهجه در پهلوی و دری و آذری بودن از لغات فارسی داشته باشند.[۱۳]

خبری که در موضوع بالا از مسعودی آوردم می‌تواند از اهم اخبار قرون بعد از اسلام باشد و در اصطلاح عرب دُرَرالاخبار و دُرَرتیجان گزارش‌های تاریخی درباره‌ی قلمرو زبان و فرهنگ ایران است با نام‌های شهرها و اقالیم مثل شهرهای اران، دربند و تمامی **قفقاز** ، مرو و هرات و

۱۳. مسعودی، التنبیه والاشراف، صص ۶۷ و ۶۸، چاپ بغداد. و ترجمه‌ی فارسی ابوالقاسم پاینده، صص ۷۳ تا ۷۴، بنگاه ترجمه و نشر.

تمامی خراسان بزرگ و سجستان (شامل سیستان و بلوچستان بزرگ)، اقالیم مسقط و سواحل جنوبی خلیج فارس... در داخل مرزهای طبیعی ایران، دریغم آمد که عین نوشته‌ی مسعودی را که سندی مسلم در اثبات قلمرو فرهنگی زبان مردم ایران است در این جا نیاورم.

ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی که در سده‌ی چهارم هجری می‌زیست در کتاب مفاتیح العلوم درباره‌ی زبان مردم آذربایجان و نام دیگر آن سامان که به نام زبان مردم آن به «پهله» یا «پهلوی» نیز معروف بوده، در آن قرن خبری آورده است که با اطلاعات ابن مقفع (به روایت ابن ندیم در الفهرست) درباره‌ی آذربایجان مطابقت دارد. خوارزمی نوشته است:

> فهلویة (پهلوی) یکی از زبان‌های ایرانی است که پادشاهان در مجالس خود با آن سخن می‌گفته‌اند و این لغت به پهله منسوب است و پهله نامی است که بر پنج شهر (سرزمین.م) اطلاق می‌شده: اصفهان، ری، ماه نهاوند، همدان، آذربایجان.

خوارزمی افزون بر آن که گفته است پنج شهر و سرزمینی که زبان‌شان پهلوی یا پهلو است مانند آذربایجان پهله نام دارند نوشته است:

> زبان فارسی دری منسوب به مردم فارس و همچنین زبان موبدان است و زبان خاص دربار که غالب لغات آن از میان زبان‌های مردم خاور و لغات مردم بلخ بوده است.[۱۴]



مطلبی که **ناصرخسرو** در قرن پنجم هجری در سفرنامه درباره‌ی ملاقات خود با **قطران** تبریزی شاعر دری سرای آورده است همچون اخبار دیگر از رواج و عمومیت زبان فارسی در آذربایجان حکایت دارد:

۱۴. خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد یوسف، مفاتیح العلوم، ترجمه‌ی خدیو جم، ص ۱۱۲، بنیاد فرهنگ ایران.

بیستم سفر سنه ثمان و ثلاثین و اربع مائه (۴۳۸ هـ.) به شهر تبریز رسیدم و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود... در تبریز قطران نام شاعری را دیدم. شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند.[۱۵]

برای آگاهی از قصد ناصرخسرو که گفته قطران «شعر (فارسی) نیک می‌گفت، اما زبان فارسی را نیکو نمی‌دانست» مطلب بخش پیشین (بخش دوم) موضوع مربوط به مورد شماره ۵ صفحه‌های ۲۵ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ را بخوانید.

در ادامه‌ی ارائه‌ی منابع و اسناد مربوط به تاریخ زبان فارسی در آذربایجان، سخن جغرافیا نویس معروف یاقوت حموی را نقل می‌کنیم. وی که در سده‌ی ششم و هفتم هجری می‌زیست در کتاب معجم‌البلدان که به سال ۶۲۳ هجری تألیف شده درباره‌ی زبان آذری پهلوی محلی مردم آذربایجان نوشته است: «آنان زبانی دارند که آن را آذری گویند و جز برای خودشان مفهوم نیست.[۱۶]

یعنی مثل دیگر گویش‌های محلی پهلوی گیلانی و کردی و مازندرانی برای دری زبانان مفهوم نیست.

حمدالله مستوفی که در سده‌های هفتم و هشتم هجری می‌زیست در کتاب نزهة‌القلوب درباره‌ی زبان مردم مراغه نوشته است: «زبان‌شان پهلوی مغیر است»[۱۷] مغیر یعنی دگرگون شده‌ی فارسی دری، که به آن زبان شکسته یا به قول کسروی نیم زبان هم گویند، اصل آن زبان دری است.

۱۵. ناصرخسرو، سفرنامه، به کوشش دبیر سیاقی، ص ۹.

۱۶. یاقوت حموی، معجم‌البلدان، جلد ۱، ص ۱۷۲، چاپ لایپزیک، ۱۸۶۶.

۱۷. حمدالله مستوفی، نزهة‌القلوب، به اهتمام دکتر دبیر سیاقی، ص ۱۰۰.

همین مورخ حمدالله مستوفی درباره‌ی زبان مردم زنجان نوشته است: «زبان‌شان پهلوی است».[18]

مولف کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلایی تبریزی که در سال ۸۳۲ هجری می‌زیست ضمن داستانی تاریخی، از آذری پهلوی بودن زبان مردم آذربایجان سخن گفته است.[19]

همام تبریزی نیز که حدود قرن هفتم و هشتم می‌زیست غیر از شعرهای فارسی دری که در دیوانی چاپ شده و در دسترس است به زبان عامه و محلی آذربایجان یعنی آذری پهلوی هم اشعاری دارد، و عزالدین عادل یوسف تبریزی که در سده‌های هشتم و نهم می‌زیست نیز شعرهایی به گویش آذری پهلوی یا آذری فارسی دارد.[20]

***

تااین‌جا دیدیم که تمامی کشفیات باستان‌شناسی و سنگنبشته‌ها و کتاب‌های مقدس اوستا و تورات و آثار مورخان یونان باستان مانند هرودوت و استرابون و گزنوفون، و محققان باستان شناس همچون ویل دورانت، و دیاکونف و دیگر محققان باستان‌شناس شوروی و سر پرسی سایکس و دیگر محققان امریکایی و انگلیسی چون او مستد و ریچارد فرای و محققان فرانسوی مثل گیرشمن، آلبرماله و ژول ایزاک و دولاندن، محقق نامدار دانمارکی کریستن سن و سیدنی اسمیت و دایرةالمعارف‌های بریتانیکانا و امریکانا، همچنین محققان و تاریخ‌شناسان و زبان شناسانی مثل دهخدا و پورداوود و مشیرالدوله و ملک‌الشعرا و عنایت‌الله رضا و معین و دیگر محققان معاصر همگی در مورد ایرانی بودن و آریایی‌نژاد بودن مادها (آذربایجانیان) اتفاق نظر دارند.

در دوران بعد از ظهور اسلام نیز چنانکه آمده و خواندیم محققان و مورخان و

۱۸. همان، همان صفحه.

۱۹. حافظ حسین کربلایی، روضات الجنان و جنات الجنان، به اهتمام جعفر سلطان القرایی، جلد ۱، ص ۳۹۰.

۲۰. دکتر محمد جواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۲۱۴.

جغرافیانویسان مسلمان که یا خود به آذربایجان سفر کرده‌اند و یا به اطلاعات معتبر دسترسی داشته‌اند ـ مانند طبری، یعقوبی، اصطخری، بشاری مقدسی، مسعودی، خوارزمی، ناصرخسرو و یاقوت حموی و سمعانی و حمدالله مستوفی و دیگران ـ همگی تا قرن هفتم و هشتم در فارسی زبان بودن مردم آذربایجان متفق‌القول‌اند. بدین ترتیب تا قرن هفتم و هشتم که به دوران یورش مغول و تیمور می‌رسد مستند به گزارش‌های مورخان و محققان بعد از اسلام است. در بخش‌های آینده با توجه به منابع تاریخی و اسناد موجود درباره‌ی فارسی زبان بودن مردم تمام شهرها و روستاهای آذربایجان تا قرن ۱۱ و نیمه‌ی اول قرن ۱۲، سخن خواهیم گفت.

بخش چهارم

نمونه‌هایی از اشعار و

گویش‌های آذری

دیدیم که مورخان پیش و پس از اسلام و معاصر گویش آذری را زبان مردم آذربایجان دانسته‌اند، اکنون برای آشنایی هر چه بیشتر با این گویش به معرفی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

در آغاز این کتاب آمد که زبان فارسی دو گویش دارد. یکی دری و دیگری پهلوی. دری زبان کتابت و خواند و نوشت و آموزش بوده است و ناگفته پیداست که هر شاعر و نویسنده به زبان ادب و فرهنگ مردم سرزمین خویش می‌سراید و می‌نویسد. در آذربایجان نیز مانند هر جای دیگر ایران، این زبان، زبان دری یا زبان اصلی و مادر است، زبان **شمس تبریزی** و **مولوی** است، زبان **خاقانی** شروانی و **نظامی** گنجوی، **ابوالعلای گنجوی** ، **قطران** تبریزی، **همام تبریزی**، **صائب** تبریزی، **محمد مغربی تبریزی**، **قاسم انوار تبریزی**، **مجیر بیلقانی** ، **اوحدی مراغه‌ای** ، **شیخ محمود شبستری** است تا **طالب‌اف‌ها** و **زین‌العابدین مراغه‌ای ها** و بالاخره شهریار و معاصران دیگر است.

اما پهلوی که بر زبان‌های محلی اطلاق می‌شود معمولاً زبان خواند و نوشت و زبان ادبیات و آموزش نیست و در هر محل مردم با کمی اختلاف با آن تکلم می‌کنند. پهلوی را در جمع فهلویات می‌گویند.

گفتیم شعرا و ادبا و اهل علم از آن روی به دری یا زبان مادر و اصلی می‌سرایند و می‌نویسند که زبان سراسر کشور است، و به این ترتیب پیام و سخن ایشان فراگیر می‌شود. آنان خیلی کم و

به ندرت به زبان محلی قلم می‌زنند. البته اشعار محلی مربوط به هر استان و محل در دست هست اما به مقداری اندک. اشعار محلی به زبان آذری یا گویش آذری پهلوی نیز همانند دیگر گویش‌های محلی زیاد نیست با این حال در کتاب‌ها و دیوان‌های شعرای آذربایجان آنقدر آثار محلی متعلق به قرن‌های گذشته و قرن‌های اخیر می‌توان یافت که از مجموع آنها کتابی درآورد. دراین بخش از کتاب حاضر نیز نمونه‌هایی از آنها را به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم.

یکی از مهم‌ترین منابع در این زمینه که باید به آن مقام اول را داد کتاب یا رساله‌ی **روحی انارجانی** تألیف قرن ۱۱ هجری است. این کتاب نمونه‌ی گویایی از موقعیت عمومی و رواج زبان آذری پهلوی در میان مردم آذربایجان است.

رساله‌ی **روحی انارجانی** را آقای رحیم رضازاده ملک مورد بررسی و تحقیق قرار داده و همراه با واژه‌نامه‌ای آذری با تعریف‌های دقیق و مقدمه‌ای محققانه درباره‌ی پیشینه‌ی آن زبان به چاپ رسانده است. این کتاب به قطع وزیری در ۱۹۰ صفحه از سوی انتشارات انجمن ایران زمین منتشر شده است.

زنده یاد اقبال آشتیانی تحت عنوان «یک سند مهم درباره‌ی زبان آذری از رساله روحی انارجانی» چنین نوشته است:

> در این رساله اشعاری از مولف هست که حاصل تجارب او در آن عوالم سیر و سلوک است که آن را به رشته‌ی تألیف درآورده، شامل دوازده فصل و یک خاتمه. و ما در این جا عنوان‌های این فصول را برای معرفی موضوع رساله او ذیلاً به دست می‌دهیم: ... در بیان عدل و اخلاق سلاطین... در بیان حال وزراء ... شعرا... درباره‌ی لباس... در اوضاع سپاهیان، در مذمت کدخدایی و .... و در خاتمه شامل چهارده فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعات اُناث و اعیان و اجلاف تبریز است که تمامی آنها به گویش خاص آذری است چنانکه حتی یک جمله یا یک کلمه ترکی هم در سراسر آن دیده نمی‌شود.»

اقبال همچنین یادآور شده است که:

هر چند پیش از این هم مکتوباتی از نظم و نثر آذری در دست هست. از جمله آنهایی که ابن بزاز در «صفوة الصفا» و شیخ حسین زاهدی در «سلسلة النسب صفویه» از شیخ صفی‌الدین اردبیلی و پسرش شیخ صدرالدین و معاصرین ایشان نقل کرده‌اند. اما آنچه روحی انارجانی در رساله‌ی خود آورده و آنها را «اصطلاحات و عبارت جماعات اُناث و اعیان و اجلاف تبریز» می‌نامد دلیلی بسیار قوی و شاهدی بسیار صادق است که در زمان مولف قرن ۱۱ هجری هنوز مردم تبریز عموماً به زبان آذری (فارسی) تکلم می‌کردند.[۲۱]

سعید نفیسی زادگاه روحی انارجانی را از قول یاقوت در معجم‌البلدان انارجان شهری نزدیک اردبیل نوشته و درباره‌ی کتاب او گفته است:

این رساله درباره‌ی عادات مردم تبریز در پایان قرن دهم (و نیمه‌ی اول قرن یازدهم) هجری و درباره‌ی لهجه‌ای از زبان پهلوی است که هنوز در آن موقع در آن شهر زبان عمومی مردم بوده است.[۲۲]

زنده یاد دکتر محمد مقدم در رساله‌ای تحت عنوان «سند تاریخی از گویش آذری تبریز» نوشته است:

از رساله‌ی روحی انارجانی پیداست که تا قرن یازدهم هجری مردم آذربایجان به

۲۱. عباس اقبال آشتیانی، مجله‌ی یادگار، نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، صص ۱۶۸ تا ۱۷۶.
۲۲. سعید نفیسی، مجله‌ی ایران زمین، جلددوم، نقل از همان کتاب، ص ۲۴۸.

گویش آذری سخن می‌گفتند.[23]

اکنون به نقل نمونه‌هایی از اشعار کتاب روحی انارجانی به زبان آذری (پهلوی) که تا قرن ۱۱ هجری زبان عامه‌ی مردم تبریز بوده می‌پردازیم. این نمونه‌ها از رساله‌ی او و کتاب چهار جلدی تذکره‌ی شعرای آذربایجان و کتاب‌ها و آثار دیگر استخراج شده است:

«مَزِیوام آن کُلا را آن قد و آن بالا را»
«من مرسام آن رو را طبق شفتالو را»
«قربان شوام ابرو را کمان چهار پهلو را»
«ممانام آن بینی را آن زنبق سیمین را»
«بمیرام آن دهان را آن لب و آن دندان را»
«صدقه شوم چانه را آن دُرّ یکدانه را»[24]

قطعه‌ی دیگری از اشعار روایت شده روحی انارجانی همراه با بازگویی آن از کتاب گویش آذری پژوهش رحیم رضازاده ملک چنین است:

«مَزِیوام، مَرَسام، ممانام بی‌جانُت اَز خَد روام»
(مزیام، مرسام، ممانام برای جانت از خود روام)
«قَدا وَ بَلاتا چینام بِکَردُ وِ روُت کَردام»
(قضا و بلایت را بچینام به گرد و برت گردام)
«بَی تو غَش کُنام بی کِلَه بُورَسَه وَ رُسُت میرام»
(برای تو غش کنام برای (موی) سر تابدارت میرام)
«بی‌بَیَکَ چَشمُت جان دهام بی‌پا و پارُمُت افتام»
(برای مردمک چشمت جان دهام برای پا و خلخالت افتام)

۲۳. دکتر محمد مقدم، نقل از ایران کوده، شماره‌ی ۱۰، ۱۳۲۷ خورشیدی.

۲۴. تذکره‌ی شعرای آذربایجان، جلد دوم، ص ۲۶۲، محمد دیهیم، چاپ تبریز.

«بی‌هُر وَنِدِ پات میرام بی‌تَرَقُ تَرَق کُوشْت مَزیوام»
(برای هر بند پایت میرام برای ترق ترق کفشت مزیام)
«خَش آمدی خَشُت با نور آوردی نُورُت با»
(خوش آمدی، خوشت باد نور آوردی، نورت باد)[۲۵]



شعرهایی از همام تبریزی شاعر شهیر آذربایجان که در سده‌های هفتم و هشتم می‌زیست؛ شعرهایی به زبان آذری همراه با بازگویی:

«وهارو ول و دیم یار خوش‌بی اوی یاران مه ول بی، مه وهاران»
(بهار و گل با روی یار خوش است بی‌یاران نه گل باشد، نه بهاران)



مه مهرت هم بشی خوش گیانم از دست لوانت لاو جمن دیل و گیان بست
(بی مهر تو جانم نیز از دست برفت فریب لبان تو از من دل و جان ببرد)



«سحرگاهان که دیلم تاوه‌گیری جه آهم هفت چرخ آلاوه‌گیری»
(سحرگاهان که دلم می‌گیرد از آهم هفت چرخ آلو (آتش) می‌گیرد)[۲۶]



در یک مجموعه‌ی خطی با عنوان «تذکرة الشعرا یا سفینه اشعار» متعلق به نیمه‌ی اول قرن هشتم هجری موجود در کتابخانه‌ی مجلس، یک غزل ملمع به آذری (پهلوی) و فارسی دری از همام تبریزی (متوفی ۷۱۴) هست که عیناً در این جا نقل می‌شود:

«بدیدم چشم مستت رفتم اژدست کوام و آذر دلی کویا بتی مست»
«دلم خود رفت و می‌دانم که روژی به مهرت هم بشی خوش کیانم اژ دست»

۲۵. روحی انارجانی، کتاب گویش آذری، پژوهش رضازاده ملک، صص ۳ و ۴.
۲۶. همام تبریزی، دکتر عنایت‌الله رضا، نقل از کتاب آذربایجان و اران.

«به آب زندگی ای خوش عبارت لوانت لاود جمن دیل و کیان بست»
«دمی بر عاشق خود مهربان شو کزی سر مهرورزی کست نی کست»
«به عشقت گر همام از جان براید مواژش کان بوان بمرت وارست.»[27]

***

«تبه در ده ژران از بوجینم درد رنده پاشان برم چو خاک جون کرد»
«مرگ ژیریم بمیان دردمندان بور ره بادیان بهمراهی شرم برد»

***

رباعیات زیر را شیخ صفی‌الدین اردبیلی از انبساط دل در وحدت حق به آذری فرماید:

«موازش از چه اویان مانده دوریم از چو اویان خواصان پشت زوریم»
«دهشم دوش با عرش و بکرسی سلطان شیخ زاهد چوکان کویم»

***

«شاهبازیم جمله ماران بکشتیم وفا داریم بی‌وفایان بهشتیم»
«قدرت زنجیریم بدست استاد چخمقم آتشم دیکم نوشتم»

***

«همان هوی، همان هوی، همان هوی همان کوشن همان دشت، همان کوی»
«آز واجم اویان تنها چو من بور بمهر شهری شرم هی های و هی هوی»

***

«اویانی بنده‌ایم اویانی خوانم ار ان بوری به براویانی رانم»
«اویانی عشق شوری در دل من اننک زنده‌ایم چه عشق نالم»[28]

این بخش را با نقل دو نمونه از گویش آذری عامیانه به نثر رایج در آذربایجان در قرن ۱۱ هجری از کتاب روحی انارجانی به پایان می‌بریم:

۲۷. همام تبریزی، از یک مجموعه‌ی خطی در کتابخانه‌ی مجلس به شماره‌ی ۹۰۰ و شماره‌ی دفتر ۱۳۷۲۴.
۲۸. برگرفته از کتاب زبان فارسی درآذربایجان صص ۶۰ تا ۷۱، گردآوری ایرج افشار.

دست منه بی‌حیایی، و آوُعرق نشتم. میرامُت مکن. هَه مُوم وزیزُم ماند. سرکاهُم اِسکِلَه زد. جُقَم بورجه ورداشت. کون اُنبُلُم واچقید. هُمایم ضربان ورداشت. بِوُرتُ بورجُم وِلِش افتاد. عُذرُم شدی و کل سرخ نشتی. پشت زهارُم پندمید. اَندُ وندُم کُردی. لاچُم وُرت وُلاوشد. صَلَوُر پختم کُردی.... اُسه باش، چه شد. نادیده خُش کاری بکن که دیگه پیشت بیام. دی هرچه خواهی کن. ایسه چه شد؟ دِلَت خَش شد؟... خردی از این کاسه؟ نشی از این تلواسه... وُلَت بجا نَشُست...[29]

***

خُورجان (خواهر جان). نکومُت چیم بسر آمد. لرزُم کُرفت... آلوز والوزم شُدُم. دُلُم بهم ورامه. ورجستم. جُر و جُنده پوشیدم. فرجی کُوُد بسر کُرفتُم. رفتم بحکیم. نضمُما کُرفت... از آنکه دو شوور کُردم، روز خَش ندیدم... خَدُش نمیره... مادر زاشه. مشتی مشمشو بخُور که دَه جلابی. منت حکیم مکش.[30]

برای آشنایی بیشتر با نمونه‌های دیگر از گویش آذری نگاه کنید به کتاب‌های روضات‌الجنان و جنات‌الجنان حسین کربلایی تبریزی و کتاب مجموعه اشعار عزالدین عادل یوسف تبریزی و کتاب چهار جلدی تذکره شعرای آذربایجان گردآوری محمد دیهیم و رساله روحی انارجانی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی جلد ۱ صفحه ۲۵۹ که نام‌های ۲۰ اثر مکتوب و منظوم و منثور آذری را معرفی کرده‌است.

۲۹. روحی انارجانی، گویش آذری، رحیم رضازاده ملک، صص ۱۰ تا ۱۴.

۳۰. روحی انارجانی، همان، صص ۲۱ و ۲۲.

بخش پنجم

آذری

کشف زبان آذربایجان

آذربایجان، به قول تاریخ‌نویسان و پژوهندگان قدیم و جدید، سر ایران است و چنانکه آمد زبان، دین، فرهنگ، آداب و سنن مردم آذربایجان همواره با دیگر استان‌های ایران یکی بوده و هست. این استان و مردم آن از نظر هویت ملی و تاریخی و موقعیت طبیعی جغرافیایی بخشی از سرزمین و جامعه‌ی بزرگ ایران است.

آذربایجان برای آن سر ایران است که بر سر گستره‌ی جغرافیایی کشور قرار گرفته و مردم آن در گذر چند هزار سال پیشاپیش هموطنان خود در برابر هر تهاجم خارجی ایستاده‌اند و جنگیده‌اند و جانبازی کرده‌اند تا استقلال ایران را حفظ کنند.

از دیرباز در هر دوره‌ی تاریخی مردان بزرگی از این خطه برخاسته‌اند که در حیات اجتماعی کشور نقش تعیین کننده و سازنده داشته‌اند. هر زمان مشکلی پیش آمده مردانی پیدا شده‌اند و در رفع آن اقدام کرده‌اند. یکی از این مشکلات که چون کابوس بر سر تاریخ آذربایجان افتاده بود عدم اطلاع از زبان مردم این سامان بود. اما باز مردی به هنگام از این دیار برخاست و آن گوهر مفقود را بازیافت و از تاریکی بیرون آورد. این مرد، تاریخ‌شناس و زبان‌شناس و محقق ژرف‌اندیش سید احمد کسروی تبریزی بود.

همانگونه که تا دهه‌ی اول قرن حاضر، تاریخ چند هزار ساله‌ی ایران قدیم بر ما نامعلوم بود و

کسی تمدن‌های دوران پیش از باستان و تمدن‌های ایلام و ماد و هخامنشی و اشکانیان را نمی‌شناخت تا اینکه سنگنبشته‌ها خوانده شد و در زمینه‌ی باستان‌شناسی کشف‌هایی به عمل آمد و آثار یونان و روم و اروپا به فارسی ترجمه شد، همین طور هم تا هفتاد سال پیش کسی نمی‌دانست زبان مردم آذربایجان ازآغاز تا چند قرن پیش فارسی بود. کسی نمی‌دانست که همه‌ی مردم این سامان در گذر هزاران سال با یکدیگر به پارسی سخن می‌گفتند. اگرچه همه می‌دانستند تمامی شعرا و ادبا و نویسندگان آذربایجان حتی پس از اسلام به فارسی می‌سرودند و می‌نوشتند و مکاتیب دولتی به زبان فارسی بود اما از فرط بی‌خبری به آن توجه نداشتند، چنانکه در دوران قاجار نامه‌ی دانشوران با قیاس مع‌الفارق مطابق اضافه کلمه ترکی به جغتایی و عثمانی و خطایی، زبان آذری را نیز به ترکی نسبت داده آن را ترکی آذری قلمداد کرده است، موضوعی که در نیم قرن گذشته دستاویز مفاسد بسیار شد.

تمامی عناصر و چشم‌اندازهای تاریخ آذربایجان از دیرباز کم و بیش روشن بود جز زبان. کسی نمی‌دانست که این زبان ترکی مهمان از کی و چگونه پیدا شد تا اینکه تاریخ‌شناس و محقق دانشمند سید احمد کسروی تبریزی با کشف تاریخی خود پرده‌ی ظلمت و بی‌خبری از گذشته‌ی زبان مردم آذربایجان را درید و با کشف علمی خود چشم و دل دانشوران و اهل ادب و فرهنگ و عاشقان میهن را روشن کرد.

سید احمد کسروی تبریزی تمامی اطلاعات مربوط به کشف تاریخی خود را در رساله‌ی معروف آذری یا زبان باستان آذربایگان گرد آورده است. این کتاب در ۵۸ صفحه با حروف ۱۰ نازک به قطع رقعی و هم در ۹۵ صفحه با حروف ۱۶ به قطع وزیری به چاپ رسیده است. این کتاب که سرشار از دلایل روشن و منطقی است ثابت می‌کند زبان مردم آذربایجان از دیرباز تا قبل از رواج زبان ترکی مهمان در چند قرن پیش، آذری پهلوی یا فارسی محلی بوده است. ارزش ویژه‌ی این کتاب در روشن کردن پیشینه‌ی زبان آذری در آذربایجان است. اهمیت این کشف علمی و تاریخی، همسنگ با اهمیت کشف تاریخ ماد و هخامنشیان و اشکانیان است، تاریخی که تا دهه‌ی اول قرن حاضر بر ما نامعلوم بود.

در اهمیت این کشف تاریخی همین بس که علامه‌ی قزوینی طی مقاله‌ای تحقیقی که در

بیست مقاله آمده مطالب علمی و معتبر کتاب کسروی را ستود. همچنین در همان زمان همه‌ی محققان و تاریخ‌نویسان کشور و زبان شناسان خارجی این کشف تاریخی را تأیید کردند.

علامه قزوینی در مقاله‌ای درباره‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان که طی آن اطلاعات جدید دیگری هم درباره‌ی پارسی بودن زبان مردم آذربایجان تا چند قرن پیش به دست داده چنین نوشته است:

> ... مولف فاضل آقای سید احمد کسروی تبریزی... در تحقیقات علمی و فاضلانه‌ی خود دو مسئله را روشن می‌کند: اول اینکه زبان آذری در کتب مولفین قدما چه زبانی بوده، دوم آنکه زبان ترکی از چه وقت و در نتیجه‌ی چه علل پیدا شده است.

قزوینی همچنین یادآور شده است:

> اما کسی علی‌التحقیق و به طور علمی نمی‌دانست که زبان «آذری» که بسیاری از مولفین قدما از قرن چهارم تا قرن هفتم از قبیل: مسعودی، ابن حوقل، سمعانی و امثالهم از آن اسم برده‌اند و زبان متداول آذربایجان بوده در حقیقت چه زبانی است. هر چند از مطالعه‌ی کتب مولفین مزبور هر کس از قراین حدس می‌زد که «آذری» شعبه‌ای از لَهَجات متنوعه متکثره زبان فارسی مانند طبری، گیلکی، سمنانی و لری و غیره‌ها است که به مجموع آنها نویسندگان ما فهلویات می‌گفته‌اند.

آنگاه علامه‌ی قزوینی در ادامه‌ی نوشتار خود مواردی دیگر را که حاصل استنباطات و یافته‌های خود وی از منابع تاریخی است بر مطالب رساله‌ی کسروی می‌افزاید و می‌نویسد:

> یکی آنکه در کتاب البلدان، ابن واضح یعقوبی (سال ۲۷۸ ه‍-.) در موردی اصطلاح «آذری» را بر خود اهالی آذربایجان اطلاق کرده است نه بر زبان ایشان. چرا که مولف

البلدان آذری را نام شعبه‌ای از عنصر ایرانی می‌دانسته است. چنانکه نوشته: «اهالی شهرهای آذربایجان و بلوکات آن امتزاجی هستند از ایرانی‌های آذری و جاودانی‌های قدیم سکنه شهر «بَذ» که اقامتگاه بابک بود.

باز علامه‌ی قزوینی می‌افزاید: «دیگر آنکه در فتوح‌البلدان بلاذری در فصل «فتح آذربایجان» (صفحه‌ی ۳۲۸، طبع لیدن) آمده: «فی کلام اهل آذربایجان... و خبر از آذری فهلوی بودن زبان آذربایجان می‌دهد.

و دیگر آنکه ذکریا بن محمد قزوینی در کتاب آثار البلاد تحت عنوان **تبریز** گوید:

منجمین گفته‌اند که تبریز را از ترکان آفتی نخواهد رسید. چه طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب آن است و تاکنون حرف ایشان راست درآمده است. چه از جمیع بلاد آذربایجان هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است جز تبریز...».

چون تألیف این کتاب آثارالبلاد در سنه ۶۷۴ هجری است یعنی در عهد سلطنت آباقابن هلاکوخان پس با این شهادت صریح مولف، تا آن تاریخ تبریز از دستبرد **ترک‌ها** محفوظ مانده بود.» (محقق گرانمایه زنده یاد دکترمحمد جواد مشکور هم این مطلب آثارالبلاد را در فصل هفتم کتاب نظری به تاریخ آذربایجان نقل کرده است).

علامه قزوینی ادامه می‌دهد: دیگر آنکه «مرکورات Dr. J. Marquart» مستشرق مشهور آلمانی در کتاب ایرانشهر (کتاب ایرانشهر از تألیفات مهم اوست درخصوص جغرافیای قدیم ایران) در صفحه‌ی ۱۲۳ گوید: «اصل زبان حقیقی پهلوی عبارت بوده از زبان آذربایجان که زبان کتبی **اشکانیان** بوده است.»

سرانجام علامه قزوینی چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

پس می‌بینیم به تحقیق مرکورات از بزرگان مستشرقین و از مولفین آنها و به شهادت

منابعی که در بالا آمد و به شهادت عموم مولفین قدما از قبیل ابن مقفع که از قول او در کتاب الفهرست صفحه‌ی ۱۳ آمده و حمزه اصفهانی و در «فهلو» و خوارزمی در مفاتیح العلوم صفحه‌ی ۱۱۶ ـ ۱۱۷ چاپ لیدن، زبان اهل آذربایجان پهلوی بوده است[1]

***

اکنون چند مورد از نوشته‌های کسروی را درباره‌ی فارسی زبان بودن مردم آذربایجان می‌آوریم و سپس درباره‌ی ادامه‌ی حیات این زبان در قرنهای بعد از یورش مغول سخن می‌گوییم.

آنچه در ذیل از کتاب ۹۵ صفحه‌ای کسروی می‌آید بیش از یک صفحه و نیم آن نیست. از این رو برای آگاهی از یافته‌های نوین و علمی کسروی در موضوع مورد بحث، به خوانندگان توصیه می‌کنیم که اصل کتاب کسروی یا کتاب زبان فارسی در آذربایجان گردآورده‌ی ایرج افشار را مطالعه کنند.

کسروی در کتاب خود حکایتی را از انساب سمعانی درباره‌ی ابوالعلای معری شاعر قرن پنجم و شاگرد او ابوزکریای تبریزی در معره شام نقل کرده است که مجمل آن چنین است: «شاگرد ابوالعلای معری در مسجد معره یکی از همشهریان تبریزی خود را می‌بیند و با او به زبان آذری گفت و گو می‌کند.»[2]

یاقوت حموی قرن هفتم هجری گوید: «در قدیم آذربایجان سرزمین آتشکده‌ها بود و مردم آن نیکو روی‌اند و به زبان آذری (پهلوی) گفت و گو می‌کنند. لغتی دارند که «آذریه» نامیده می‌شود که جز خودشان نفهمند»... همچنین یاقوت ذیل «فهلو» یا «پهلو» آورده: «پهلوی، و آن نامی است که به پنج بلده اطلاق شود: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان.»[3]

۱. بیست مقاله، دوره کامل، درباره‌ی آذری یا زبان باستان آذربایگان، تألیف کسروی، جلد ۱، ص ۱۷۸.

۲. کسروی، کتاب آذری یا زبان باستان آذربایگان، ص ۱۱.

۳. نقل کسروی، نقل دهخدا زیر لغت پهلوی، نقل دکتر مشکور در کتاب نظری به تاریخ آذربایجان از کتاب یاقوت حموی. معجم البلدان، جلد ۶، صص ۴۰۶-۴۰۷، چاپ قاهره.

کسروی از قول حمدالله مستوفی (مولف قرن هشتم در زمان حکومت سلطان ابوسعید مغول) درباره‌ی مردم مراغه و زبان ایشان نقل کرده است که: «مردم آن شهر سفید چهره و زبان‌شان پهلوی است.»

وی همچنین یادآور شده است:

از عهد **مغول** تا آخر **تیموریان** چند شاعر **ترک** در خراسان پیدا شد، **اما هیچ شاعر** ترکی گوی در آذربایجان (تا آغاز صفویان) پیدا نشد. جز یک قطعه شعر در میان اشعار **شیخ صفی‌الدین اردبیلی** که آن هم منسوب است.

پژوهش‌های کسروی روشن می‌کند که از سال ۷۳۶ هجری سال مرگ ابوسعید، آخرین سلطان مغول تا ظهور **شاه اسماعیل صفوی** ۹۰۶ هجری هنوز زبان ترکی در آذربایجان محدود به ترکان و مغولان بوده و مردم آذربایجان همچنان به آذری (پهلوی) صحبت می‌کردند.[۴]

کسروی در جای دیگر کتاب خود از فارسی بودن نام جای‌ها و شهرها و روستاهای سراسر آذربایجان سخن می‌گوید و در این باره می‌نویسد:

برای اینکه بدانیم قومی که زبانش دگر شده در روزگار پیشین به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند راه‌های متعدد وجود دارد. یکی از آنها بررسی و شناختن نام رودها، کوه‌ها، دریاها، دریاچه‌ها و نام روستاها و نام شهرها است. زیرا مردم هر سرزمین این نام‌ها را از زبان خود پدید می‌آورند.

آنگاه این نام‌ها را به سه دسته تقسیم کرده می‌نویسد: «یک دسته نام‌هایی‌اند که معانی آنها

۴. کسروی، آذری یا زبان باستان آذربایگان، ۱۸ تا ۲۱. و رحیم رضازاده ملک، گویش آذری، مقدمه، از صص یک تا بیست و پنج.

معلوم و روشن است» و با این عبارت شروع به برشمردن نام‌های فارسی شهرهاو روستاها و کوه‌ها و رودها و جای‌های دیگر آذربایجان می‌کند و باز می‌گوید: «دسته‌ی دیگر نام‌هایی هستند که معانی روشن ندارند و آن نام‌هایی‌اند مربوط به زبان قبل از ورود آریاییان . دسته‌ی سوم نام‌هایی هستند که ترکان پس از آمدن و اقامت در هر محل آنها را از پارسی به ترکی برگردانده‌اند»[5] در این باره می‌توان به کتاب‌های معتبر دیگری که حاوی تحقیقات علمی و مستند است مراجعه کرد مانند کتاب نظری به تاریخ آذربایجان دکتر محمد جواد مشکور، و کتاب‌ها و مقالات عبدالعلی کارنگ، یحیی ذکاء، ناصح ناطق، دکتر ماهیار نوابی، ادیب طوسی، فریدون جنید، دکتر صادق کیا و محققان دیگر.

آقای دکتر محمد جواد مشکور در کتاب نظری به تاریخ آذربایجان می‌نویسد: «ابوعبدالله خوارزمی در گذشته‌ی سال ۳۷۸ هجری می‌گوید: «از لغات فرس، پهلوی زبانی است که در مجالس شاهان بدان سخن می‌گویند و این زبان پهلوی از جمله زبان مردم آذربایجان است». وی همچنین نوشته است: «در ترجمه‌ی فارسی مسالک و ممالک اصطخری بین قرن پنجم و ششم درباره‌ی زبان آذربایجان آمده: «این حدود زبان پارسی و تازی دارند.»

باز دکتر مشکور در این باره آورده است:

> زمانی که به سال ۴۸۸ هجری ناصرخسرو با قطران در تبریز ملاقات می‌کند مردم به زبان پهلوی آذری (فارسی) سخن می‌گفتند، اما به فارسی دری نمی‌توانستند سخن بگویند (به فارسی پهلوی ـ آذری سخن می‌گفتند). ولی تمامی مکاتبات خود را به فارسی دری می‌نوشتند. با این توضیح که زبان دری نه تنها در آذربایجان و اکثر ولایات ایران چون گیلان، مازندران، کردستان ، بلوچستان و دیگر جاها زبان گفت و گو میان مردم نبود، بلکه فقط و فقط لفظ قلم و مکاتبات و زبان آموزش درس بود.[6]

۵. احمد کسروی، کاروند کسروی، مجموعه‌ی ۷۸ رساله و گفتار از کسروی، یحیی ذکاء، چاپ دوم، صص ۳۲۳ تا ۳۷۱، تهران.

در جای دیگر مشکور می‌نویسد:

در فارسی بودن مکاتبات در آذربایجان در قرن هشتم هجری نامه‌ای به مهر سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶ ه‍.-.) در آن استان به دست آمده که خطاب به مردم **اردبیل** است که فارسی است و در آن از دو جماعت **مغول** و **تاجیک** (تاجیک اصطلاحاً یعنی ایرانی و ایرانی زبان) سخن به میان آمده و از ترکان سخن نرفته که نشانه‌ی آن است که در آن زمان هنوز زبان ترکی در میان مردم آذربایجان غلبه نیافته بود و اکثر مردم به آذری (پهلوی) یا فارسی پهلوی سخن می‌گفتند.[۷]

و سرانجام دکتر مشکور پس از نقل خبری از ابن بطوطه سیاح مراکشی قرن هشتم می‌نویسد: «از گفته‌ی ابن بطوطه پیدا است در آن زمان **ترک‌هایی** بوده‌اند که در آذربایجان و تبریز می‌زیستند ولی ترک و **تاجیک** (فارس) از یکدیگر جدا بوده و هنوز با هم نیامیخته بودند و اکثریت با پهلوی (آذری) زبانها بود.

وی در ادامه‌ی این مبحث خبری از حمدالله مستوفی آورده و از آن نتیجه گرفته است: «در قرن هشتم هنوز ترکان چادرنشین یا ده نشین بودند و به شهرها راه نیافته بودند و ترک و تاجیک (فارس) از هم جدا بودند و مردم **تبریز** ، **اردبیل** ، **اهر** ، **مشکین شهر** ، **نخجوان** ، **دهخوارقان** و دیگر جاها هنوز زبان‌شان ترکی نشده بود.»[۸]

عباس اقبال آشتیانی نوشته است:

تا حدود سال ۷۸۰ هجری که سلسله‌ی ترکمانان **قراقویونلو** در آذربایجان مستقر

←۶. دکتر مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، فصل هفتم، ص ۲۰۸.

۷. همان، به نقل از کتاب حاج حسین آقا نخجوانی، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، در فصل هفتم.

۸. دکتر مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

گردید با وجود چند بار استیلای طوایف مختلفه ترک و مغول بر ایران (سلاجقه، خوارزمشاهیان، چنگیزیان و **تیموریان**) زبان ترکی و مغولی به هیچ روی در ایران شایع نگردید. یعنی پس از برافتادن این سلسله‌ها غیر از ایلات معدودی که لهجه‌هایی از ترکی و مغولی داشتند و فقط مابین خود به آنها تکلم می‌کردند آثار زبان‌های ترکی و مغولی از بلاد عمده و از میان ایرانیان به کلی برافتاد و در میان عامه نشانی نیز از آن بر جای نماند و اگر تنها اثری از آنها مشهود باشد (به طور پراکنده و نادر) در کتب تاریخی است که در آن دوره‌ها نوشته شده مانند جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ وصاف و ظفرنامه و غیره (که نمونه‌هایی از آثار نثر فارسی در دوران بعد از حمله‌ی مغول‌اند).

استیلای ترکمانان **قراقویونلو** و **آق‌قویونلو** بر شمال غربی ایران که از ۷۸۰ تا ۹۰۸ هجری به طول انجامید، جمع کثیری از طوایف ترکمانی را که به دست سلاجقه از ایران به طرف **ارمنستان** و الجزیره و آناتولی و سوریه شمالی رانده شده در آن نواحی با وضع ایلیایی زندگی می‌کردند به ایران برگرداند.

موقعی که **شاه اسماعیل** صفوی برای تصرف تاج و تخت قیام کرد ـ از آن‌جا که یک قسمت مهم از این ترکمانان به مذهب شیعه درآمده و بر اثر تبلیغات **شیخ جنید** جَدِ شاه اسماعیل و **سلطان حیدر** پدر او به نام صوفیان **روملو** یا اسامی دیگر به این خاندان (صفوی) گرویده بودند ـ شاه اسماعیل از ایشان یاری طلبید، چنانکه هفت هزارنفری که در اوایل سال ۹۰۵ هجری در ناحیه‌ی ارمنستان اول بار گرد شاه اسماعیل جمع آمدند از طوایف مختلف **ترک** و **ترکمان** یعنی ایلات **شاملو**، **استاجلو**، **قاجار**، **تکلو**، **ذوالقدر** و **افشار** بودند و چون هر یک از ایشان از عهد سلطان حیدر (۸۶۰ـ۸۹۳.هـ) تاجی دوازده ترک از سقرلاب یعنی چوخای قرمز به نام تاج حیدری بر سر داشتند به اسم قزلباش یعنی سرخ سر معروف گردیدند.

با تمامی این احوال، مطابق شواهدی که در دست است زبان آذری (فارسی) تا عهد **شاه عباس بزرگ** در میان عامه و اهالی آذربایجان معمول بود و حتی مردم **تبریز** عهد

شاه عباس چه علما و چه قضات، چه عوام و اجلاف و بازاری، چه افراد خانواده‌ها به همین زبان آذری (فارسی) تکلم می‌کردند.[9]

استاد ادیب طوسی در مجله‌ی ادبی و تاریخی ماهتاب چاپ **تبریز** در سال ۱۳۱۷ - از شماره‌ی ۴ تا ۱۰، سلسله مقالاتی علمی تحت عنوان «آذربایجان و زبان پارسی» نوشته است. وی در این مقاله‌ها اخباری از قرن پنجم هجری به بعد درباره‌ی مردم آذربایجان به دست می‌دهد و می‌نویسد:

در اوایل قرن پنجم خاندان روادیان در **تبریز** فرمانروا بودند و شعرایی از قبیل **قطران** تبریزی وجود داشته‌اند که آن فرمانروایان را مدح می‌گفتند و نیز **اسدی طوسی** را می‌بینیم که در اواخر همین قرن از خراسان نزد ابودلف فرمانروای **گنجه** آمده و به امر او کتاب «گرشاسب‌نامه» را به رشته‌ی نظم می‌کشد.

در اوایل قرن ششم هم شعرایی مانند **ابوالعلای گنجوی**، **خاقانی شروانی**، **مجیر بیلقانی** در شیروان و **نظامی گنجوی** در گنجه و **ظهیر فارابی** در تبریز وجود داشته‌اند که اشعار و دیوان‌های آنان از شاهکارهای ادبی ایران شمرده می‌شود.

در قرن هفتم **همام تبریزی**، **سلمان ساوجی**، **اوحدی مراغه‌ای** و **رشیدالدین فضل‌الله** طبیب همدانی را در آذربایجان می‌بینیم که یا اهل آذربایجان بوده یا در این منطقه سکونت داشته‌اند و شعر می‌سرودند یا کتاب می‌نوشتند. **محمد مغربی تبریزی** از عرفای شاعر در قرن هشتم در تبریز می‌زیست و **کمال خجندی** را هم در این قرن می‌بینیم که از عشق تبریز می‌نالد و می‌گوید:

تبریز مرا راحت جان خواهد بود پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود

۹. عباس اقبال آشتیانی، نقل از مجله‌ی یادگار در کتاب زبان فارسی در آذربایجان، صص ۱۵۶ تا ۱۵۹، گردآوری ایرج افشار.

«تا در نکشم آب چرنداب و گجل   سرخاب ز چشم من روان خواهد بود»

شاعران بسیار دیگر چون **عصار** و **معاذی** و **قاسم انوار تبریزی** از عرفای شاعر قرن نهم با آثار فراوان نیز هستند. این شعرا و نویسندگان از میان مردم آذربایجان برخاسته و به انگیزه زبان پارسی مردم و به تشویق سلاطین و امرایی که به زبان فارسی و به تبلیغ خود به این زبان میان مردم علاقه داشته‌اند می‌سرودند و می‌نوشتند. همچنین استاد ادیب طوسی در یک مقاله جدول نمونه‌وار مختصری از لغات فارسی رایج در زبان ترکی امروز آذربایجان تنظیم کرده است و در زیر آن به عنوان توضیح افزوده است که: از اینگونه کلمات فارسی درمیان کلمات ترکی امروزی آنچه تا به حال نگارنده جمع‌آوری کرده بیش از دو هزار (۲۰۰۰) واژه است و یقیناً اگر کنجکاوی شود (به خصوص در دهات و میان برزیگران و اهل حرفه و صنعت جست و جو و تحقیق شود) خیلی بیش از این مقدار لغت فارسی به دست خواهد آمد.

ادیب، طوسی بخشی از مقاله‌های خود را به دستور زبان آذری (پهلوی) اختصاص داده و نوشته است: «چون زبان **هرزندی** از بقایای زبان آذری است بنأبراین از شعب زبان پهلوی اشکانی یا شمالی به شمار رفته و در صرف افعال بیشتر تابع قواعد زبان‌های شمالی ایران است» و آنگاه به شرح آن می‌پردازد و می‌نویسد: «نام هشتاد درصد شهرها و روستاهای آذربایجان آذری پهلوی (فارسی) است که تعداد آنها به ۱۰۷۷ کلمه نام می‌رسد.»[10]

امیل بئر E. Bear معلم زبان شناسی دانشگاه زوریخ ضمن اشاره به مطالعات خود درباره‌ی گویش‌های تاتی و هرزندی نوشته است:

در **تبریز** به آسانی با اشخاصی مربوط گردیدم که از قراء هرزندی میان **مَرَند** و **جلفا** بودند و به زبان آرین صحبت می‌کنند. جدی‌تر از همه قریه **گلین** قویه زبان آرین را حفظ نموده است. پس از چند روز توقف در منازل سرکرده‌های قریه مزبور توانستم یک هزار و پانصد (۱۵۰۰) لغت آرین جمع‌آوری کرده و مطالعاتی راجع به اوضاع

۱۰. محمد امین ادیب طوسی، آذربایجان و زبان پارسی، مجله‌ی ماهتاب، شماره‌های ۴ تا ۱۰، چاپ تبریز، ۱۳۱۷.

تمدن قدیم و زراعت آنها به عمل آورم.[11]

همچنین دکتر ماهیار نوابی چند صد واژه‌ی آذری پهلوی و دری در زبان ترکی فعلی آذربایجان پیدا کرده و به ثبت و توضیح آنها پرداخته است. همه‌ی این واژه‌ها تابع قواعد زبان‌شناسی ایرانی است و این ویژگی در مورد یکایک آنها ثابت شده است.[12]

***

دکتر مشکور می‌نویسد:

در دوره‌ی **صفویان** ـ چنانکه از اخبار و اسناد تاریخی معلوم است ـ در قرن ۱۱ هجری یعنی تا آخر دوره‌ی **شاه عباس کبیر** زبان آذری (فارسی) همچنان در میان مردم آذربایجان رایج و معمول بود. چنانکه حتی در تبریز هنوز به شهادت رساله‌ی **روحی انارجانی** تألیف همان عصر (قرن ۱۱ هجری) به همین زبان یعنی زبان آذری پهلوی یا فارسی سخن می‌گفتند.[13]

بنا به نوشته‌ی رحیم رضازاده ملک: «گویش آذری (فارسی) تا سال‌های انجامین سده‌ی دهم و باشد که تا نیمه‌ی سده‌ی یازدهم هجری در آذربایجان دوام آورد.[14]
محقق و دانشمند معروف محمد محیط طباطبایی در مجله‌ی گوهر سال ۱۳۵۷ زیر عنوان «آذری یا آذربایجانی» نوشته است:

۱۱. نامه‌ی امیل بثر درباره‌ی لهجه‌های آذری، مجله‌ی آینده، سال پنجم، شماره‌ی ۴ و ۶-۱۳۵۸.
۱۲. دکتر ماهیار نوابی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، دوره‌ی پنجم، سال ۱۳۳۳.
۱۳. دکتر مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۲۴۲.
۱۴. رضازاده ملک، مقدمه‌ی کتاب گویش آذری بر رساله‌ی انارجانی، ص ۱۴.

زبان آذری، شعبه‌ای از زبان پهلوی عصر ساسانی متداول در غالب نواحی شمالی و غربی و جنوب غربی ایران بوده است. لهجه‌ای که بعد از غلبه مسلمانان بر این ناحیه تا سده‌ی یازدهم هجری به شهادت سیاحت‌نامه‌ی اولیا چلپی جهانگرد عثمانی که از تبریز در آن زمان دیدن می‌کرد همچنان متداول بوده است.[15]

اولیا چلپی ترک که در سال ۱۰۵۰ هجری در زمان **شاه صفی تبریز** را دیده در سیاحت‌نامه‌ی خود درباره‌ی زبان مردم تبریز در این عصر نوشته است: «ارباب معارف در تبریز فارسی دری تکلم می‌کنند لیکن دیگران لهجه‌های مخصوص (پهلوی) دارند». آنگاه اولیا چلپی نمونه‌هایی از جملات گفت و گوهای اهالی تبریز را نقل کرده که تمامی آنها آذری پهلوی (فارسی محلی) است و زنده‌یاد دکتر مشکور پس از نقل خبر این جهانگرد ترک، جملات یاد شده را در کتاب خود آورده است.»[16]

فرهنگ برهان قاطع گرچه توسط **محمد حسین برهان تبریزی** در سال ۱۰۶۳ هجری در حیدرآباد هند تألیف شده است اما نشان می‌دهد که در زمانی که مولف تبریز را به قصد هند ترک کرده زبان فارسی در میان ارباب معارف و مردم عادی رواج داشته است. درواقع ذهن و روح این فرهنگ‌نویس از واژه‌های فارسی و زبان مردم آذربایجان سرشار بود وگرنه نمی‌توانست چنان فرهنگ عظیمی را تألیف کند.

آبراهام کرتی ، خلیفه‌ی ارمنی کلیسای معروف **اچمیاد زین یا اوچ کلیسا** که خود به دعوت نادر در اجتماع دشت مغان حضور داشت، کتابی به نام «تاریخ من و نادر، شاه ایران» نوشته است که نصرالله فلسفی تمامی آن را در کتاب چند مقاله تاریخی و ادبی آورده است.

طبق گزارش آبراهام کرتی، در سال ۱۱۴۸ (قرن ۱۲ هجری) تمامی گفت و گوها و سخنرانی‌های نمایندگان سراسر ایران بزرگ در آن لویی جرگه یا کنگره به زبان رسمی ایران بوده

۱۵. محیط طباطبایی، مجله‌ی گوهر ، نقل در کتاب زبان فارسی در آذربایجان، ص ۴۱۴.

۱۶. اولیا چلپی، سفرنامه، نقل دکتر مشکور در کتاب نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۲۴۲.

است و پیمان نامه‌ی دشت مغان که همه‌ی شرکت کنندگان کنگره در پای آن امضاء و مهر و نشان گذاشته‌اند نیز به فارسی است، وانگهی بر سکه‌های نادر هم این شعر دیده می‌شود:

«سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان   شاه دین نادرقلی، اسکندر صاحبقران»

و بر مهر نادرشاه نیز این شعر نقش بسته است:

«نگین دولت و دین رفته بود چون از جا   به نام نادر ایران قرارداد خدا»[17]

***

محققان و مورخان همگی درباره‌ی همگانی بودن گویش آذری (پهلوی) و سیر آن در آذربایجان از دیرباز تا چند قرن اخیر، افزون بر کتابها مقاله‌هایی نیز نوشته‌اند. این مقاله‌ها در مجلات تاریخی و ادبی مثل مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز ، مجله‌ی آینده، ارمغان، یغما، یادگار، وحید، مجله‌ی گوهر، و غیره منتشر شده است. همچنین در نیم قرن اخیر کتاب‌های متعددی در این زمینه به چاپ رسیده است که استفاده از همه‌ی آنها در کتاب مختصر حاضر ممکن نیست.

خورشید فرهنگ و ادب و اشعار حکمتی و عرفانی زبان فارسی در آذربایجان و قفقاز از دیرباز تا به امروز همچنان می‌درخشد، و هرگاه عنصر بیگانه‌ای در برابر آن به خودنمایی پرداخت خیره ماند و ناچیز شد.

به نوشته‌ی کسروی: «از عهد مغول تا آخر تیموریان (یا ظهور صفویان) چند شاعر ترک در خراسان پیدا شد اما هیچ شاعر ترکی در آذربایجان پیدا نشد.»[18]

حتی شاعران ترکی که در دوره‌ی صفویان پیدا شدند چون ریشه‌ی تاریخی و بومی نداشتند ـ به گفته‌ی عبدالعلی کارنگ ـ شعرشان «لطف و ارزش شعری زیاد نداشت.»[19]

۱۷ . نصرالله فلسفی، کتاب تاریخ من و نادرشاه، از ابراهام کرتی، نقل در کتاب چند مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات وحید.

۱۸ . کسروی، آذری یا زبان باستان آذربایگان، صص ۱۸ و ۱۹.

۱۹ . عبدالعلی کارنگ، مقاله‌ی زبان آذربایجان، نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، ص ۲۶۹.

برای آنکه زاییده‌ی علل سیاسی و لشکری بود. در مثل بیشتر لشکریان **شاه اسماعیل صفوی** از ایلات ترک و چادرنشین و مهاجر بودند که به احتمال قوی نه با زبان فارسی آشنایی لازم را داشتند و نه از سواد فارسی در سطح قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند بودند از این رو **شاه اسماعیل** به ناچار پیام‌های خود را به زبانی می‌سرود که آنها می‌توانستند بفهمند.

به شهادت چهار جلد کتاب تذکره شعرای آذربایجان تألیف محمد دیهیم، در آذربایجان چه در دوران **صفویه** و چه پس از آن شعر چندانی به زبان ترکی به چشم نمی‌خورد. با اینکه مولف افزون بر شعر شاعران بزرگ و عالی‌قدر آذربایجان، شعر شاعران درجه‌ی دوم و سوم محلی را هم نقل کرده معهذا اکثر شاعران گروه اخیر نیز به فارسی شعر گفته‌اند و کمتر اشعاری به ترکی دارند، این نکته حتی در مورد محلی‌ترین ایشان که همپایه‌ی **کفاش خراسانی** و **شاطر عباس صبوحی** و **صادق ملارجب‌اند** صدق می‌کند. بنا به نوشته‌ی مولف تذکره‌ی شعرای آذربایجان از میان شاعران بزرگ تنها **صائب تبریزی** دو غزل ترکی در دیوان معروف خود دارد.»[20]

به فرجام، شاعران متقدم تبریز تقریباً همگی و متأخرین اغلب به فارسی شعر سروده‌اند. این مورد را به روشنی از کتاب‌های نزهة المجالس خلیل شروانی، تذکره تحفه سامی سام میرزا، تذکره‌ی نصرآبادی تالیف میرزا محمود نصرآبادی و جلد دوم تذکره‌ی شعرای آذربایجان که به شعرای تبریز اختصاص یافته می‌توان دریافت. در تذکره‌ی شعرای آذربایجان صدها شاعر تبریزی معرفی شده‌اند که همگی به فارسی شعر سروده‌اند غیرازصائب که در دیوان خود فقط دو قطعه شعر ترکی دارد و دو شاعر درجه سوم نیز هر کدام یک یا دو قطعه شعر ترکی گفته‌اند. حتی واحد شاعر قرن ۱۱ هجری که اشعاری به ترکی دارد باز بیشتر آثار منثور و شعرهایش را به فارسی سروده است.[21]

۲۰. محمد دیهیم، تذکره‌ی شعرای آذربایجان، جلد ۲، ص ۳۷۷، چاپ تبریز.

۲۱. نگاه کنید به تمامی جلد دوم و جلد سوم تذکره‌ی شعرای آذربایجان، محمد دیهیم.

بخش ششم

دربارهٔ تداولِ
بازمانده‌های زبان آذری (تاتی)
در برخی روستاها

در لغت نامه‌ی دهخدا آمده است:

> آذری منسوب به آذر و آذربایجان. زبان آذری لهجه‌ای از فارسی قدیم است که در آذربایجان متداول بوده و اکنون نیز در بعضی روستاهای این استان و بعضی نواحی قفقاز بدان تکلم کنند.[1]

در بخش چهارم کتاب حاضر با ذکر چند نمونه از آثار منظوم و منثور آذری، چگونگی صورت گویشی و ترکیبات جمله‌ای آذری را نشان دادیم و چنانکه در اواخر بخش پیش دیدیم دکتر ماهیار نوابی از میان کلمات ترکیِ فعلی چند صد واژه‌ی فارسی و آذری (پهلوی) گردآوری کرده است، همچنین امیل بثر معلم زبان‌شناسی زوریخ هزار و پانصد (۱۵۰۰) کلمه (به گفته‌ی وی) لغت آرین از گویش‌های تاتی و هرزندی ، و استاد ادیب طوسی بیش از دو هزار (۲۰۰۰) کلمه‌ی فارسی و آذری پهلوی از میان کلمات و جملات ترکی فعلی جمع‌آوری کرده‌اند. در

۱. دهخدا، لغت نامه، زیر لغت آذری، حرف آ.

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز آمده است: «آذری، نام زبان پیشین آذربایجان است که شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی غربی است. این کلمه «آذری» منسوب به آذربایجان است.

این زبان یا لهجه ـ که طبعاً در مناطق مختلف آذربایجان گویش‌های مختلف داشته ـ از بعد از اسلام تا حدود قرن ۱۱ هجری و قرن ۱۷ میلادی در آذربایجان رایج بوده و هنوز نیز بقایایی از آن با نام **تاتی** در برخی از روستاها متداول است. مثل روستاهای: ۱ـ **کرینگان** از دهات **اهر**، ۲ـ **کلاسور** و **خوینه رود** از دهات **اهر**، ۳ـ **گلین قیه** از دهات **مرند**، ۴ـ **عنبران** از بخش‌های **اردبیل**، ۵ـ تعدادی از روستاهای **طارم علیا**، ۶ـ بیشتر دهات بخش شاهرود و **خلخال**، ۷ـ روستاهای اطراف **رامند** ...، ۸ـ **تالش** از الله بخش محل **شاندرمن** در جنوب تا تالش شوروی (دانشنامه‌ی ایران و اسلام).

به طوری که سالمندان آذربایجان اظهار می‌دارند در گذشته‌ای بسیار نزدیک در مناطق بیشتری به آذری صحبت می‌شده است. از جمله مردم **اسکو** و **لیقوان** و پیرامون آن تا حدود صد سال پیش به همین زبان تکلم می‌کرده‌اند. همچنین در **اقلید** ـ آن سوی **ارس** ـ به **تاتی** سخن می‌گفته‌اند.

این دایرةالمعارف تحت عنوان ویژگی‌های آوایی و صرفی آذری بحثی دقیق آورده و در پایان نوشته است: «بسیاری از واژه‌های آذری که پاره‌ای از ویژگی‌های آوایی مذکور در آنها حفظ شده و هنوز هم در زبان مردم نقاط مختلف آذربایجان متداول است می‌تواند مورد تحقیق زبان شناسان قرار گیرد.»

آنگاه پس از نقل اسناد و مدارک تاریخی بسیار، از مورخان متقدم و متأخر، یادآور شده است که زبان آذری (پهلوی) یا فارسی محلی تا قرن ۱۱ هجری در میان مردم آذربایجان متداول بوده است، سپس بیست اثر مکتوب منظوم و منثور را که به آذری (پهلوی) یا فارسی محلی باقی مانده است معرفی می‌کند.[۲]

یحیی ذکاء در مقاله‌ای زیر عنوان «گویش کرینگان» درباره‌ی گویش‌های تاتی (فارسی‌های

۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، از صص ۲۵۹ به بعد.

محلی یا آذری) نوشته است:

کرینگان از دهستان‌های بخش و **رزقان اهر** در شمال **تبریز** است که مردم آن ۹۹ خانوار و نزدیک ۶۰۰ تن می‌باشند که همگی **تاتی** گفت و گو می‌کنند و ترکی نیز می‌دانند... چنانکه گفته شد مردم کرینگان و **چای کندی** به گویشی سخن می‌گویند که در میان خودشان و دیگران «تاتی» نامیده می‌شود و مردم دیه‌های ملک ونیستان نیز که اندکی از آنها دورند با این گویش آشنایی دارند.

لیکن در بخش **ارسباران** ، دیه‌های تاتی گوی، بیش از اینها است. از دهستان **حسنو** (حسن آباد؟)، مردم دیه‌های **خُوی نَراو** (خوی نرآباد؟) و **ارزین** و **کلاسور** نیز به تاتی سخن می‌گویند که اندکی با گویش کرینگان جدایی دارد.

باید دانست که مردم تاتی زبان در هفتاد و هشتاد سال پیش، بیشتر از امروز بوده و دیه‌های دیگری نیز به تاتی سخن می‌گفته‌اند و این مورد را پیرمردان کهنسال گفته‌اند. چنانکه مردم دهکده **اقلید** (کلید) که در آن سوی رود **ارس** افتاده، پیش از این زبان‌شان تاتی بود و در همین سال‌های نزدیک زبان خود را از دست داده‌اند.

در نوشته‌های پیشینیان همه جا «تات» و «تاچیک» و **تاجیک** و «تاژیک» و «تازیک» به معنی غیر ترک و ایرانی به کار رفته، چنانکه در دیوان لغات الترک کاشغری (تالیف سال ۴۶۶ هجری) «تات» «الفارسیه» معنی شده و در کتاب طبقات ناصری تالیف سال ۶۵۷-۶۵۸ هجری واژه «تات» به معنی تاچیک یعنی فارس زبان به کار رفته است و همچنین در کتاب‌های دیگر همین نیز برداشت شده. **ترکمن** های ماوراء خزر، مردم **خیوه** ، **قشقایی** هایی که به ترکی سخن می‌گویند همگی مردم فارس زبان را «تات» می‌نامند. در افسانه‌ها و مثل‌های مردم تبریز «تات» معنی مرد دانا و باسواد و شهرنشین دارد.[۳]

۳. یحیی ذکاء، گویش کرینگان، نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، صفحه‌ی ۲۳۸ تا ۲۴۳.

دکتر محمد مقدم درباره‌ی بازمانده‌های گویش آذری نوشته است: «زبان فرهنگی آذربایجان مانند جاهای دیگر ایران زبان فارسی بوده و هنوز هست... ولی همان‌طور که جاهای دیگر ایران گویش محلی دارند آذربایجانیان هم گویشی داشته‌اند که به «آذری» شهرت داشته و بازمانده‌ی آن هنوز در بعضی جاهای آذربایجان رواج دارد.» آنگاه از کتاب آذری یا زبان باستان آذربایگان کسروی (صفحه‌ی ۱۱ تا ۱۴) نمونه‌هایی از گویش آذری نقل می‌کند مثل گویش تبریز از زبان علیشیر جوشگانی نقل از صفوة الصفای ابن بزار (صفحه‌ی ۴۰) مربوط به قرن هشتم هجری، یک دوبیتی از شیخ صفی متعلق به گویش اردبیلی همان زمان و همچنین نمونه‌هایی از شعر آذری از کشفی، معالی، آدم، خلیفه صادق وراجی، از جُنگی که تاریخ آن معلوم نیست و یک ملمع آذری از همام تبریزی ، و نیز نمونه‌های دیگر تا دوره‌ی روحی انارجانی و کتاب او در قرن ۱۱ هجری که از رواج زبان آذری در آذربایجان آن روزگار خبر می‌دهد.

وی نوشته است: «به گفته‌ی کسروی (صفحه‌ی ۳۶) هنوز در هرزند و گلین قیه مرند و زنوز و حَسنو و خلخال به آذری حرف می‌زنند» و سپس نمونه‌هایی از گویش کنونی خلخال را نقل کرده است.

دکتر مقدم در پاورقی مقاله‌ی خود آورده است:

> آقای بزرگ ابراهیمی از ملک داران آذربایجان که در این باره جست و جو کرده به نگارنده گفتند که در «گلین قیه» و دیزج قربان و کوری و پیر اسحاق و «هرزنی جدید» و بایره و عریان تپه و... از محال هرزند به گویش آذری حرف می‌زنند و همچنین میان مراغه و شاهین دژ دامنه کوه‌های «گلدامن» طایفه زعفران یا زاخوران‌لو به آذری سخن می‌گویند. ولی گویش زاخرانلو شاید بیشتر بستگی به گویش کردی داشته باشد.[۴]

۴. دکتر محمد مقدم، سندی تاریخی ازگویش آذری تبریز، ایران کوده، شماره‌ی ۱۰ (۱۳۲۷).

آقای ناصح ناطق از قول مرحوم امیر خیزی در کتاب محققانه‌ی خود نوشته است:

در حدود هفتاد سال پیش بیشتر مردم در هفتاد روستا از **محال اردشیر** در منطقه‌ی **ارسباران همه** به زبان آذری پهلوی (فارسی) سخن می‌گفتند که متأسفانه اکثر آنها هم اکنون **ترک** زبان شده‌اند ولی در حال حاضر از آن هفتاد روستا فقط هفت روستا باقی مانده است.[۵]

دکتر صادق کیا در نوشتاری تحت عنوان « آذریگان » نوشته‌اند:

نگارنده در دو سفر که به آذرابادگان کرد، گویش‌های هرزنی را در گلین قیه و ارزینی را در ارسباران گردآوری کرد. سپس در تهران به یاری یک گویشور کلاسوری به گردآوری و بررسی گویش کلاسوری پرداخت».

آنگاه تحت عنوان «آگاهی‌های تازه از گویش آذری» واژه‌های آذری را از لغت فرس اسدی و از کتاب برهان قاطع تبریزی و بسیار واژه‌های آذری دیگر را نیز از کتاب‌های دیگر استخراج کرده و به ترتیب الفبایی تعریف کرده‌اند.[۶]

دکتر امین ریاحی در مقاله‌ای مفصل تحت عنوان «ملاحظاتی درباره‌ی زبان کهن آذربایجان» بنابر مطالعات و تحقیقات تازه‌ی خود نوشته است که بعد از کتاب کسروی که اساسی‌ترین تحقیق و کشف در این زمینه است و مورد قبول عالم علم و ایران‌شناسان خارجی قرار گرفته آنچه در این شصت ساله منتشر شده دنباله‌ی کار و در تکمیل و تایید کشف اوست.

دکتر ریاحی که خود تحقیقات و مطالعات جدیدی در زمینه‌ی شناخت تاریخ زبان آذری و

۵. ناصح ناطق، زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، ص ۴۰.

۶. دکتر صادق کیا، آذریگان، (۱۳۵۴). زبان فارسی در آذربایجان از صص ۳۸۸ تا ۴۱۲. گردآوری ایرج افشار.

شباهت آن با گویش‌های پهلوی محلی استان‌های دیگر ایران به عمل آورده نظرات خود را همراه با اسناد و مدارک از منابع معتبر در این باره ارائه داده است. در این‌جا چند مورد از نتایج بررسی ایشان را نقل می‌کنیم.

> اما اینک به دلایلی که بیان خواهد شد به این عقیده رسیده‌ایم که آن زبان ایرانی منحصر به آذربایجان نبوده، بلکه در نواحی وسیعی از شمال غرب ایران و دربیرون از چهارچوب آذربایجان هم رواج داشته است.

آقای دکتر ریاحی پس از آوردن مدارکی از منابع مختلف می‌گوید: «وجود دوبیتی نجم رازی در سفینه‌ی مورخ ۱۱۲۵ ... این اشتباه را که زبان آذری خاص مردم آذربایجان بوده آشکار می‌کند. چرا که از این‌جا معلوم می‌شود که «آذری یا زبان باستان آذربایگان» با لهجه‌ی «رازی» مردم ری یکی بوده است نه دو گویش به کلی جداگانه. زیرا می‌بینیم که آنچه مولف رازی مرصادالعباد در سال ۶۲۰ هجری در کتاب خود آورده و بی‌گمان لهجه‌ی مادری او، و زبان محاوره‌ی مردم ولایت ری بوده، پانصد سال بعد، یک صد فرسنگ دور از ری در نواحی غربی‌تر فهلوی زبان هم فهمیده می‌شده و زبان مردم آن سامان شناخته می‌شده است.

آنچه گفته شد به وسیله‌ی قراین دیگر هم تایید می‌شود. از آن جمله عبید زاکانی قزوینی دو غزل ملمع آذری (پهلوی) همام تبریزی را در مثنوی عشاقنامه خود آورده است. این نشان می‌دهد که زبان فهلوی تبریز برای شاعر قزوینی و همشهریان و خوانندگان اشعار او هم کاملاً آشنا و مفهوم بوده است. (... با این شواهد) این هم مکمل نظر ما است که نه تنها زبان فهلوی ری و قزوین و تبریز یکی بوده، بلکه زبان فهلوی همدان و اطراف آن نیز (احتمالاً با اندک تغییراتی) همان بوده است... ابن مقفع همچنانکه ابن ندیم نقل کرده گفته «فهله یا فهلوی نامی است که بر پنج منطقه اطلاق می‌شود: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان.»

از آخرین تحقیقات زبان‌شناسان چنین برمی‌آید که لهجه‌های ایرانی امروز شمال غرب ایران از تاتی باکویی، خلخالی، هرزنی و کرینکانی تا سمنانی و شهمیرزادی و خوزی (خوزستانی)

یک گروه زبانی است. این همه یادگارهایی از آن زبان واحدی است که قرائن و نمونه‌هایی از پیوستگی‌های آن را نشان دادیم و گفتیم که با لهجه‌های مرکزی که از نزدیکی قم تا حوالی یزد و کرمان و شیراز بدان‌ها سخن می‌گویند (از جمله نطنزی و محلاتی و نایینی) و همچنین لهجه‌های ساحل دریای خزر گیلکی، طبری و تالشی و تاتی نزدیکی‌هایی به هم دارند، (آقای دکتر امین ریاحی برای تایید نظرات خود در زیرنویس به مقاله‌ی «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی نوشته آقای دکتر احسان یارشاطر در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات، سال پنجم شماره‌ی ۱ و ۲ صفحه‌ی ۳۵ و ۳۷ ارجاع داده‌اند.[۷]

نظر آقای دکتر امین ریاحی به رغم اختلاف موجود میان گویش‌های محلی کردی ، لری، لاری، مازندرانی، گیلکی، سمنانی، آذری، پشتو، همانندی زبان یا گویش پهلوی را در سراسر ایران نشان می‌دهد.

چنانکه در آغاز این بخش اشاره شد امیل بثر معلم زبان‌شناسی دانشگاه زوریخ که حدود سال ۱۳۱۰ هجری به ایران آمده و طی چند روز در آذربایجان هزار و پانصد (۱۵۰۰) لغت ـ به گفته‌ی خود ـ «آرین» جمع‌آوری کرده نوشته است: «این زبان «هرزندی» با تمامی زبان‌های «آرین» که تا به حال کشف شده از نظر املا اختلاف نشان می‌دهد. همچنین عده‌ی اشخاصی که این زبان را صحبت می‌کنند در این بیست سی سال اخیر کم شده است. در خود گلین قویه هم این زبان مشرف به موت است. علت این است که اهالی این ناحیه به واسطه‌ی روابطی که با روستاهای همجوار خود دارند مجبورند زبان ترکی را وسیله‌ی ارتباط خود قرار دهند.

اقدام ضروری که باید امروز به عمل آید این است که قبل از آنکه این زبان از بین برود باید با دقت کامل لغات آن جمع‌آوری شود.

همچنین در خلخال این زبان که اهالی آن را «تات» می‌خوانند عده‌ای که به آن صحبت می‌کنند خیلی زیادتر از عده‌ای است که این زبان را در هرزند صحبت می‌کنند. این زبان در

۷. دکتر امین ریاحی، ملاحظاتی درباره‌ی زبان کهن آذربایجان. به نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، صص ۴۸۶ تا ۴۹۳.

روستاهای دیگر خلخال و خارج از حدود شاهرود و در بعضی روستاهای زنجان هم صحبت می‌شود. همین‌طور است در بعضی نواحی دیگر.»

این معلم زبان‌شناس می‌پرسد: «چرا باید این زبان آرین (تاتی یا آذری) رو به نیستی برود و از زوال آن جلوگیری نشود؟»[۸]

۸. نامه‌ی امیل بثر درباره‌ی لهجه‌های آذری، نقل در مجله‌ی آینده، سال پنجم، شماره‌ی ۴-۶ (۱۳۵۸).

بخش هفتم

علل دگرگشت زبان آذری
به زبان ترکی
از قرون ۱۱ و ۱۲ هجری به بعد

«آذربایجان، چنانکه از اسمش پیداست. مظهر آتش مقدسی است که روشنایی فکر و حرارت روح ایرانی را در ادوار مختلفه به عالمیان نشان داده و ثابت نموده است.»

دکتر تقی ارانی

ایران طی چند هزار سال حیات اجتماعی و سیاسی خود، هر بار که مورد هجوم اقوام خارجی قرار گرفته پس از زمانی کوتاه زبان و ویژگی‌های اقوام مهاجم را به آرامی و متانت در دل فرهنگ و تمدن خود هضم کرده است، اکنون این سئوال پیش می‌آید که چگونه در این اواخر زبان ترکی که ره‌آورد یورش‌های مغول و تیمور بود از اواسط دوران **صفویه** یعنی از قرن‌های ۱۱ و ۱۲ هجری در آذربایجان رواج یافت؟! و چرا ایران این بار در این بخش همچون گذشته نتوانست این پدیده‌ی ساده و ابتدایی را هضم کند؟ هر چند زبان فارسی ـ به شهادت منابع تاریخی ـ حتی در همین چند قرنی که ترکی در آذربایجان تداول عام یافته، مانند همیشه زبان رسمی، و زبان علم و ادب و فرهنگ، و زبان خواند و نوشت با سوادان و اهل مدرسه و دانشگاه و زبان تمامی دستگاه‌های اداری دولتی ومراجع رسمی بوده و هست. درواقع طی پنج قرنی که از آمدن قبایل **ترک** غزنوی و سلجوقی تا آمدن قبایل **مغول** و قبایل **ترک** به همراه تیمور و همچنین فرمانروایی **قره‌قویونلوها** و

آق‌قویونلوها در آذربایجان به طول انجامید هیچ یک از این قبایل در دوران حکومت خود نتوانستند زبان ترکی را در هیچ گوشه‌ی ایران حتی در آذربایجان رواج دهند.

قبایل یاد شده طی این پنج قرن مثل جوی‌ها و نهرهایی که به دریا می‌ریزد، همواره در این‌جا و آن‌جای سرزمین ایران بزرگ در دل ملت حل می‌شدند. چنانکه به هنگام حمله‌ی مغول اثری از بازماندگان ترک غزنوی یا **سلجوقیان** و اتابکان ترک باقی نمانده بود. مغولان و قبایلی که به همراه تیمور به آذربایجان آمدند و ماندگار شدند تا قرن ۱۱ هجری اغلب هنوز به شهرها راه نیافته و مقیم نشده بودند و همچنان به حالت چادرنشینی به سر می‌بردند یا در برخی روستاها می‌زیستند.

به شهادت منابع و اسناد تاریخی و به گفته‌ی سید احمد کسروی تبریزی تا پایان دوران **تیموریان** (یا تا پیدایش دولت **صفویه**) تنها به دو شاعر ترک در خراسان برمی‌خوریم اما در آذربایجان هیچ شاعر ترکی پیدا نشد. درواقع برای رواج زبان ترکی در آذربایجان از قرن ۱۱ هجری می‌توان دلایل زیر را برشمرد:

۱ـ عمده‌ترین و موثرترین علت رواج زبان ترکی در آذربایجان این بود که مردم آن سامان ازقرن ۱۱ هجری به بعد این زبان را نه از مهاجمان خارجی و بیگانگان بلکه ازحاکمانی خودی گرفتند. این ترکان از قرن‌ها پیش در آذربایجان ماندگار شده بودند و به دین اسلام و مذهب تشیع گرویده بودند، به عبارت دیگر برادر و هموطن و همکیش ایرانیان شده بودند، با ایرانی یگانه شده بودند و با فرهنگ ایرانی زندگی می‌کردند. در انجام آداب و رسوم ملی و دینی با دیگران همسو و همگون بودند با مردم در یک صف به نماز می‌ایستادند، و به کتاب خدا و دین پیامبر و امامان ایمان قلبی داشتند. عید نوروز و دیگر عیدهای ملی و مذهبی را با مردم جشن می‌گرفتند. در مراسم سوگواری ائمه‌ی اطهار و شهادت امام حسین علیهم‌السلام شرکت می‌کردند. خلاصه با مردم شادی می‌کردند و می‌خندیدند و با مردم گریه می‌کردند. در هر محل از مردم دختر می‌گرفتند و دختر می‌دادند. وقتی این همه ایرانی شده بودند دیگر زبان ترکی هم مهرانگیز و سهل می‌نمود و خودی می‌شد به قول مولوی:

«ای بسا هندو و ترک‌اند همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان»

«پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است»

۲ـ کوچ دادن عمده‌ی ایلات **مغول** و **ترک** به وسیله‌ی سلاطین وقت (از مغول و **تیمور** به بعد) به آذربایجان، به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ی نظامی و سوق‌الجیشی و سیاسی این استان؛ استانی که از شمال و غرب بر سر راه اروپا قرار داشت و بعدها به صورت خط مقدمی در مقابل ترکان عثمانی و دیگر خارجیان درآمد. کوچ ایلات ترک به آذربایجان طبعاً ناشی از شرایط مساعد جغرافیایی طبیعی برای چرای اسبان و دامداری و زندگی چادرنشینی یا به دست آوردن زمین کشاورزی و سکونت در روستاها هم بود. همین شرایط بعدها سبب انبوهی و حاکمیت ایشان شد.

۳ـ این ترکان مدت‌ها پیش از ظهور دولت **صفویه** از مریدان **شیخ صفی‌الدین اردبیلی** به شمار می‌آمدند. اینان پیش از **شاه اسماعیل** اسماعیل در رکاب پدرش **شیخ حیدر** از نوادگان شیخ صفی‌الدین جنگیده بودند. چون شیخ حیدر در جنگ با **شروان شاه** و **سلطان رستم آق‌قویونلو** کشته شد، این مریدان بر پسرش اسماعیل گرد آمدند و او را به خونخواهی پدر و برادرانش برانگیختند. شاه اسماعیل بر شروان شاه غلبه یافت. ترکان او را به پادشاهی برداشتند و به سلطنت نشاندند.

این ترکان عبارت بودند از ایلات **استاجلو**، **شاملو**، **تکلو**، **ورساق**، **روملو**، **ذوالقدر**، **افشار** و **قاجار**. اینان خود را **قزلباش** ـ یعنی سربازان فدایی ایران و شیعه‌ی علی (ع) ـ نام نهادند و دو قرن و نیم در پاسداری از ایران در رکاب شاهان صفوی شمشیر زدند. از آن‌جا که اینان همیشه می‌جنگیدند همیشه حاکم بودند. تمامی این ایلات در دوره‌ی **نادرشاه** نیز پا به پای او به هر سو می‌تاختند تا نوبت به ایل قاجار رسید. بدین ترتیب ترکان از آمدن مغول و تیمور تا دوران **قره‌قویونلوها** و **آق‌قویونلوها** و سپس **صفویان** و **افشاریان** و سرانجام **قاجاریان**، مراحل استقرار ایلی و چادرنشینی و نظامیگری و روستانشینی و شهرنشینی را در آذربایجان پشت سر گذاشتند و درواقع حدود هشت قرن (تا قرن ۱۴ هجری) در آن استان حکومت داشتند.

۴ـ گفته‌اند الناس علی دین ملوکهم، آن هم ملوک و امرایی که همواره آماده‌ی جنگ بوده‌اند

طبعاً همیشه هم حاکم. وقتی توده‌ی مردم یک منطقه با اقوامی سر و کار پیدا کردند که پس از درآمدن به دین و ملیت و به فرهنگ ایشان به خاطر میزبان شمشیر می‌زنند و جان‌فشانی می‌کنند، دیگر چرا به زبان آنها حرف نزنند، به زبان آنانی که آن همه ایرانی شده‌اند و تمامی ارزش‌های معنوی و روحانی ایرانی را پذیرفته‌اند. آدمی هرگاه کسانی را دوست بدارد طبعاً زبان‌شان را هم دوست می‌دارد.

مگر شاه اسماعیل صفوی نخستین کسی نبود که در آذربایجان به اقتضای سیاست لشکرداری به ترکی شعر سرود تا احساسات و نویدها و پیام‌هایش را برای سربازان ترک خود بازگو کند، مگر همو نبود که مردم آذربایجان را با ایلات ترک محشور کرد. مگر همین ایلات ترک نبودند که هم در دوران صفویان و هم در دوران افشاریان و سپس دوران قاجاریان بارها برای دفاع از اسلام و ایران با ترکان عثمانی و روس‌ها جنگیدند.

۵ـ علت دیگری که جنبه‌ی جامعه‌شناختی دارد این است که مردم روستاها و شهرها برای ایجاد رابطه و بیان حقوق و خواسته‌های خود به حکام و مأموران ایشان، ناچار بودند با آنان به زبان خودشان گفت و گو کنند. زیرا، گذشته از همدینی و هموطنی و هم‌مرامی با صاحبان امر و مجریان امور دولتی، خود همزبانی موجب تقرب و آسانی کارها و رفع مشکلات می‌شد. با این همه تحریر احکام و امور دیوانی و ثبت دفترها که جنبه‌ی رسمی داشت طبعاً به فارسی صورت می‌گرفت و برعهده‌ی باسوادان آذری بود.

۶ـ علت خیلی مهم دیگر به گواهی تواریخ، آن بود که در آن روزگار فاتحان و حکام جدید به اقتضای موقعیت سیاسی واجتماعی خود پس از چندی مالکان بزرگ محلی را از میان برمی‌داشتند و خود جای آنان را می‌گرفتند و به مالکان بزرگ زمین تبدیل می‌شدند. زیرا مالکان بزرگ سابق که هر یک با داشتن صدها رعیت، صاحب قدرت اقتصادی و اجتماعی بودند، طبعاً می‌توانستند منشأ قدرت سیاسی هم باشند و وجودشان برای حکام فاتح نگران کننده و مولد خطر بود. لذا حکام جدید هر چند گاهی به بهانه‌ای مالکان محلی زمین را مصادره یا سر به نیست می‌کردند یاآنها را به فرار وامی‌داشتند، آنگاه بی‌هیچ مانعی تمامی املاک و رعیت‌های او را تصاحب می‌کردند.

در چنین مواقعی مالکان متوسط و خرده مالکان برای آنکه زمین‌های خود را از تعدیات مأموران مالیات و زیاده‌طلبی‌های حکام، حفظ کنند ـ بنا به اصطلاحی که بعد از اسلام در ایران رواج یافت ـ به «تلجئه» روی می‌آوردند و خود را وابسته به مالکان بزرگ فاتح و تازه به دوران رسیده و از اعوان و کسان آنان وانمود می‌کردند و برای چنین کاری دست کم می‌بایست با زبان فاتح سخن بگویند تا بیشتر به او تقرب یابند. تداوم این کار طی چند دهه و حتی یکی دو قرن باعث شد که زبان مالکان متوسط و خرده مالکان برگردد. این روند در دوران **صفویان** که ایلات **ترک** را ـ به علل پیش گفته ـ در سراسر آذربایجان مستقر کردند و سروری موروثی بخشیدند و نیز در دوران **افشاریان** و **قاجاریان** ادامه یافت.

وقتی زبان همه‌ی مالکان برگشت زبان رعیت هم که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دادند برگشت، و چنین شد در آذربایجان از قرن ۱۱ و ۱۲ هجری به بعد، به خصوص در دوران قاجاریان که تبریز ولیعهد نشین بود. جمعیت هفت هشت درصدی شهرنشینان و جمعیت نود و چند درصدی روستاییان خواه مالک و خواه زارع، جملگی با حکام و مأموران ترک سر و کار داشتند، اینان چاره‌ای نداشتند جز آنکه با زبان برگشته با آنان گفت و گو کنند. درآن دوران عامه‌ی مردم بی‌سواد بودند، کتاب و مدرسه و معلم برای همه نبود. معلمان و اهل قلم که پاسدار زبان و فرهنگ و میراث‌های مینوی‌اند به بسیاری امروز نبودند. تنها همان اندک باسوادان و اهل قلم، کسانی که چشم و چراغ چند هزار ساله‌ی آذربایجان بودند، تحریر احکام و مطالب دیوانی و ثبت دفترها و اسناد رسمی را به زبان فارسی بر عهده داشتند و هم اینان بودند که از قرن ۱۱ هجری به بعد زبان و فرهنگ ملت خود را مانند گذشته همچون ودیعه‌ی الهی حفظ کردند و همچنان به فارسی می‌نوشتند و شعر می‌گفتند.

۷ـ یکی دیگر از علل رواج زبان ترکی در آذربایجان این است که چون ترکان به صورت درون گروهی و قومی زندگی می‌کردند و همواره این ویژگی را در تصدی مناصب دولتی و اداره‌ی کارهای مملکتی حفظ می‌کردند نیازی به دیگران نداشتند تا تابع زبان آنان بشوند لذا هرگاه مردم از سر نیاز به آنان مراجعه می‌کردند مجبور می‌شدند که با واسطه یا بی‌واسطه با ایشان به ترکی صحبت کنند.

۸ـ این **شاه اسماعیل** و **صفویان** بودند که زبان ترکی را رواج دادند نه خود ترک‌ها. شاه اسماعیل ـ که خود به ترکی شعر می‌گفت ـ و دیگر شاهان **صفوی** به خاطر دفاع از مذهب تشیع و پاسداری از مرزهای کشور در مقابل ترکان عثمانی مناصب دولتی را در سراسر آذربایجان به ترکان ایرانی شیعه سپردند.

چون ترکان عشایر که خود را مرد جنگ و حاکم می‌دانستند مانند اسلاف خود یعنی پادشاهان **ترک** سلجوقی نه سواد داشتند و نه میل به سواد و یادگیری از خود نشان می‌دادند زیرا اینان مانند خلفای عرب می‌پنداشتند که صاحبان حاکمیت و قدرت را نیازی به علم و سواد نیست. و از آن‌جا که درون گروهی زندگی می‌کردند نیازی به سخن گفتن به زبان مردم نداشتند بلکه این مردم بودند که می‌بایست به زبان آنان سخن بگویند.

این اوضاع و احوال دشوار بود که زبان مردم آذربایجان را طی چند قرن از آذری به ترکی برگرداند. درست مانند زبان مردم **آسیای صغیر** که تحت سلطه‌ی ترکان عثمانی بودند، یا مردم **مصر** و **سوریه** که تحت حاکمیت اعراب عرب زبان شدند.یامثل **هندوستان** که صدواند سال پیش زبان فارسی درآنجا رواج و رسمیت داشت،دراثرتسلط استعمارگران انگلیس زبان شان طی چنددهه ازفارسی به انگلیسی برگشت.

به گفته‌ی ناصح ناطق زبان آذری (پهلوی فارسی) نه زبان دین بود تا علایق مذهبی به بقای آن کمک کند و نه زبان علم و ادب تا تفوق فرهنگی‌اش آن را از زوال محفوظ دارد و نه زبان سیاست تا طبقه‌ی حاکم و کارگردانان دستگاه اداری از فراموش شدن آن جلوگیری کنند. وانگهی زبانی که ترکان برای آذربایجان به ارمغان آورده بودند زبانی بسیار ساده بود و با زندگی توده‌ی کشاورز آذربایجان سازگاری داشت. زیرا در زبان ترکی، برخلاف فارسی، ظریف کاری و پایبندی به قواعد مربوط به حفظ و انسجام و زیبایی سخن که در زبان اهل ادب و قلم و فرهنگ دیده می‌شود وجود نداشت، و به قول معروف ترکی راهر جور می‌توان تلفظ کرد.

از طرف دیگر زبان ترکی، زبان دولت و حکومت وقت بود. زبان کسانی بود که حق گرفتن مالیات و زورگویی به طور مطلق به جانب ایشان بود. علاوه بر این در آن دوره ارزش فرهنگی زبان ملی و میهنی و نژادی به کلی مجهول بود. و آذری پهلوی هم زبانی نبود که تکلم به آن

متضمن فایده‌ی دنیوی و اخروی باشد. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد به آسانی می‌توان علل تغییر زبان آذری را به ترکی دریافت.»[1]

***

اکنون به نقل نمونه‌هایی از آرای علمی محققان تاریخ شناس دیگر می‌پردازیم تا علل دگرگشت زبان مردم آذربایجان از قرن‌های ۱۱ و ۱۲ هجری به بعد روشن‌تر شود.

محمدرضا شعار، در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان آذربایجان» می‌نویسد: «نویسندگان منصف و ارباب تحقیق را متفقاً عقیده بر این است که زبان فعلی آذربایجان ترکی یک زبان عارضی بوده که در نتیجه حملات و زجر و فشارها و تمادی تسلط اقوام ترکی زبان به اهالی این قسمت از ایران تحمیل شده است.

محقق مسلم و عالم علم اللغه مرحوم کسروی تبریزی و استادان عالی شأن آقایان دکتر شفق و عباس اقبال و دیگران و همچنین مستشرقین در این باره تحقیق کرده و با نتیجه‌ای مسلم و صد در صد مثبت، عارضی بودن زبان ترکی و طبعاً فارسی بودن زبان مردم آذربایجان را تا چند قرن پیش آشکار ساخته‌اند.

وقتی روستایی تبریزی را می‌بینیم که در خارج از شهر چون اره باغبانی‌اش قادر به بریدن تاک نیست می‌گوید: «منیم تاکبریم کُند اولوب» آیا واژه‌های «من»، «تاک»، «بُر»، «کُند» را که به مرور صدها سال قیافه‌ی ترکی به خود گرفته یا «شیرین کام‌الاسان» را که از زبان یک ارومیه‌ای می‌شنویم یا می‌گویند: «خدایا سنون امیدون» یا ده‌ها و صدها از این جملات همراه با کلمات فارسی که در سراسر آذربایجان با کلمات ترکی ادا می‌شود آیا تمامی نشانه‌ی تبدیل شدن زبان فارسی در این چند قرن اخیر به ترکی نیست؟»[2]

دکتر تقی ارانی در مقاله‌ای تحت عنوان «درباره‌ی زبان فارسی در آذربایجان» در مجله‌ی ایرانشهر چاپ برلین سال ۱۳۰۳ (۱۹۲۴) می‌نویسد:

۱. ناصح ناطق، زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، صص ۴۲ و ۴۳.

۲. محمدرضا شعار، «درباره‌ی زبان آذربایجان»، نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، از صص ۳۲۱ تا ۳۲۷.

زبان فارسی یکی از السنه‌ی **آریایی** است که قوانین گرامری و ریشه‌ی لغات ساده‌ی اولیه‌ی آن با سایر زبان‌های آریایی شباهت کامل دارد... جوانان ایران نباید این نکته را فراموش کنند که زبان فارسی به علت حوادث سیاسی (در این چند ده ساله‌ی اخیر) اهمیت و وسعت خود را از دست داده. چنانکه در نواحی **قفقاز** به واسطه‌ی استیلای **روس‌ها** و تبلیغات **ترک‌ها** تقریباً اثری از زبان شیرین ما باقی نمانده، در صورتی که این نواحی عده‌ای از سخنوران بزرگ فارسی زبان را پرورش داده است. در مثل از شهر شیروان حکیم **خاقانی شیروانی** برخاسته که احساسات ایران دوستی وی از قصیده‌ای که در مقابل خرابه‌های مداین سروده بر هر شخص روشن بین آشکار است.

همچنین شهر گنجه حکیمی مانند **نظامی** گنجوی را پرورش داده که از شعرای درجه اول ما و نخستین شاعر رمانتیک زبان فارسی است و نیز در شهرهای ترکستان مانند بخارا و مرو و غیره که مهد پرورش عده‌ای از شعرای بزرگ ما از قبیل رودکی و غیره هستند و همچنین در افغانستان... بنابراین مردان فداکار و ملیت دوست ما باید جان نثاری کرده برای تبلیغ زبان فارسی از فرستادن معلمین فارسی و انتشار رساله‌های مجانی و ارزان در این نواحی خودداری نکنند.

آذربایجان چنانکه از اسمش پیدااست مظهر آتش مقدسی است که روشنایی فکر و حرارت روح ایرانی را در ادوار مختلفه به عالمیان نشان داده و ثابت نموده که این نژاد دارای احساسات و ذوق مخصوص است که نظیر آن کمتر در ملل دیگر پیدا می‌شود.

این ناحیه، از زمان‌های بسیار قدیم مسکن اقوام آریان نژاد و یکی از مهم‌ترین مهدهای تمدن ایرانی بوده و آثاری به ظهور رسانده که الحق باید تمامی آریان‌های دنیا بدان افتخار کنند. در مثل قدیمی‌ترین قانونگزار اخلاقی که برای تهذیب اخلاق هیئت جامعه بشر قانون وضع نموده و هنگامی که تمامی ملل دنیا در حال توحش بودند مردم را به داشتن عقاید و رفتار پاک دعوت کرده **«زرتشت»** بوده که از این سرزمین برخاسته و قوانینی آورده که اساس آن امروز در قرن بیستم هم می‌تواند راهنمای اخلاقی یک ملت متمدن باشد.

حدود ۱۹۲۴ میلادی یا ۱۳۰۳ شمسی استعمار در منطقه نفاق برپا کرده بود و بعضی خیال پروران ترکیه و بعضی عوامل روس وانمود می‌کردند که مردم آذربایجان از قدیم **ترک** و **مغول** بوده‌اند، از این رو دکتر تقی ارانی در پاسخ به آنها نوشت:

ترکی زبان بودن بعضی قسمت‌های ایران باعث شده برخی مردمان بی‌اطلاع، بدون اینکه از تاریخ چیزی بدانند ادعا می‌کنند که ترک‌های این قسمت ایران هم نژاد ما هستند. ما در جواب از این مدعیان باطل باید سئوال کنیم آیا وقتی که ترک‌ها و مغول‌ها به ایران و **آسیای صغیر** حمله کردند تمامی این نواحی خالی از سکنه بود؟ و فقط قوم ترک و مغول زن و بچه خود را از شمال **چین** و **مغولستان** آورده در آن‌جاها سکنی گزیدند؟ نه این‌طور نبود. فقط سربازان مغول بودند که حمله می‌کردند و چون خونخوار بودند غالب می‌شدند. ولی پس از آنکه ساکن می‌شدند چون عده‌شان نسبتاً کم بود در میان هر ملت مستحیل می‌گشتند و فقط چون به حکومت غالب بودند زبان آنها در میان مردم معمول می‌گشت. چنانکه اهالی آسیای صغیر که امروزه ادعای ترکی می‌کنند قسمت عمده ترک نیستند بلکه ایرانی و یونانی و رومی و ارمنی و عرب و غیره هستند که خود را ترک تصور می‌کنند. در حقیقت عده ترک‌های حقیقی در آن‌جا خیلی کم است.

امروزه قلب هر آذربایجانی در محبت ایران می‌تپد. در انقلاب مشروطیت ایران فداکاری‌های آذربایجانیان بر همه کس واضح و آشکار است. پس در این مسئله چون آذربایجان سر ایران بوده و هست باید افراد خیراندیش ایرانی فداکاری نموده، برای از میان برداشتن زبان ترکی و رایج کردن زبان فارسی (که از آغاز تا چند قرن پیش زبان مردم آذربایجان بوده) بکوشند و خود جوانان آذربایجانی باید جانفشانی کرده متعهد شوند تا می‌توانند به زبان ترکی تکلم نکنند.[۳]

۳. دکتر تقی ارانی، مجله‌ی ایرانشهر، چاپ برلین، سال ۱۳۰۳ (۱۹۲۴)، شماره‌ی ۵ و ۶.

دکتر جمال‌الدین فقیه در کتاب آتورپاتکان ـ آذربایجان و نهضت ادبی ایران در فصلی تحت عنوان «زبان و ادبیات آذربایجان» درباره‌ی تحمیل زبان ترکی از قرن ۱۱ هجری به بعد به مردم آذربایجان می‌نویسد:

مردم آذربایجان تا پیدا شدن دولت **صفویان** همچنان به گویش ایرانی خود (یعنی آذری) تکلم می‌کردند... مضافاً می‌دانیم با اینکه زبان ترکی از قرن ۱۱ هجری به بعد به مردم آذربایجان تحمیل شد، زبان علامت نژاد نمی‌تواند باشد. بسامیان این دو هیچ گونه مناسبات و ارتباطی نیست. چرا که زبان را حکومت‌ها تحمیل می‌کنند و هم ممکن است بر اثر علل تاریخی یا مهاجرت یا استیلای نظامی و جز آن، زبان قومی معروض تغییر و تبدیل واقع گردد.

نه سلجوقیان و نه اتابکان (همان‌طور که سلطان محمود و غزنویان) هیچ کدام نه فقط زبان ترکی را در هیچ استان رواج ندادند بلکه هر یک به نوبه زبان پارسی را با پرورش و یاری شعرا و ادبا رواج هم دادند. همچنان بودند **تیموریان** و قویونلوها.

با اینکه مردم آذربایجان هنگام پیدایی **صفویان** به آذری (پهلوی) سخن می‌گفتند و **شاه اسماعیل** و تبارش هم فارس بودند معهذا شاه اسماعیل روی مصالح مذهبی و سیاسی برآن شد که به زبان ترکان که هفت قبیله و همگی شیعه متعصب بودند با آنان بیان مقصود کند. بنابراین شروع به گفتن اشعار دینی و تبلیغاتی به زبان ترکی کرد و خطایی تخلص نمود. در حالی که تواریخ و تذکره‌ها نشان می‌دهند پیش از شاه اسماعیل کسی در آذربایجان شعر ترکی نگفته بود. سبک اشعاری هم که به ترکی بعداً در دوره‌ی صفویان پیدا شد چون بر پایه‌ی و اساس دیرینی نبود چندان لطف و ذوق در آنها دیده نمی‌شد.

اهمیت دادن شاه اسماعیل به زبان ترکی از طرفی و هم از طرف دیگر چون این ترکان بدوی به نیروی کثرت عدد و قوت اسلحه همه گونه استیلا و قدرت پیدا کرده و نفوذ و تقرب آنان در پیشگاه سلاطین صفوی به نهایت رسیده بود تمامی این عوامل دست به

هم داده و موجب این شد تا زبان ترکی در دربار **صفویان** اهمیت یافت و تا بدان پایه رسید که در آذربایجان به تدریج (طی قرنی) بر گویش آذری چیره گشت تا اینکه (از قرن ۱۱ هجری به بعد) رفته رفته زبان معمول و متداول آن استان گشت.[۴]

دکتر محمد امین ریاحی می‌نویسد:

(ابتدا بگویم) در خود **تبریز** ، پایتخت **ترکمن** های **آق‌قویونلو** و **قراقویونلو** چنانکه منابع تاریخی می‌گویند تا اواخر قرن دهم هنوز زبان آذری (پهلوی) رواج داشت و احتمالاً (شروع) دگرگشت به ترکی پس از جنگ‌های **شاه طهماسب** با عثمانی‌ها و اشغال بیست ساله‌ی آن شهر، پیش از **شاه عباس** بزرگ انجام گرفته است.

در واقع علت عمده‌ی دگرگشت زبان آذری به زبان ترکی آن بوده که پشتوانه‌ی حکومتی زبان ترکی و نیاز مردم به تماس با عمال حکومت، موجب آشنایی پهلوی زبانان (آذری زبانان) بعضی شهرها با زبان نورسیده (یعنی ترکی) و عقب‌نشینی تدریجی آذری (پهلوی) شده است. درست به همان دلیل و به همان صورتی که در **آسیای صغیر** با ورود **ترک** ها و تسلط حکومت آنها، بومیان رومی تبار به تدریج ترک زبان شدند.

دکتر ریاحی درباره‌ی دلایل رواج زبان آذری پهلوی یا فارسی در قرن‌های ۱۰ و ۱۱ هجری به خصوص در تبریز می‌نویسد:

به عنوان نمونه، شاعران شهر **تبریز** را در سه تذکره‌ی تحفه‌ی سامی و مجمع الخواص و

۴. دکتر جمال‌الدین فقیه، «آذربایجان و نهضت ادبی»، نقل از کتاب تاریخ زبان فارسی در آذربایجان، صص ۲۹۲ تا ۲۹۳.

تذکره‌نصرآبادی (تألیف شده از نیمه‌ی اول قرن دهم تا اواخر قرن یازدهم) از نظر می‌گذرانیم.

در تحفه‌ی سامی که در دوره‌ی **شاه طهماسب** در ۹۵۷ هجری تالیف شده، ده‌ها شاعر تبریزی را در آن سال‌ها می‌بینیم که اکثر نزدیک به همه آنها از پیشه‌وران و طبقه متوسط مردم آن شهر بوده و همگی شعر فارسی می‌سرودند به اسامی: فردی (علاقبند)، حاصلی (ابریشم فروش)، فصیحی (تکمه بند)، نازکی (تاجدوز)، رفیعی (مطرب)، میلی (نمد زین دوز)، نَباتی (نقاش و لاژوردشور)، واصلی (مشک فروش)، محمود (تکمه باف و علاقه‌بند)، واصلی (ابریشم فروش)، آگهی (سوزنگر)، ذهنی (سیرابی فروش)، شکیبی (زرکش)، علاء مشکی (مشک فروش)، عزیز (طباخ)، نوری (سقا و عسل فروش)، قوسی تبریزی (عامی است)، یاری تبریزی (عامی، خرده فروش).

شعرسرایی این همه افراد از طبقات پیشه‌ور و حتی عامی، به زبان فارسی، می‌رساند که در دوره‌ی شاه طهماسب، پنجاه سال پیش از تألیف رساله‌ی روحی انارجی همان‌طور که از آن رساله هم برمی‌آید هنوز ترکی در تبریز عمومیت نیافته (بلکه عمومیت با زبان فارسی آذری) بود.

این نکته مهم است که از این عده شعر غیرفارسی نقل نشده (به دلایل ارائه شده) معلوم می‌شود ترکان هنوز شهرنشین نشده کوچ‌نشین بوده‌اند.

اما مجمع‌الخواص صادقی کتابدار که حدود شصت سال بعد در ۱۰۱۶ هجری (یعنی بعد از اشغال بیست ساله تبریز به وسیله‌ی عثمانی‌ها) تألیف شده، حال و هوایی دیگر دارد. تعداد شاعران تبریز به نسبت شهرهای دیگر ایران کمتر شده، و سه تن از آنها هم «حریف»، «کلب‌علی»، «بدیعی» علاوه بر شعر فارسی، شعر ترکی هم می‌سروده‌اند و این در آن شهر تازگی دارد.

وقتی به تذکره نصرآبادی می‌رسیم که شصت و هفتاد سال بعد از مجمع‌الخواص (در سال‌های ۱۰۸۳–۱۰۹۰ ه‍–) تألیف شده، باز می‌بینیم وضع به کلی دگرسان

است. در میان صدها شاعر که شعر و شرح حال‌شان در آن کتاب آمده از کمتر شاعر تبریزی نامی هست. آن عده هم که هستند مثل **صائب** از «تبارزه اصفهان» و مقیم محله‌ی عباس آن شهرند و تنی چند هم در شهرهای دیگر ایران یا در **هند** پراکنده و آواره‌اند.

از این قراین برمی‌آید که (شروع) دگرگشت زبان را در **تبریز** ، در همان سال‌های جنگ و هراس و گریز ویرانی و بیشتر مقارن با اشغال بیست ساله تبریز از ۹۹۳ تا ۱۰۱۲ و کشتار عام مردم شهر به دست عثمانی‌ها باید جست و جو کرد.[۵]

عبدالعلی کارنگ در کتابِ **تاتی و هرزنی** ، علت دگرگشت زبان آذری را از قرن‌های ۱۱ و ۱۲ هجری به بعد به ترکی چنین دانسته است: «پس از روی کار آمدن **صفویه** و ترویج ترکی به وسیله‌ی آنان و قتل عام‌های متوالی مردم آذربایجان توسط ترکان متعصب عثمانی در جنگ‌های متمادی با ایران، به تدریج زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ زده و کشتار دیده آذربایجان رخت بربست و فقط در نقاط دوردست باقی ماند که آن هم در نتیجه‌ی مرور زمان و مجبور بودن ساکنین آن نقاط به مراوده با شهرنشینان ترک زبان شده روی به ضعف و اضمحلال نهاد ولی هنوز باز جاهایی هستند که به همین لهجه‌ها به نام «تاتی و هرزنی» تکلم می‌کنند.»[۶]

۵. دکتر محمد امین ریاحی، «ملاحظاتی درباره‌ی زبان کهن آذربایجان» نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، از صص ۵۰۶ تا ۵۱۱. گردآوری: ایرج افشار.
۶. عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی، تبریز، همان ص ۲۷۳.

بخش هشتم

ترکان مروج زبان، فرهنگ و ادب فارسی

در آسیا و اروپای شرقی

ترکان بیابانگرد و چادرنشین شمال و شمال غربی چین که طی قرن‌ها کوچ به بالای نواحی شمال آسیای میانه رسیده بودند، از اواخر قرن سوم و چهارم هجری به تدریج قبیله قبیله، با زبان‌های بسیار محدود خود، به ایران روی آوردند. از این ترکان نخست **غزنویان** و سپس **سلجوقیان** به پادشاهی رسیدند.

در آن زمان‌ها، ایرانیان دیگر سوداهای جهانگیری دوران باستان را از سر به در کرده و عظمت دیرین خود را فقط در یادها محفوظ می‌داشتند؛ گروهی به دانش و تحقیق و مطالعه و شعر و ادب و حکمت روی آورده بودند و گروهی به صنعتگری و تجارت و کسب و کار خو کرده بودند؛ دیگر برای ایشان فرقی نمی‌کرده که شاه یا سلطانی که در رأس کشور قرار می‌گیرد از چه نژادی است.

دویست سالی عرب‌ها بودند، دویست سالی هم طاهریان و صفاریان و علویان و سامانیان، آل زیار و آل بویه ایرانی. حالا هم در نظر ایرانیان چه تفاوت می‌کرد ترکان باشند. اینان هم در مسلمانی کم از آنها نبودند. اصل، مسلمانی بود که نص قران مجید است: «انماالمومنین اِخوة»، با این تفاوت که ترکان در خدمتگزاری صمیمی‌تر، کم‌توقع‌تر بودند و به کاخ و دستگاه هم‌چندان پای‌بندی نداشتند. روی زین اسب‌هاشان زندگی می‌کردند و در آن زمان در فداکاری پیشرو بودند و در جنگاوری و سربازی حرفه‌ای.

برای همین ویژگی‌های مطلوب بود که عمیدهای شهرها، ملاکین بزرگ زمین، اقطاب صوفیه و فقها و مراجع دینی ایران آنان را به پادشاهی و سلطنت برمی‌داشتند. از البتکین و سبکتکین و محمود و جهانگیری‌هایش حمایت می‌کردند ولی بعدها همان‌ها مسعود پسر محمود را برای فساد اخلاق بی‌حد و آلودگی به منکرات فلج و ساقط کردند و **سلجوقیان** متدین و مومن را به جای **غزنویان** دعوت کردند.

فرمان سلطنت را قطب زمان، عارف بزرگ و نامدار برای دو برادر **چغری بیک** و **طغرل‌بیک** صادر کرد. دو برادر به حضور **شیخ ابوسعید ابوالخیر** به زیارت آمدند به «میهنه». شیخ ابوسعید با جمع متصوفه نشسته بود. ایشان پیش تخت شیخ آمدند و سلام گفتند و دست شیخ را بوسه دادند و به خدمت شیخ بیستادند. شیخ لحظه‌ای سر در پیش افکند. پس سر برآورد و گفت چغری را که ما ملک خراسان به تو دادیم و ملک عراق را به طغرل دادیم. هر دو خدمت کردند و بازگشتند.[1]

بارتلد از قول ابن‌المنور می‌نویسد:

> در ایران یکی از شیوخ زاهد متنفذ که بیش از علمای دینی مورد احترام بود «ابوسعید مهنوی ابوالخیر» معروف بود و سلجوقیان در آغاز مبارزه‌ی خود علیه غزنویان به زیارت او آمدند.[2]

و بعداً طغرل به **همدان** نزد قطب زمان **باباطاهر** عریان رفت و در مقابل او که نشسته در حال وضو ساختن بود دست به سینه ایستاد. در کتاب راحة‌الصدور راوندی آمده:

> چون طغرل بیک به **همدان** آمد، از اولیاء سه پیر آن‌جا بودند. **باباطاهر**، باباجعفر، شیخ

۱. اسرارالتوحید فی مقامات ابوسعید ابی الخیر، امیرکبیر، ص ۱۷۰.
۲. بارتلد، ترکستان نامه، ترجمه‌ی کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ، جلد ۱، ص ۲۵۲.

جمشاد. کوهکی هست بر در **همدان** آن را خضر خوانند، بر آن‌جا (هر سه اولیاء) ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد، کوکبه لشکر بداشت پیاده شد و با وزیر ابونصر کندری پیش ایشان آمد و دست‌هاشان ببوسید.

باباطاهر پاره‌ای شیفته گونه بودی. طغرل را گفت: «ای **ترک** با خلق خدا چه‌خواهی کرد؟». سلطان گفت: «آنچه تو فرمایی». بابا گفت: «آن کن که خدا می‌فرماید در آیة: «ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان». سلطان بگریست و گفت: «چنین کنم».

بابا دست سلطان بستد و گفت: «از من پذیرفتی؟». گفت: «آری.» بابا سر ابریقی شکسته که سال‌ها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: «مملکت عالم چنین در دست تو کردم بر عدل باش. سلطان پیوسته آن حلقه در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی در انگشت کردی. اعتقاد پاک و صفای عقیدت او چنین بود.[3]

به نظر می‌رسد ایرانیان در آن زمان همان فکری را داشتند که اروپاییان قرن‌ها بعد در انتصاب پادشاه پیدا کردند[4] و به نژاد و خودی یا بیگانه بودن پادشاه که او را در رأس کشور می‌گذاشتند

۳. محمد بن سلیمان راوندی، راحة‌الصدور وآیة‌السرور، چاپ لیدن، صص ۹۸ و ۹۹.

۴. ر. ک. به:

Larouss Illustrated International Encyclopedia. Printed in the United states of America.

انگلیسی‌ها جرج اول George1 (۱۷۲۷-۱۶۶۰) نبیره‌ی جیمز اول سرسلسله پادشاهان آلمانی نژاد والپول را از آلمان به کشور خود آورده پادشاهی دادند. انگلیسی ندانستن این پادشاه سبب شد که حکومت انگلستان به دست وزیران حزب ویگ سپرده شود.

وقتی در اسپانیا بر سر تصرف تاج و تخت میان شاهزادگان ستیز درگرفت چارلز دوم پادشاه این کشور برای حاتمه دادن به اختلاف، فیلیپ پنجم از شاهزادگان فرانسوی را به اسپانیا آورد و به تخت شاهی نشاند. وی نخستین پادشاه بوربن اسپانیا بود.

ژان برنادوت سردودمان شاهان سوئدی یک مارشال ارتش انقلابی فرانسه بود که در سال ۱۸۱۰ به ولیعهدی و سپس پادشاهی آن کشورتعیین شد.

اعتنایی نداشتند و به اقتضای سیاست و مصلحت روز و کارآیی او نگاه می‌کردند؛ با علم به اینکه در صورت لزوم می‌توانند سلطانی را که به آن مقام رسانده‌اند (مانند مسعود غزنوی) به زیر کشند و پیوسته اختیار او را در دست سیاست مردان و وزیران خردمند ایرانی و کارگزاران ایشان نگاه دارند.

گفته شد که ترکان با زبان‌های بسیار محدود ایلی خود از اواخر قرن سوم و چهارم قبیله قبیله به ایران روی آوردند و ماندند و تخته قاپو شدند.

ترکان از آغاز دریافته بودند که برای ماندن در کشوری با سابقه‌ی چند هزار سال تمدن و فرهنگ و به ویژه زبان پر بار باید تابع زبان مردم آن کشور شوند، زیرا خود جزیی از کل آنند و زبان آن زبان سیاست و حکومت ایشان است و سلطنت به تدبیر و تمشیت بزرگان آن بسته است. بنابراین برای بقا و ادامه حکومت و حفظ قلمرو خود، زبان فارسی را، همچون زبان قومی، زبان خواند و نوشت و فرهنگ و ادب و زبان حیات سیاسی خود قرار دادند یا در اصل آن را پذیرفتند.

ترکان از یک طرف زبان و فرهنگ و ادب فارسی را پایگاه شخصیت حکومتی خود قرار دادند و شروع به ترویج آن کردند و از طرف دیگر برای نشر و گسترش هر چه بیشتر اسلام ـ به برکت نیروی معنوی اسلام و پشتیبانی و یاری ایرانیان ـ از هر سو دست به جهاد گشودند.

دکتر فاروق سومر می‌نویسد:

> گرایش انبوهی و عام ترکان از اواخر قرن سوم و چهارم هجری رحمتی بود که به یاری دنیای اسلام آمد.
>
> ترکان امپراتوری‌های **سلجوقی** و عثمانی را بنیان نهادند و سرزمین **آناتولی** را (در **آسیای صغیر**) موطنی برای ترکان قرار دادند. در این زمان جهان اسلام از لحاظ سیاسی به وضع بسیار وخیمی دچار شده بود. امپراتوری بیزانس از ضعف دستگاه خلافت استفاده کرده، با تقویت نیروهای خود در شرق و جنوب شرقی به متصرفات اسلامی هجوم برده تا موصل پیش رفته بودند.

درچنین زمانی که جهان اسلام مورد تهدید دنیای مسیحیت قرا گرفته بود قبول اسلام از طرف ترکان و شرکت آنان در جهاد، در جهت تقویت اسلام برای مسلمانان موجب تسلی و مایه امیدواری گشت که نتیجه‌ی آن شکست امپراتوری **روم** در جنگ **ملاذگرد** است و تسلیم **آناتولی** به ترکان بود.[۵]

دکتر فاروق سومر بدون در نظر گرفتن اسلام به عنوان نخستین انگیزه و بدون ذکر نقش تعیین کننده‌ی ایرانیان در جنگ ملاذگرد، پیروزی در این جنگ را تنها به نام ترکان تمام می‌کند. در حقیقت نخستین عامل پیروزی در این جنگ معنویت اسلام و نام اسلام بود، عامل دوم نیروی انسانی و سیاسی ایرانیان بود. زیرا سلطان **آلب ارسلان** دلاور پاک نهاد و مومن مجاهد به رای و مصلحت دید وزیر خردمند و حکیم خود **خواجه نظام‌الملک طوسی** کار می‌کرد و به نوشته‌ی ابن اثیر:

سلطان **آلب ارسلان** زیر فرمان پیشوا و فقیه خود ابونصر محمد بخاری (بخارایی) دست به کارهای جنگی می‌گشود. باز به نوشته‌ی ابن اثیر سربازگیری برای این جنگ نیز در محل صورت گرفت و همه‌ی آذربایجانی فارس و در مجموع اکثر لشکریان غیر **ترک** بودند. همچنین در آن نبرد مردان بزرگ ایرانی همچون **گوهر آیین** در عملیات جنگی نقش رهبری داشتند و کسی که «آرمانوس» یا «رومانوس» امپراتور **روم** را اسیر کرد ایرانی و به نوشته‌ی ابن اثیر دست پرورده و بنده‌ی «گوهر آیین» بود که او را به خواجه نظام‌الملک بخشیده بود.[۶]

۵. مقاله‌ی دکتر فاروق سومر، ترجمه‌ی دکتر ابوالفضل نبئی، مجله‌ی دنیای ترک، نقل در فصلنامه‌ی مطالعات تاریخی آستان قدس، ص ۲۴۷.
۶. ابن اثیر، کامل تاریخ ایران، از وقایع سال ۴۶۳.

آن سال که **طغرل** به یاری خلیفه القائم بامرالله آمد و بغداد را از تصرف «بساسیری» یاغی درآورد و به خلیفه واگذار کرد سال ۴۵۱ هجری بود نه سال ۴۶۳، یعنی سال جنگ ایران و روم در **ملاذگرد** که دکتر فاروق سومر نوشته است در آن موقع خلافت ضعیف شده بود. وانگهی ایشان توجه نداشتند که از بیش از ۲۰۰ سال پیش از این تاریخ، خلافت و خلفا ضعیف و آلت دست شده بودند. پیش از همه غلامان **ترک** بر آنها مسلط شدند و خلفا را یا مثل متوکل می‌کشتند، یا عزل و نصب می‌کردند.

خلفا از زمان **آل بویه** سال ۳۳۴ هجری به اسارت ایرانیان درآمدند. چنانکه آل بویه «متقی» خلیفه را به بغداد گرفته، در چشمانش میل کشیدند و قدرت را از دست او بیرون آوردند و بعد از او «مستکفی» خلیفه را به فرمان **عضدالدوله دیلمی** از تخت به زیر کشیدند و کور کردند. «مطیع» خلیفه را هم به کناره‌گیری از مقام خلافت واداشتند و «طایع» پسر خلیفه به دستور عضدالدوله دستگیر شد و عراق و بخشی بزرگ از عربستان تا هلال خضیب جزو متصرفات آل بویه در آمد. خلفا در دوران **غزنویان** و **سلجوقیان** هم وضعی بهتر از بردگان نداشتند. **طغرل** ترک تمامی در آمد «القائم بامرالله» خلیفه را مطابق سیاست گذشته ایرانیان قبضه کرد و برای او مستمری قرار داد. بعدها هم **ملکشاه سلجوقی** خودسرانه وارد حرم خلیفه می‌شد.

درواقع نه فقط در نیمه‌ی قرن پنجم یعنی زمان مورد بحث، بلکه از بیش از دویست سال پیش خلفا دیگر اسمی بیش نداشتند و آلت دست قدرت‌های حاکم در ایران بودند.

برخلاف نوشته‌ی دکتر فاروق سومر در این قرن‌ها، اسلام نه فقط ضعیف نشده بلکه در دو قاره‌ی آسیا و شمال آفریقا بسیار نیرومند شده بود. اسلام ایران در دوران آل بویه، غزنویان، سلجوقیان دوره به دوره در جهاد و پیشرفت و اعتلا بود. از مصر به مرکزیت خلفای فاطمی، در گستره‌ای شامل شمال افریقا و هلال خضیب در کار قدرت‌نمایی بود. ترکان در هر جا بودند رای و خردورزی بزرگان ایران را در سر، و قدرت ایشان را در آستین، و نیروهای توده‌ی عظیم ایرانی را به همراه داشتند حتی در فتح **آسیای صغیر**.

در جنگ ملاذگرد نیز چنانکه حواندیم ـ این نیروی ایرانیان مسلمان و تدبیر بزرگان ایرانی بود که به پادشاهی آلب **ارسلان روم** را شکست داد و امپراتور آن را ـ مانند همتایش والرین در زمان

شاپور اول ساسانی ـ به اسارت درآورد.

در جنگ‌های صلیبی ایرانیان نقش اول را به سرداری **صلاح‌الدین ایوبی** ایرانی کُردآرّانی تبار و نیروهای مردمی شیعه برعهده داشتند. چنانکه فداییان اسماعیلی، «کنراد» معروف به «مارکیِ صور» سردار فاتح صلیبی را در سال ۵۸۸ هجری برابر سال ۱۱۹۲ میلادی به ضرب کارد به قتل رساندند.[۷]

آقای دکتر سومر در مقاله‌ی مفصل خود **ترک** را برجسته می‌کند و از اسلام به عنوان نخستین انگیزه چیزی نمی‌گوید و از تأثیر نیروی فکری و سیاسی و رهبری ایرانیان و نیروهای انسانی ایشان در پیروزی در جنگ با رومیان یاد نمی‌کند.

بعد از آوردن این حاشیه در متن که تذکر آن الزامی بود بازگردیم به اصل مطلب.

پیش از همه **غزنویان** با دعوت بسیاری از شعرا و ادبا و سخنوران و دانشمندان و حکمای زمان، دربار خود را به صورت کانون ترویج و پرورش هر چه بیشتر زبان و فرهنگ و شعر و ادب و معارف فارسی درآوردند.

غزنویان در نتیجه سلطنت طولانی و آمیزش عمیق با زبان و فرهنگ ایرانی (جوامع فرهنگی دربار محمود غزنوی نمونه‌ای آشکار از تجلیل این فرهنگ مینوی بود) درواقع ایرانی شده بودند و به خصوص سیاست **سلطان محمود** در اقتباس روش‌های اداری و فرهنگی ایرانی، غزنویان را به کلی از مظاهر فرهنگی ترکان بدوی استپ‌ها دور ساخته بود.[۸]

در تاریخ بیهقی نکته‌ای جالب هست که نشان می‌دهد غزنویان خود را در آن تاریخ ایرانی و سلجوقیان را ترک می‌شمردند. در مجلس مشاوره **سلطان مسعود** ، **ابونصرمشکان** با کسب اجازه از مقام سلطنت اظهار داشت:

... زندگانی خداوند دراز باد!. این ترکان (**سلجوقی**) هرگز ما را دوست ندارند و بسیار

۷. حسن صباح، کریم کشاورز، صص ۱۸۰-۱۸۱، ابن‌سینا، ۱۳۴۸.

۸. دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، مجله‌ی آینده، شماره‌های سوم و چهارم، سال هفتم، ۱۳۶۰.

بار از محمود شنیدم که گفتی که این مقاربت با ما، ترکان از ضرورت می‌کنند و هرگاه دست یابند، هیچ ابقا و مجاملت نکنند.[9]

یکی از علل دینی پیروی ترکان از آرای خردمندان ایرانی این است که احادیث بسیاری از پیامبر (ص) در مقام والا و معنوی ایرانیان در کتب معتبر آمده است. یکی از این احادیث نبوی که در عالم اسلام و در میان اهل سنت معروف است چنین است:

لوکان العلم منوطاً بالثریا، لتناوله رجال من فارس = اگر دانش بر ستاره‌ی پروین آویخته باشد، مردان ایرانی آن را به دست خواهند آورد.[10]

زمخشری و شیخ طبرسی و دیگر محدثان، از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که هرگاه اسلام به خطر افتد، قومی از مسلمانان که ایرانیان باشند آن را از خطر نجات خواهند داد.[11]

یکی دیگر از علل دینی ترویج زبان فارسی به وسیله‌ی ترکان تعریف تقدس این زبان از قول پیامبر (ص) است که فرمود، «زبان فارسی و عربی زبان اهل بهشت باشد یعنی فارسی زبانی دینی و الهی است: لسان اهل الجنة العربیه و الفارسیة الدریه»[12] و توضیح داده‌اند که قول دریة صفة الفارسیة باشد مثل الفارسیة الفهلویة، و مقصود از فارسی دری فارسی ادبی کتابت و نوشتاری است نه فارسی گویش‌های محلی که پهلوی یا فهلویه است.

و باز از این علل، یکی هم آن که می دیدند ابوحنیفه، امام و پیشوای یکی از چهارفرقه بزرگ

۹. تاریخ ابوالفضل بیهقی، به کوشش فیاض، ص ۵۲۸، چاپ مشهد.
۱۰. محمود عمر زمخشری، تفسیر کشاف، جلد اول، ص ۶۴۶.
۱۱. ر.ک: به غلامرضا انصاف‌پور، روند نهضت‌های ملی و اسلامی، صص ۱۰۹ به بعد.
۱۲. اللولو المرصوع فیماقیل ... ص ۶۲. چاپ مصر، ترجمه‌ی دکتر غلامحسین مرزآبادی در کتاب، چهره‌ی آذرآبادگان در آینه‌ی تاریخ ایران، به نقل از کتاب زبان فارسی در ایران، ص ۳۷۸ و لغت‌نامه دهخدا، زیر لغت دری، ص ۵۴۶.

تسنن خواندن نماز و عبادت را به زبان فارسی مثل عربی جایز می داند.[۱۳]

پس از یورش **مغول** ، اوجگیری شکوه و فره زبان فارسی مرهون خورشید مقامانی همچون **سعدی** ، **مولوی** ، **حافظ** ، **جامی** بود که سخنان آسمانی و درخشان خود را به زبان فارسی سروده‌اند. بزرگانی همچون **شمس تبریزی** نیز از این زبان پاسداری کرده‌اند چنانکه شمس تبریزی هنگام اقامت در شام وقتی دید بعضی به زبان عربی کتابت می‌کنند ـ چنانکه در مقالات او آمده ـ خطاب به آنها گفته:

و زبان پارسی را چه شده است؟ بدین لطیفی و خوبی
و آن معانی و لطایف که در پارسی آمده، در تازی نیامده است
زهی قرآن ناطق پارسی، زهی وحی ناطق پاک.[۱۴]

از علل دیگر ترویج زبان فارسی توسط ترکان نیاز ملی آنان بود که دیگر ایرانی شده بودند. وانگهی آنان به تبلیغاتی نیاز داشتند تا بزرگان و توده‌ی مردم ایران را هواخواه ایشان کنند. و علاوه بر این آرزو داشتند نام و زندگی ایشان به وسیله‌ی این زبان فراگیر و گرانمایه در تاریخ باقی بماند.

یکی دیگر از علل طبیعی ترویج زبان فارسی به وسیله‌ی ترکان، کارآیی فرهنگی و ادبی و حکمتی و علمی این زبان است که سبب اندیشه‌زایی و آسانی تعقل است،و این خود عامل پیشرفت‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی در شرایط مساعد خواهد شد. و در همین زمینه باید به روانی زبان فارسی اشاره کرد، به ویژه آنکه واژگان زاینده و ترکیب پذیر آن برای بیان تمامی مفاهیم و اندیشه‌ها و علوم و فنون کارآمد است.

ترکان **سلجوقی** که زبان بدوی و محدود ایلی‌شان برای تفهیم و تفاهم در جوامع مدنی بزرگ کارآیی نداشت مانند ماهی جویبار به دریای بزرگ ملت ایران راه یافتند و ایرانی شدند. آنان

۱۳. گلد زیهر، درس‌هایی درباره اسلام، ترجمه‌ی دکتر علی نقی منزوی، ص ۱۰۱.
۱۴. مقالات شمس، حعفر مدرس صادقی، ص ۴۵ و ص ۳۰.

اگرچه زبان فارسی را حاکم کرده گسترش می‌دادند اما به علت عادت و عدم آشنایی با امر آموزش، تا نسل‌ها بعد قادر به آموختن سواد و خواندن و نوشتن نشدند.

در کتاب راحة‌الصدور راوندی می‌خوانیم که سلطان **طغرل سوم** را در سال **۵۶۶** هجری «هوس خط آموختن بر سر می‌افتد». یعنی بعد از یک صد و پنجاه سال سلطنت **آل سلجوق** در ایران (یا بر قسمت‌هایی از ایران) او در ششمین سال سلطنت خود شروع به آموختن خط و سواد کرد.»[۱۵]

طبق سند معتبر دیگر که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی انجمن علمی پترزبورگ محفوظ است کاتب از قول **سنجر** به خلیفه‌ی عباسی المسترشد نوشته که «معلوم است که ما خواندن و نبشتن ندانیم».[۱۶]

البته بعضی را عقیده بر این است که **سلجوقیان** پس از چند نسل آنقدر ایرانی شده بودند که ترکی را فراموش کردند، چنانکه سنجر اصلاً ترکی نمی‌دانسته است.»[۱۷]

به همین دلیل است که مورخین و تاریخ‌شناسان نوشته‌اند سلجوقیان کمترین اثر ترکی از زبان ترکی در ایران نگذاشتند.

سلاجقه عراق به پرورش شعرا و تشویق آنان شهرت دارند، شاعران و نویسندگانی بزرگ در دربارهای آن سلسله به سر برده‌اند. برخی از سلاطین سلجوقی خود نیز به فنون ادب آشنا بودند و طغرل (۵۷۳ـ ۵۹۰ هـ) آخرین سلاجقه ایران و کیقباد یکی از سلاجقه **روم** و بسیاری دیگر ازافراد این خاندان ذوق و دلباختگی و علاقه شدید نسبت به شعر پارسی از خود نشان می‌دادند. چنانکه آثار شعری آنان را از حیث زیبایی و بلاغت می‌توان در ردیف اشعار اساتید قرارداد، و خواهیم گفت که زبان دری (فارسی) به وسیله‌ی حکومت‌های تابع **آل سلجوق** و دولت‌های موتلف آنان

۱۵. سلیمان راوندی، راحة‌الصدور آیة‌السرور، ص ۴۳.

۱۶. عباس اقبال آشتیانی، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۳۰۱-۳۱۸.

۱۷. از افادات استاد سعید نفیسی، امرداد ۱۳۳۹. نقل از دکتر جمال‌الدین فقیه درکتاب آتورپاتکان ـ آذربایجان و نهضت ادبی ایران، نقل در کتاب، ص ۳۰۰.

در آذربایجان (بالای آذری پهلوی) انتشار بیشتری یافت.[18]

***

سلجوقیان و **خوارزمشاهیان** زبان فارسی را تا بخش‌های وسیعی در درون سرزمین **چین** برده رواج دادند.

سعدی در گلستان آورده:

به **کاشغر** (امروزه این منطقه را به زبان چینی سین کیانگ می‌نامند) در امدم. پسری دیدم و زادگاهم پرسید. گفتم: **شیراز** . گفت: «از سخنان سعدی چه داری؟ که غالب اشعار در این سرزمین پارسی است.[19]

ابن بطوطه در سیاحت‌نامه خود نوشته: «در **چین** قایق رانان چینی در خلیج پارو می‌زدند و این شعر سعدی را می‌خواندند:

«تا دل به مهرت داده‌ایم، در بحر غم افتاده‌ایم»
«چون در نماز استاده‌ایم، گویی به محراب اندری»[20]

مغول و **تیموریان** زبان فارسی را در شرق در سراسر **هند** نیز برده حاکم کردند. چنانکه دامنه‌ی آن به داخل سرزمین‌های **مالزی و اندونزی** کشیده شد و سلاجقه **آسیای صغیر** و بعداً ترکان عثمانی این زبان را در غرب تا **بوسنی و هرزه‌گوین** برده رواج دادند. **خواجه حافظ فرماید :**

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

یا

۱۸. دکتر جمال الدین فقیه، همان، به نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، صص ۲۹۴ تا ۳۰۰.
۱۹. سعدی، گلستان، رستم علی‌یف، ص ۳۲۳، چاپ مسکو.
۲۰. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، ص ۶۷۶.

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌خوانند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

و می‌بینیم که زبان پارسی در آسیای صغیر چنان بالیده و گسترش یافته که **قونیه** کانون مهرآسای شعر و ادب و فرهنگ فارسی می‌شود و شاعر عارف خورشید مقامی چون **مولوی** از آن‌جا، نور به عالم اسلام و آفاق می‌دهد.

همچنین در همین دوران می‌بینیم شاعران نامدار و بزرگی مانند **شرف‌الدین تفلیسی** ، **صدرالدین قونوی** ، **کریم آقسرایی** ، **قطب‌الدین شیرازی** ، **سعیدالدین فرقانی** ، **بدیع‌انگوریه‌ای** ، **حکیم محمود انگوریه‌ای** و بسیار دیگر چون **قاضی‌زاده اردبیلی** ، **مولانا فخر خلخالی** ، **ملاواقف خلخالی** ، **محمدرضا پاشای تبریزی** ، **حکیم ابوطالب تبریزی** و دیگران در آسیای صغیر در عالم اسلام به سرودن اشعار فارسی مشهورند. به نوشته‌ی بهار و براون در این دوران زبان پارسی در سراسر خاک عثمانی زبان علمی و ادبی بود و امتیاز و برتری خود را بر زبان‌های عربی و ترکی ثابت و روشن می‌کرد.[۲۱]

آنچه علامه‌ی قزوینی و حاج سید نصرالله تقوی در مقدمه‌ی مرزبان‌نامه درباره‌ی تاریخ تطور نثر این کتاب از گویش پهلوی طبری قرن چهارم به زبان فارسی دری در سنه‌ی **۵۹۸** هجری نوشته‌اند نشانه‌ی رواج زبان فارسی در **آسیای صغیر** در میان مردم و دربار است و محمدبن غازی از اهل **ملطیه** (شهری در آسیای صغیر) در عهد سلطنت **سلیمان شاه بن قلج ارسلان** از ملوک سلجوقیه روم مرزبان نامه را (از پهلوی طبری) به فارسی اصلاح و انشاء نمود.[۲۲]

استانلی لین پول می‌نویسد:

سلاجقه آسیای صغیر که از سال ۴۷۰ هجری یعنی عهد **سلطان سلیمان اول** تا زمان **علاءالدین کیقباد ثانی** سال ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده‌اند، وسیله‌ی رواج زبان و

۲۱. ملک‌الشعرای بهار، سبک‌شناسی، جلد ۳، ص ۲۵۱. ادوارد براون، تاریخ ادبیات، کتاب دوم، ص ۲۳۸.

۲۲. مقدمه علامه قزوینی و حاج نصرالله تقوی بر مرزبان نامه، چاپ لیدن.

ادب پارسی در **قونیه** و سایر شهرهای آسیای صغیر بودند.[۲۳]

تشویق سلاطین سلجوقی آسیای صغیر از شعرا و گویندگان پارسی زبان چند علت داشت:

اول، چون سلاطین آسیای صغیر در ابتدای امر در دربار **غزنویان** و **سلجوقیان** ایران پرورش یافته بودند و در محیطی فارس زبان که شعر و ادب فارسی نقل مجالس و محافل اجتماعی آن بود زندگی می‌کرده‌اند از این جهت در ترویج شعر و ادب فارسی و تشویق و ترغیب شعرا و گویندگان فارسی زبان همت گماشتند و وسایل زندگی و رفاه حال آنان را به خوبی تأمین می‌نمودند.

دوم، سلاجقه آسیای صغیر چون از حیث نَسَب و اجداد منتسب به دربار ایران بودند و با زبان و ادبیات پارسی مأنوس شده بودند لذا تمدن و ادبیات ایران را جزو آیین و رسوم پادشاهی و مایه‌ی افتخار خود می‌دانستند و حتی بعضی آنان هم خود به پارسی شعر می‌گفتند.

سوم، سلاطین سلجوقی **آسیای صغیر**، وزرای دانشمند و شاعر پرور و ادیب نوازی داشتند. سبک نثر فارسی در این دوران در کشور عثمانی و سلاجقه درست مطابق ایران پیشرفت می‌کرده است، چنانکه تاریخ ابن بی‌بی در قرن هفتم یعنی زمان سلاجقه و تاریخ هشت بهشت در قرن نهم یعنی زمان آل عثمان موید این گفتار است.

چهارم، مکاتبات سیاسی بین سلاطین سلاجقه و آل عثمان با کشورهای همسایه به فارسی بود. بدین جهت هر یک منشیانی زبردست در دربار خود داشتند و در سراسر خاک عثمانی زبان علم و ادب زبان پارسی بود.»[۲۴]

پنجم، شعر و شاعری و نویسندگی عمومیت یافته و منحصر به طبقه‌ای خاص نشده بود.

ششم، در آن دوران سلاطین متعدد از سلسله‌های مختلف در ایران و ممالک همجوار

۲۳. استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه‌ی عباس اقبال، جلد ۱، ص ۱۳۷.

۲۴. ملک‌الشعرای بهار، جلد سوم، صص ۲۵۱ تا ۳۰۰. ادوارد براون، کتاب دوم، ص ۲۳۸.

زمامدار بوده‌اند، و هر یک برای کسب شهرت و افتخار در تشویق شعرا و نویسندگان بر یکدیگر سبقت می‌جستند و وجود شاعران و نویسندگان فاضل را در دستگاه خود مایه‌ی افتخار می‌شمردند.»[۲۵]

***

دربار فخرالدین بهرام شاه و جانشینان او که در **ارزنجان** و **لارنده** سلطنت می‌کردند ملجاء شعرا بود. **نظامی** گنجوی کتاب مخزن‌الاسرار را به نام **بهرام شاه** کرد و به حضورش فرستاد، و درمدحش اشعاری سرود که در تاریخ ابن بی‌بی آمده است.[۲۶]

علاءالدین **کیقباد ثانی** که از بزرگ‌ترین پادشاهان دودمان سلجوقی آسیای صغیر بود و در زمان او ممالک آسیای صغیر به منتهای اعتلا رسید **بهاءالدین ولد** پدر **مولوی** را از **لارنده** به **قونیه** آورد، و بسیاری از شعرا و فضلا به دربار او پناه می‌بردند.»[۲۷]

در دربار او شعرا و عرفایی مانند محمد جلال‌الدین مولوی، **فخرالدین عراقی** ، **ابراهیم محمد تفلیسی** ، **صدرالدین قونوی** ، **کریم آقسرایی** ، **قطب‌الدین شیرازی** ، **سعیدالدین‌فرغانی** ، **شیخ عبدالله شبستری** ، **قاضی زاده اردبیلی** ، **مولانا فخر خلخالی** ، **ملا واقف خلخالی** ، **محمدرضاپاشای تبریزی** ، **حکیم ابوطالب تبریزی** وبسیاری دیگرمقام داشتند، و همگی اینان از بزرگان شعر و ادب پارسی بودند.»[۲۸]

بیشتر پادشاهان سلجوقی **آسیای صغیر** و بیشتر پادشاهان عثمانی که طبع شعر داشتند مثل **علاءالدین کیقباد** ، **سلطان بایزید ایلدرم** ، **سلطان سلیم** و **سلطان سلیمان قانونی** ، به فارسی شعر می‌گفتند و سلطان بایزید ایلدرم و امیر **تیمور لنگ** (۸۰۴ ﻫ-) به فارسی با یکدیگر نامه‌نگاری می‌کردند. نامه‌نگاری‌های **شاه اسماعیل** صفوی و سلطان سلیم و دیگر پادشاهان این

۲۵. دکتر رضا خسروشاهی، شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر، صص ۵۵ تا ۵۹.

۲۶. ابن بی‌بی، مختصر تاریخ سلاجقه، صص ۲۱ و ۲۲.

۲۷. دکتر رضا خسروشاهی، شعر و ادب پارسی در آسیای صغیر، صص ۱۷، ۱۸، ۱۹.

۲۸. همان، صص ۲۰ و ۲۱.

سوی و آن سوی نیز به فارسی بود و شعرایی که این‌جا و آن‌جا دیوان اشعار خود را تقدیم این پادشاهان کرده‌اند ایشان را به فارسی مدح گفته‌اند.»[۲۹]

ترکان شمال و غرب **چین** که با لشکریان **مغول** و سپاهیان **تیمور** به ایران آمده و تخته قاپو شده بودند ایران را کشور خود می‌دانستند. این ترکان می‌خواستند کشور ایران را با آن تاریخ و فرهنگ عظیم و مردمانی ممتاز برای خود حفظ کنند و از سلطه‌ی سلاطین عثمانی ایرانی مآب و پارسی‌گوی برکنار دارند از این رو همه با هم متحد شده، در حصن حصین مذهب شیعه و ولایت علی‌بن ابی‌طالب (ع) پناه گرفتند، یعنی همان کاری را کردند که پادشاهان آل بویه در هفتصد سال پیش از ایشان در مقابل عرب و خلافت عباسی بدان دست زدند و در نتیجه بغداد را هم به تصرف درآوردند.

این عشایر **ترک** که پس از ۲۵۰ سال جنگ همراه مغولان و **تیموریان** ، **قراقویونلوها** و **آق‌قویونلوها** هنوز از اسب پیاده نشده و سلاح از کف ننهاده و خوی سلحشوری را در شهرنشینی و روستانشینی از دست نداده بودند پس از آنکه به مذهب شیعه گرویدند خود را شرعاً پاسدار مرز و بوم ایران می‌دانستند. آنان در این زمان رهبری می‌جستند که طبعاً پیدا شد. او شاه اسماعیل صفوی بود که هم نسب منتسب به پیامبر (ص) داشت و هم منزلت فرزندی **شیخ صفی‌الدین اردبیلی** را، وانگهی آرمان تجدید عظمت گذشته ایران را در سر می‌پرورید. او با چنین ویژگی‌هایی مقتدا و پیشوای این عشایر **ترک** شد.

طرفه آنکه **شاه اسماعیل** فارس، به اقتضای سیاست و برای جلب هر چه بیشتر قلوب ترکان جنگجوی **مغول** نژاد و آلتایی و هم برای تفهیم احساسات و پیام خود به آنها، به زبان ترکی خطایی شعر می‌سرود، در حالی که در آن سوی سلاطین ترک نژاد عثمانی به فارسی می‌نوشتند و می‌خواندند و شعر فارسی می‌سرودند. از جمله **سلطان سلیم** دشمن شاه اسماعیل به زبان پارسی شعر می‌گفت و پیغام‌های خود را از شاهنامه با اشعار **فردوسی** برای شاه ایران می‌فرستاد.

۲۹. برای آگاهی کافی رجوع کنید به کتاب شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده‌ی دهم هجری، تألیف دکتر رضا خسروشاهی. از انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.

اگر بخواهیم درباره‌ی تاریخ و چگونگی رواج زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران به وسیله‌ی سلاطین مغول و **تیموری** در **هندوستان** سخن بگوییم بی‌گمان دامنه‌ی آن کمتر از بخش مربوط به رواج شعر و ادب و فرهنگ فارسی در **آسیای صغیر** نخواهد بود اما چنین کاری در این جا ضروری به نظر نمی‌آید. چه کیفیت آن را از آنچه گفته شد می‌توان قیاس کرد.

بخش نهم

نور ز خورشید خواه

چشمِ دل باز کن که جان بینی   آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری   همه آفاق گلستان بینی

هاتف اصفهانی

فرهنگ ایرانی با روح عرفانی مینوی‌اش موهبتی است الهی که در زبان فارسی به ودیعه گذاشته شده است. پیام‌های نورانی خداوندان علم و حکمت و عرفان و شعر و ادب همانند **فردوسی** ، **ناصرخسرو** ، **نظامی** ، **سنایی** ، **عطار** ، **مولوی** ، **سعدی** ، **حافظ** ، **جامی** به قوم و ملیت خاصی محدود نمی‌شود بلکه برای کل بشریت است. از این رو در همه‌ی ادوار تاریخ شاعران و حکمای بسیاری می‌بینیم که برای نشر فرهنگ و اندیشه مینوی و روح عرفانی ایرانی به سرزمین‌های **هند** و **آسیای صغیر** رهسپار می‌شوند و با آثار و اشعار خود نورافشانی می‌کنند.

به همین دلیل است که می‌بینیم، حتی در موزه توپ قاپوی **اسلامبول** ترکیه کتاب‌ها و آثار ادبا و حکما و شعرای بزرگ ایران به عنوان میراث فرهنگی **ترک** در معرض دید جهانیان قرار داده شده است.

در حدود چهارصد و پنجاه سال پیش «سه تن از محققان و حافظ پژوهان ترک اهل عثمانی

قدیم (که بسی گسترده‌تر از ترکیه فعلی بوده) سه شرح ارزنده به ترکی بر شعر حافظ نوشته‌اند. یکی سروری مصطفی بن شعبان (۹۶۹.ق) و یکی دیگر شمعی (م. در حدود ۱۰۰۰ ق.) و سومی سودی بسنوی (م. حدود ۱۰۰۶ ق.) سودی اهل بسنه یا به تلفظ امروز بسنی است که از یوگسلاوی مستقل شده و در گذشته جزو امپراتوری عثمانی بود. سودی به زبان ترکی و عربی و فارسی تسلط داشته و از آثار او شرح مثنوی، شرحِ گلستان و بوستان **سعدی** و شرح دیوان **حافظ** در چهار جلد باقی مانده است.[۱]

رواج آثار درخشان ادبا و حکما و شعرای ایران از **بوسنی** اروپا تا **بنگاله** و **هندوستان** و **چین** غربی و بالای **سیحون** به گفته‌ی محققان خارجی از جمله بارتلد: «حاکی از برتری غِنای معنوی ادبیات فارسی است که کاملاً به چشم می‌خورد.»[۲]

به همین دلیل است که آذربایجان از دیرباز تا به امروز همواره پیشقراول دفاع از مام وطن و ارزش‌های معنوی ایران بوده است و مردان بزرگ آن با نوشتن کتاب‌ها و سرودن اشعار در هر زمان، از زبان و ادب و فرهنگ فارسی پاسداری کرده‌اند و روح ایرانی را با بیان حقایق زنده نگهداشته‌اند.

همچنین علمای دینی آذربایجان مانند مقدس اردبیلی‌ها و شهید ثقةالاسلام‌ها و ممقانی‌ها و علامه طباطبایی تبریزی‌ها، در مقاطع حساس تاریخی مشعل مذهب تشیع را فروزان نگهداشته‌اند.

بازگشت ایرانی به وحدت بزرگ تاریخی خویش

با وحدت بخشیدن به زبان مادر

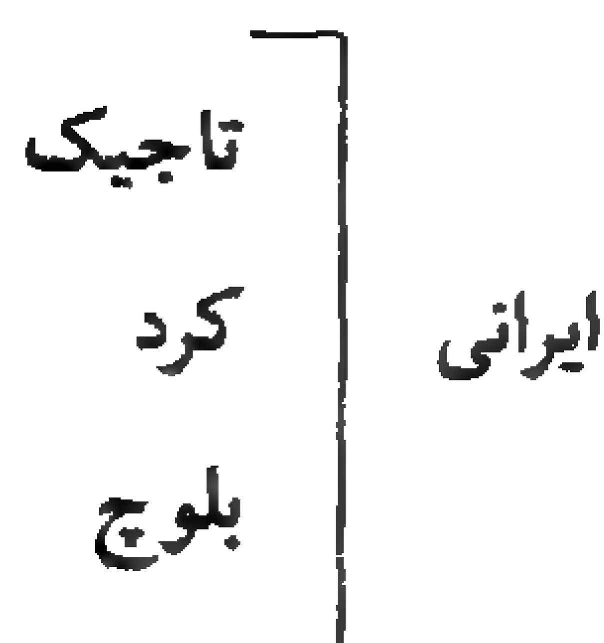
در قلمرو منطقه ـ وحدت جغرافیایی، وحدت دینی، وحدت فرهنگی و تاریخی ـ عامل وحدت ملی است.

مطالب زیر به خاطر اهمیت آن از کتاب ایران و ایرانی [۳] نقل می‌شود. دایرةالمعارف بریتانیکا

۱. بهاءالدین خرمشاهی، حافظ، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲. بارتلد، فرهنگ و تمدن مسلمانان، ترجمه‌ی علی اکبر دیانت، ص ۱۲۸، چاپ تبریز.

چاپ سال ۱۸۹۲ ـ اقوام ایرانی را به شکل زیر جلو نام ایرانی در سه تیره تاجیک و کرد و بلوچ درآکولاد آورده و چگونگی همبستگی و وحدت آنان را در مرزهای جغرافیای فرهنگی و طبیعی تعریف می‌کند.



هنری فیلد در کتاب مردم شناسی ایران با استناد به نتایج پژوهش ده‌ها مردم‌شناس و نژادشناس دیگر و با نقل نمودار اکولاد بالا از دایرةالمعارف بریتانیا سال ۱۸۹۲، ایرانی را در مرزهای یگانه‌ی ایران بزرگ به سه تیره تاجیک و کرد و بلوچ تقسیم کرده که خلاصه‌ی آن چنین است:

ایرانیان عصر حاضر که به خوش سیمایی معروف‌اند، قیافه منظم و صورت کشیده بیضی و ابروان مشخص مشکی و چشمان سیاه غزالی دارند و در سراسر شرق پراکنده‌اند نه تنها در شهرهای ایران بلکه در شهرهای ماوراءالنهر و کشورهای تحت تسلط ازبک‌ها به نام **تاجیک** سکونت دارند (مثل مناطق **سمرقند** و **بخارا** (غیر از تاجیکستان). نام تاجیک نه فقط درباره‌ی جمعیت مشرق خراسان و سیستان و هرات در افغانستان به کار می‌رود، بلکه این نام در سواحل **سیحون** و فراسوی آن به هر کس که خون ایرانی دارد اطلاق می‌شود. تاجیک‌ها حتی در ترکستان چین هم وجود دارند.

ایرانیانی که **تاجیک** نامیده می‌شوند سراسر فلات ایران را تا سند در تصرف دارند. حتی در **توران** و قسمت غربی آسیای مرکزی هستند. در روسیه و سیبری کلنی‌هایی تشکیل داده‌اند. تاجیک نیز امروز به همه فارسی زبانان افغانستان اطلاق می‌شود.

→۳. غلامرضا انصاف‌پور، کتاب ایران و ایرانی، صص ۳۵ به بعد، انتشارات زوار.

تاجیک‌ها در مشرق در خطی از استرآباد به یرد و کرمان زندگی می‌کنند و همچنین در افغانستان و شمال غربی بلوچستان و ترکستان (چین؟) و **خوارزم** و ترکستان شوروی (و کشور تاجیکستان فعلی) تا پامیر وجود دارند. پلوس‌ها، سارت‌ها و آذربایجانی‌های **قفقاز** شبیه تاجیک‌ها هستند.

هنری فیلد همچنین در کتاب مردم‌شناسی ایران (صفحه‌ی ۷۳۸) می‌نویسد:

تاجیک‌ها ایرانیان حقیقی هستند. اقوام نزدیک به آنها عبارتند از افغان‌ها، **کردها**، بلوچ‌ها، هایکان‌ها و مردم‌شناسی دیگر پریچارد در صفحه‌ی ۱۷۱ کتاب خود همین نظر را بیان می‌کند. دوخانیکف (صفحه‌ی ۷۷) می‌نویسد: «کلمه تاجیک به همه کسانی که در سواحل **جیحون** و اطراف آن خون ایرانی دارند اطلاق می‌شود». «بیلو» در (صفحه‌ی ۱۰۹) می‌نویسد: «تاجیک‌های افغانستان نماینده‌ی ایرانیان باستانی ساکن کشورند.»

هنری فیلد (صفحه‌ی ۷۱۳) و دینکر (صفحه‌ی ۵۰۵) و ریپلی (صفحه‌ی ۴۴۲) و دانیلورستون (صفحه‌ی ۱۰ تا ۲۸) می‌نویسند:

> آذربایجانی‌ها تا **قفقاز** مخلوطی از ایرانیان خالص با عناصر **ترکمن** هستند که تحت ملیت ایرانی شناخته و طبقه‌بندی شده‌اند. ایرانی‌ها در قرن هفدهم (در اواسط **صفویه**) نیز دو میلیون نفر آذربایجانی را داخل قفقاز کردند. آذربایجانی‌ها به کشاورزی، گلکاری، حشم‌داری اشتغال دارند. مردمانی هستند قوی، نسبتاً بلند قد، دارای موی مشکی و چشم سیاه و خصوصیات جسمانی دیگر ایرانیان را دارند و چنانکه گفته شد آذربایجانی‌ها شبیه تاجیک‌ها هستند.[۴]

نژاد ایرانی

کنت گوبینو فیلسوف جامعه‌شناس و سیاستمدار فرانسوی در سال ۱۸۵۵ در کتاب سه سال در

۴. هنری فیلد، مردم‌شناسی ایران، ترجمه‌ی دکتر عبدالله فریار، صص ۷۴۵ تا ۷۴۹، چاپ ابن سینا، ۱۳۴۳.

ایران صفحه‌ی ۳ می‌نویسد: «اشتباه نشود. من نمی‌گویم اقوام ایرانی از اقوام بسیار ترکیب شده، زیرا این نژاد هرگز با نژاد دیگر ترکیب نمی‌گردد، بلکه همواره شخصیت خود را حفظ می‌کند.»

مازندرانی‌ها، گیلانی‌ها، تالش‌ها

به نوشته‌ی هنری فیلد (صفحه‌ی ۸۰۲)، دوخانیکف (صفحه‌ی ۵۹ و ۶۳): «مازندرانی‌ها از نوع خالص ایرانی هستند. اندازه سر مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها یکی است. از حیث گویش و خصوصیات فرق زیاد با هم ندارند.» فریز گوید: «گیلانی‌ها قوی، خوش فرم، خوشگل هستند و رنگ مازندرانی‌ها به روشنی پوست گیلانی‌ها نیست. لرد کرزن (جلد ۱، صفحه‌ی ۳۶۴) می‌نویسد: «مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها و تالش‌ها از اولاد **مادی‌ها** هستند و به لهجه‌ی پارسی سخن می‌گویند». همچنین هنری فیلد (صفحه‌ی ۷۷۶) و دیگران مانند دینکر (صفحه‌ی ۵۰۵) و باچماکف (صفحه‌ی ۲۱) و دانیلورستون (صفحه‌ی ۱۰ تا ۲۸) می‌نویسند: «تالش‌ها در ناحیه‌ی دریای خزر زندگی می‌کنند و به یکی از گویش‌های فارسی با هم سخن می‌گویند» دینکر گوید: «تالش‌ها نام بعضی عجمی‌ها در ساحل دریای خزر است» و باچماکف می‌نویسد: «تالش‌ها در **قفقاز** (هم) هستند و به زبان هند و ایرانی سخن می‌گویند».

کُردها

هانری فیلد در (صفحه‌ی ۷۲۷) کتاب مردم شناسی ایران می‌نویسد: کردها از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی هستند». ریپلی هم در (صفحه‌ی ۴۵۲ و ۴۲۳) کتاب خود نیز همین عقیده را دارد. هانری فیلد همچنین در (صفحه‌ی ۷۲۷) می‌نویسد: نام کُرد در **یونانی** و لاتینی با «گرد GORD» یا «کرد CORD» شروع می‌شود.»

پریچارد محقق مردم شناس در (صفحه‌ی۱۷۱) کتاب خود می‌نویسد: «کردها از نژاد ایرانی هستند و از اقوام ایرانی شناخته شده‌اند.»

راولینسون در جلد دوم کتاب خود (صفحه‌ی ۳۰۷) می‌نویسد:

کردها و **لرها** از حیث خصوصیات جسمانی خیلی شبیه مادی‌ها هستند» و هانری فیلد در (صفحه‌ی ۷۸۹ و ۷۹۱) از قول دانیلو می‌نویسد: «زمانی کردها ساکن مازندران بودند. کردهای **کردستان** و کرمانشاه باید جزو ایرانیان به شمار آیند زیرا در زبان و شکل سر به هم شباهت دارند و کردهای ترکیه هم از حیث زبان و خصوصیات جسمانی ایرانی شناخته شده‌اند.

پولاک ایران شناس آلمانی در (صفحه‌ی ۲۴) کتاب خود می‌نویسد: «کردها با لهجه‌یی که از شعب زبان ایرانی است با هم سخن می‌گویند. کردها مباهات می‌کنند که نژادشان به ساسانیان می‌رسد.»

زبان و نژاد کرد و بختیاری

لرد کرزن (به نقل از کتاب تاریخ بختیاری صفحه‌ی ۳۹۹) می‌نویسد: «زبان **لرها** و بختیاری‌ها که شبیه زبان فارسی است چندان تفاوت با زبان کردها ندارند».

محققین اطمینان دارند که اقوام **کرد** و لر و **بختیاری** همگی بازماندگان واقعی **آرین‌ها** یا ایرانیان هستند.» و کرزن از قول راولینسن گوید: «زبان بختیاری‌ها زبان فرس قدیم است که شبیه زبان پهلوی در زمان ساسانیان است». باز لرد کرزن می‌افزاید: «همین قدر باید دانست که بختیاری‌ها از آرین‌های قدیم هستند.»

لُرها

هانری فیلد در (صفحه‌ی ۷۹۹) کتاب مردم‌شناسی ایران در تایید راولینسون (جلد ۲، صفحه‌ی ۳۰۷) می‌نویسد: «کردها و لرها از حیث خصوصیات جسمانی شبیه **ماد** ی باستانی هستند.»

هوسی مردم‌شناس دیگر می‌نویسد: «لرها مثل کردها زیرا آریان‌های ایران نام برده شده‌اند.»

لرد کرزن (در جلد دوم کتاب خود صفحه‌ی ۲۶۹ و ۲۷۱) می‌نویسد: «اصل و نسب لرها به همان گروه نژادی کردها تعلق دارد و گویش آنها فارسی است و با کردها چندان فرق ندارند.

محققین و نویسندگان تاریخ، لرها را از بقایای نژاد آریان یا ایرانی می‌دانند. همچنین است نظر لیارد، وست ساکویل، کوپر، هانری رنه و دیگر تاریخ‌شناسان در این باره.

بلوچ‌ها و افغان‌ها

همان‌طور که آمد، دایرةالمعارف بریتانیکای سال ۱۸۹۲ اقوام ایرانی را به سه تیره تاجیک و کرد و بلوچ تقسیم کرده است و هنری فیلد نیز در کتاب مردم‌شناسی ایران (صفحه‌ی ۷۳۲) می‌نویسد: «بلوچ‌ها که آریایی هستند زبان‌شان شبیه پهلوی و فارسی باستانی است.» و در ادامه از قول نژاد شناسانی مثل ریپلی (صفحه‌ی ۴۴۲ و ۴۵۲) و اوجفالوی (صفحه‌ی ۴۴) و از قول فین (صفحه‌ی ۳۲ و ۲۳) و پریچارد (صفحه‌ی ۱۷۱) و دوخانیکف و مردم شناسان دیگر آورده است که بلوچ‌ها و افغان‌ها آریایی هستند» و همچنین (در صفحه‌ی ۷۳۰) از قول دوخانیکف می‌نویسد: «در بین بلوچ‌ها و بختیاری‌ها شباهت وجود دارد و بختیاری‌ها هم از شعب لرها هستند.» به نوشته هنری فیلد (صفحه‌ی ۷۲۳) نژادشناسان مانند: «ریپلی، اوجفالوی، فین متفق‌القول‌اند که افغانی‌ها ایرانی و یکی از عناصر جمعیت ایران هستند» سپس به نقل از دانیلون اضافه می‌کند: «افغان‌ها زمانی ساکن نواحی کوهستانی مازندران بودند.[5]

آذربایجان سرِ ایران

آنچه تحت عنوان «نور ز خورشید خواه» دراین بخش آمده است برای آن است که تا شاید این قلم نارسا بتواند اندکی از عظمت کشوری را بیان کند که چون خورشید هزاران سال در تاریخ جهان درخشیده است.

به خاطر چنین عظمتی است که آذربایجان ـ که سر ایران شناخته شده ـ از آغاز تاریخ رسالت پاسداری از این خورشید تاریخ را برعهده گرفت به گفته‌ی دیاکونف در تاریخ ماد

۵. نگاه کنید به کتاب ایران و ایرانی، تألیف و ترجمه‌ی غلامرضا انصاف‌پور. در آن‌جا مآخذ مطالب فوق از صفحه‌ی ۲۹ تا ۴۰ و ۳۹۱ تا ۴۰۰ نقل شده است.

مادی‌ها (آذربایجانی‌ها) به اتفاق پارسیان (در ۲۵۰۰ سال پیش) معتمدترین جنگاوران شمرده می‌شدند و در جنگ‌ها نیروهای مسلح امپراتوری **هخامنشی** را تشکیل می‌دادند.[۶]

نیز به گفته‌ی دروویل:

> آذربایجان طی تاریخ کهن ایران، اغلب میدان جنگ بوده، از این روی مردم آن جنگجوتر از دیگر مردمان ایران‌اند. آذربایجان هر بار به هنگام جنگ به تنهایی گاه برابر تمامی دیگر مناطق امپراتوری ایران لشکر بسیج می‌کند. واحدهای نظامی ارتش ایران را غالباً آذربایجانی‌ها تشکیل می‌دهند. **تبریز** ، **ارومیه** ، **خوی** ، **مراغه** ، **مرند** ، **ایروان** **نخجوان** ، **اهر** ، **اردبیل** ، **میانه** مهم‌ترین شهرهای استان آذربایجان است.[۷]

نوشته‌اند که کودکان آذربایجان به تقلید بزرگتران‌شان هنوز به یاد شکست ایران از روس‌ها نیز این آواز را به خاطر دارند و با تأسف می‌خوانند:

کوشک بالا بام، آرازَه باخار   آرازَن سویی، دیدم دن آخار

یعنی

کوشک بالای بام ما، به سوی ارس می‌نگرد

آب رود ارس، همیشه از دیدگان ما جاری است

ایرانی در هر لباس که باشد یا با هر لهجه‌ای که گفت و گو کند یا هر مذهبی که داشته باشد یا حتی نداشته باشد با تمامی خصلت‌هایش ایرانی است به قول مولوی:

همه مهمان خوان تواند   لیک این بنده هست مهمان‌تر

ایرانیان همه ایرانی هستند ولی آذربایجانی‌ها از همه ایرانی‌ترند. من باب مثل آذربایجانیان گرچه حدود سیصد سال است که زبان‌شان از آذری به ترکی بدل شده و فعلاً ترکی متداول

۶. دیاکونف، تاریخ ماد، ص ۵۴۱.

۷. دروویل، سرهنگ گاسپار، ۱۸۱۲، سفرنامه ترجمه‌ی جواد محیی، صص ۱۱ و ۱۲.

زبان‌شان است ولی موضوع شگفتی‌آور این است که آذربایجانی همچنان ایرانی فکر می‌کند و فارسی می‌خواند و فارسی می‌نویسد. چون خود آذربایجانیان بیش از هر کس زبان ترکی را جامه‌ای عاریه‌ای می‌دانند که حوادث روزگار بر تن آسیب دیده این استان باستانی و تاریخی پوشانیده است به همین علت آذربایجانیان هم مثل مازندرانی‌ها و لرها که روی عادت، اینان هم به ترکی سخن می‌گویند ولی با عشق و علاقه فارسی را زبان کتابت و زبان علم و فرهنگ خود می‌دانند.[۸]

به انگیزه همین عظمت پر معنی شخصیت ایرانی است که **خاقانی شروانی** از دیدن بازمانده‌ی سر به آسمان کشیده ایوان شکسته مدائن **(طاق کسری)** آن قصیده دردناک را می‌سراید و برای همین معنویت عرفانی و مهر انسانی ایرانی است که **نظامی** گنجوی، ایران را قلب دنیا و از همه‌ی دنیا بهتر و بالاتر می‌داند:

همه عالم تن است و ایران دل   نیست گوینده زین قیاس خجل»

چون که ایران دل زمین باشد   دل ز تن به بود یقین باشد.»

به همین سبب است که صدها و هزاران ادیب و شاعر و حکیم و نویسنده و عارف و سیاستمدار آذربایجانی و قفقازی از دیرباز با نوشتن و سرودن به زبان فارسی از فرهنگ و ادب و عرفان انسان ساز ایرانی پاسداری کرده‌اند.

چنانکه از جمله **شمس تبریزی** این سیمرغ قاف آذربایجان در زبان فارسی نور خورشید و مهر معنویات انسان ساز می‌بیند. در مقالات او آمده هنگامی که در شام بوده به کسانی که به عربی می‌نوشتند گفته:

و زبان پارسی را چه شده است؟ بدین لطیفی و خوبی
آن معانی و لطایف که در پارسی آمده، در تازی نیامده است
زهی قرآن پارسی، زهی وحی ناطق پاک[۹]

۸. ناصح ناطق، زبان آذربایجان و وحدت ملی، صص ۲۵ و ۲۶ و ۵۸.

به همین سبب بعدها جامی عارف بزرگ ربانی با توجه به نقش معنوی و مهرآفرین زبان فارسی در تأیید شمس تبریزی درباره‌ی مثنوی معنوی به مثابه‌ی قرآن ناطق گوید:

«مثنوی معنوی مولوی هست قرآن به زبان پهلوی»

شعرای دیگر مانند اقبال لاهوری از مثنوی مولوی چنین تعریف‌هایی به دست داده‌اند و بالاخره شهریار هم مثل شمس تبریزی، مثنوی را وحی ناطق پاک دانسته و گوید:

«هم به آن قرآن که آن را پاره سی است مثنوی قرآن شعر فارسی است.»

۹. مقالات شمس، جعفر مدرس صادقی، ص ۴۵ و ص ۳۰.

بخش دهم

آذربایجان مهد فرهنگ و شعر و ادب پارسی

همان‌طور که نوشته‌اند آذربایجان همیشه سر ایران و ایران تن آذربایجان بوده است. از آن‌جا که نه سر بدون تن و نه تن بدون سر تواند زیست، ایران همیشه آذربایجان و آذربایجان همیشه ایران بوده است.

آذربایجان از آغاز، از زمان **مادی‌ها** در برابر هجوم‌های **آشوری‌ها** و **سکاها** ، در دوره‌ی **هخامنشیان** در جنگ با لیدیه و سکاها و یونانیان، در دوران **اشکانیان** و **ساسانیان** در برابر هجوم‌های رومیان، ایستادگی کرد و در دوران بعد از اسلام به یاری ابومسلم و طاهر حسین برخاسته یا در وجود **بابک‌ها** و **آذین‌ها** با اعراب جنگید، در **ملاذگرد** با رومیان رزم‌آزمایی کرد و **«رومانوس»** امپراتور روم را به اسارت گرفت، در دوران **صفویان** [illegible] **جاریان** نیز بارها با عثمانی‌ها و **روس‌ها** جنگید [illegible] در انقلاب مشروطه بزرگ‌ترین جانبازی‌ها را [illegible]ستان داد تا مشروطه را در تهران مستقر ساخت و در این **هشت** سال جنگ [illegible] اخیر هم با دیگر برادران هموطن مسابقه‌ی قهرمانی و جانبازی داد.

آذربایجان [illegible] سر ایران است که در قلمرو وحدت جغرافیایی، وحدت تاریخی، وحدت دینی، [illegible] و وحدت آداب [illegible] سنن و آیین‌های ایرانی که عوامل وحدت [illegible] طی چند هزار سال در پاسداری ازمام وطن مقام نخست را به خود اختصاص داده است.

یکی دیگر از عوامل وحدت ملی آذربایجان با تن و پیکر خود، وحدت چند هزار ساله زبانی است که میان مردم آن استان و دیگر استان‌های وطن وجود داشته است. این وحدت زبانی از آغاز، از دوران **مادها** و در تمامی دوران باستان از **هخامنشیان** و **اشکانیان** و **ساسانیان** گرفته تا دوران بعد از اسلام تا قرن ۱۱ و ۱۲ هجری ادامه یافت. در تمام این چند هزار سال همه‌ی مردم آذربایجان به آذری (فارسی پهلوی) سخن می‌گفتند. زبان اهل قلم و مدرسه و ارباب معارف و زبان رسمی و مکاتبات اداری همیشه فارسی بوده و حتی در این چند قرن اخیر هم که ترکی معمول شده، باز زبان فارسی دری رسمیت داشته و دارد.

چون زبان آذربایجانیان از آغاز فارسی بوده، در دوران بعد از اسلام که زبان پارسی دوباره به کتابت درآمد، شُعرا و ادبا و نویسندگان آن استان مانند دیگر ادیبان هموطن به پارسی دری می‌نوشتند و شعر می‌سرودند.

اولین کسی که بعد از اسلام به فارسی شعر گفته از آذربایجان بوده است. این شاعر عرب بود و محمد بعیث نام داشت، والی متوکل خلیفه عباسی در **مرند** بود. این شاعر عرب پارسی‌سرای، در پایان قرن دوم هجری تحت تأثیر زبان و فرهنگ و تحت تأثیر شخصیت معنوی و فضایل مردم آذربایجان، عربی سرایی را ترک گفت و شروع به سرودن شعر پارسی کرد. او به طرفداری از ایرانیان بر ضد خلیفه قیام کرد و همراه **بابک** خرمی با اعراب جنگید. اشعار فارسی **محمد بعیث** معروف است و شرح آن در تواریخ از جمله تاریخ طبری ذیل وقایع سال ۲۲۰ و ۲۳۵ آمده است.

نام شاعران و حکما و نویسندگان و عرفای بزرگ و بلند آوازه‌ای که در دوران بعد از اسلام از آذربایجان برخاسته‌اند در [illegible] ها ثبت است. شمار این بزرگان چنان بسیار است که به نظر می‌رسد [illegible] شعرا و نویسندگان و عرفای خراسان هم بیش [illegible] باشد.

وجود این همه ادی[illegible] شاعر و حکیم و عارف درآذربایجان که باسلاح معنوی زبان پارسی برای نوشتن و سرودن ظهور کرده اند [illegible] می[illegible] زبان، زبان مادری همه مردم آذربایجان بوده و عشق به فرهنگ و ادب و معارف مینوی فارسی در روح و فکر مرد[illegible] آذ[illegible] بایجان ازدیرباز به طور عمیق ریشه دوانده است.

نامدارترین شاعران و بعضی از نویسندگان

مهد شعر و ادب پارسی

از میان اینان باید از **خاقانی شروانی** ، **فلکی شروانی** ، **جمال‌الدین خلیل شروانی** ، **ذوالفقار شروانی** ، **قوامی گنجه‌ایی** ، **نظامی گنجوی** ، **مهستی گنجوی** ، **شهاب‌الدین‌سهروردی** ، **ابوالعلای گنجوی** ، **مجیر بیلقانی** ، **رشیدالدین فضل‌الله همدانی**، **ظهیرالدین فارابی** ، **سلمان ساوجی** ، **کمال خجندی** (هر چهار شخص اخیر یا از تبریز برخاسته ساکن آن شهر بوده‌اند)، **قطران تبریزی** ، **اوحدی مراغه‌ای** ، **عبدالقادر مراغه‌ای** ، **محمد خلف تبریزی** صاحب فرهنگ برهان قاطع، **صائب تبریزی** ، عرفایی چون **شمس تبریزی** ، **محمد مغربی تبریزی** ، **قاسم انوار تبریزی** ، **شیخ محمود شبستری** و شاعرانی دیگر مانند **عصار** و **معاذ** و صدها شاعر و نویسنده دیگر همچون **میرزا جعفر قراچه‌داغی** ، **طالب اف** ، **میرزا آقای تبریزی** ، **زین‌العابدین مراغه‌ای** ، **رشدیه** ، **میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی** ، **ابوالقاسم آزاد مراغه‌یی** که مثل کسروی در حذف لغات غیرایرانی از خط و زبان فارسی پافشاری داشت می‌توان نام برد و برای شناخت امثال ایشان باید به تذکره‌ها، از جمله تذکره‌ی شعرای آذربایجان تالیف محمد دیهیم، کتاب‌های تذکره تحفه سامی، تذکره نصرآبادی، کتاب نزهةالمجالس و کتاب دانشمندان آذربایجان و کتاب سرایندگان شعر فارسی در **قفقاز** مراجعه کرد.

از آن‌جا که آذربایجان و **قفقاز** مهد شعر و ادب و فرهنگ فارسی بوده و زبان فارسی در آن سامان رواج و عمومیت داشته است ده‌ها شاعر بزرگ و معروف در قرن‌های ۸ و ۹ هجری از آذربایجان به آسیای صغیر روانه می‌شوند، شاعرانی همچون **شرف‌الدین تفلیسی** ، **قطب‌الدین شیرازی** ، **سعیدالدین فرقانی** ، **کریم آق سرایی** ، **بدیع انگوریه‌ای** ، **حکیم محمود انگوریه‌ای** ، **قاضی‌زاده اردبیلی** ، **مولانا فخر خلخالی** ، **ملاواقف خلخالی** ، **محمدرضا پاشای تبریزی** ، **حکیم ابوطالب تبریزی** و پس از آنهم که **بهاءالدین ولد** و جلال‌الدین محمد **مولوی** به قونیه آمدند، بسیاری دیگر از پی ایشان روان شدند، مانند **فخرالدین عراقی** ، **ابراهیم محمد تفلیسی** ، **صدرالدین قونوی** و دیگران که همگی به نوشته‌ی ملک‌الشعرای بهار و ادوارد براون در سرودن اشعار فارسی در عالم اسلام مشهور شدند.[1]

برای آنکه دامنه و عمق رواج زبان فارسی در نیمه‌ی دوم قرن دهم هجری در آذربایجان روشن‌تر شود نام عده‌ای از شاعران پیشه‌ور و طبقه‌ی متوسط مردم تبریز را از تحفه‌ی سامی تألیف سال ۹۶۸ هجری زمان سلطنت شاه طهماسب نقل می‌کنیم:

مولانا مانی شیرازی، شغل برزگر، مدفون در سرخاب تبریز؛ عزیز، شغل طباخ؛ میرزا محمد امین زرگر؛ خواجهِ فانی تبریزی از محتشمان شهر تبریز؛ مولانا جانبی، تبریزی گلکار؛ مولا ناقوسی تبریزی بنّا؛ نوری تبریزی سقا و عسل فروش؛ نامی تبریزی قوسی؛ فردی تبریزی شغل علاقه‌بند؛ حاصلی تبریزی ابریشم فروش؛ گلشن شبستری ساکن تبریز، شغل به وکالت و نیابت قضات مشغول؛ فصیحی تبریزی، شغل تکمه‌بند؛ خرامی تبریزی (عامی)؛ حقیری تبریزی؛ صیرفی کور، شغل صراف؛ رفیعی تبریزی، شغل مطربی؛ نازکی تبریزی، شغل تاجدوزی؛ غزالی ابهری؛ میلی تبریزی، شغل استاد تکلتو (نمد زیر زین) دوز؛ خیری تبریزی (عامی)؛ متینی تبریزی؛ یاری تبریزی (عامی)؛ زلالی تبریزی (عامی)؛ نباتی تبریزی، شغل نقاش و لاژوردشور، مولانا محسنی اردبیلی (عامی)؛ مولانا خاتمی تبریزی، شغل کتابفروش؛ فتحی تبریزی، شغل مشک فروش؛ مولانا معروف (می‌گویند غلام بوده)؛ وفایی اردبیلی؛ فردی تبریزی، شغل نامعلوم؛ مولانا محمود تبریزی، شغل تکمه بافی و علاقه‌بندی؛ مولانا واصلی تبریزی، شغل ابریشم فروش؛ مولانا عرفی تبریزی؛ مولانا خواجه فدایی تبریزی از محتشمین تبریز؛ مولانا رمالی تبریزی، شغل رمال؛ مولانا رحمن تبریزی، (عامی)؛ مولانا ظریفی تبریزی، شغل خرده‌فروش؛ مولانا آگهی تبریزی، شغل سوزنگر؛ مولانا صفایی تبریزی، شغل کاغذفروش؛ مولانا ذهنی تبریزی، سیراب‌فروش؛ مولانا محمود مشکی تبریزی (شغل ننوشته)؛ مولانا شکیبی تبریزی، شغل زرکشی؛ علاء بیک مُشکی تبریزی، شغل مشک فروش.[۲]

←۱. ملک‌الشعرای بهار، سبک‌شناسی، جلد ۳، ص ۲۵۱؛ ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، کتاب دوم، ص ۱۳۷.

در کتاب تحفه‌ی سامی افزون بر شاعران آذربایجان نام شاعران سراسر ایران از **سمرقند** و کابل و هرات تا **قفقاز** آمده است. از اخبار این کتاب معلوم می‌شود که در نیمه‌ی دوم قرن دهم و نیمه‌ی اول قرن یازدهم هجری همه‌ی مردم **تبریز** به فارسی سخن می‌گفتند. از شرح حال شاعران و روابط آنان در گروه‌های شغلی گوناگون با یکدیگر و با مردم برمی‌آید که هیچ اثری از ترک و ترک زبان در شهر تبریز نیست و حتی نامی از یک شاعر ترک هم برده نمی‌شود. از جمله در ذکر وقایع در مقدمه‌ی تذکره‌ی تحفه‌ی سامی ضمن شرح حال سوسنی شاعر می‌خوانیم:

> پس از شعرای تبریز با **سوسنی** شاعر به دکان آرایشگری می‌روند و در تاقچه دکان آرایشگر نسخه‌ای از دیوان **کمال خجندی** را مشاهده می‌کنند که استاد آرایشگر برای مطالعه در ساعات فراغت خود آن‌جا گذاشته بود. همچنین در کتاب تذکره‌ی تحفه سامی شرح حال ده‌ها نفر از صنعتگران و پیشه‌وران را می‌خوانیم که از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌مند بودند و شعر هم می‌گفتند. از جمله شرح حال‌هایی از بسملی کله‌پز، کلیمی پینه‌دوز، استاد محمد قفل‌گر و دیگران در آن کتاب آمده است.[3]

بعد از کتاب تذکره‌ی تحفه‌ی سامی، کتاب بزرگ ۶۰۰ صفحه‌ای تذکره‌ی نصرآبادی سندی دیگر است که روشن می‌کند که آذربایجان همچون خراسان مهد فرهنگ و شعر و ادب فارسی بوده است و آذربایجانیان تا قرن ۱۱ و نیمه‌ی اول قرن ۱۲ هجری به زبان فارسی گفت و گو می‌کردند. کتاب تذکره‌ی نصرآبادی تألیف نیمه دوم قرن ۱۱ هجری مشتمل بر معرفی و شرح حال و نمونه آثار هزار شاعر فارسی سرای از **هندوستان** و آسیای میانه و افغانستان و **قفقاز** تا مرزهای غربی ایران است که در این‌جا فقط به گروهی از شاعران آذربایجانی که همگی در

←۲. سام میرزا صفوی، تذکره تحفه سامی، تصحیح و مقدمه رکن‌الدین همایونفرخ، صص ۱۴۳ تا ۳۳۶.
۳. همان، مقدمه، ص ۶.

نیمه‌ی دوم قرن ۱۱ هجری به فارسی شعر می‌سرودند اشاره می‌کنیم:

مرتضی قلی‌خان سلطان شاملو، سلطان علی بیک شاملو، کیخسرو خان گرجی، حسن خان شاملو، اغورلوخان بیگلربیگی، نجف قلی‌خان زنگنه، مرتضی قلی‌خان شاملو، محمد مومن بیک شاملو، مهدی قلی بیک قرچقای، علیقلی خان حسن خان شاملو، شاهوردی بیک قورچی باشی، زینل بیک گرجستانی، بداق بیک شاملو، لطفعلی بیک افشار، احمد خان بیک افشار، ولی قلی بیک شاملو، اغورلو بیک امام قلی‌خان، سلطان علی بیک چرکس، صادق بیک افشار، لطفعلی بیک چرکس، فضل علی بیک گرجستانی، سلطان قلی بیک اتراک، ادهم بیک ترکمان، علی‌خان بیک گرجی، میرزا جعفر بیک، میرزا محمد رضا سارو خواجه، حسین بیک تبریزی، میرزا صالح تبریزی، حسین چلبی تبریزی، میرزا قاسم تبریزی، قاسم خان تبریزی، میرزا عرب تبریزی، میرزا شفیع تبریزی، میرزا معصوم تبریزی، میرزا مقیم جوهری تبریزی، میرزا اسماعیل خان تبریزی، میرزا کافی اردبیلی، مولانا رجبعلی تبریزی، مولانا میرزاشیروانی، چلبی بیک تبریزی، ملاقلی خلخالی، ملاحیدر اردبیلی، مولانا اتراک، میرزا محمد مجذوب تبریزی، ملامومن ایمان تبریزی، مولانا علیرضا تبریزی، میر سید علی تبریزی، محمد حسین بیک معلوم تبریزی، کاظما تبریزی، حاجی مظفر علی رضا بیک تبریزی و کسان دیگر. اینان تازه شعرای آذربایجانی مقیم آن استان در قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲ هجری بودند. البته در این دوران شاعران بسیاری از آذربایجان به آسیای صغیر یا به هندوستان مهاجرت کرده و فرهنگ و شعر و ادب فارسی را به آن سرزمین‌ها برده رواج داده‌اند.[۴]

از آذربایجان افزون بر صدها شاعر حکیم و سخنسرای بزرگ و عالم، صدها دانشمند

۴. تذکره‌ی نصرآبادی، تألیف محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، به تصحیح د. دستگردی.

خردمند و اهل قلم نیز برخاسته‌اند که برای آشنایی با نام و شرح حال هر یک از ایشان باید به تذکره‌ها و کتب تاریخی مراجعه کرد. شمار ایشان هم مثل شاعران و سخنسرایان آذربایجان بسیار است. از جمله این کتب کتاب دانشمندان آذربایجان تالیف محمدعلی تربیت است که مولف آن نام و شرح حال دانشمندان را به ترتیب الفبا در بیش از چهارصد صفحه آورده است.

درواقع کتاب دانشمندان آذربایجان تألیف محمد علی تربیت بعد از کتاب بزرگ چهارجلدی تذکره‌ی شعرای آذربایجان تالیف محمد دیهیم به روشنی نشان می‌دهدکه آذربایجان مهد فرهنگ و شعر و ادب پارسی بوده است.

نامدارترین شاعران و سخنسرایان قفقاز

درباره‌ی شاعران و سخنسرایان قفقاز دو کتاب مهم در دست داریم، یکی نزهةالمجالس تألیف جمال خلیل شروانی و دیگری سرایندگان شعر فارسی در **قفقاز** تألیف عزیز دولت‌آبادی.

نزهةالمجالس در نیمه‌ی اول قرن هفتم در **شروان** خاستگاه شاعر بلند پایه، **خاقانی** شروانی، تألیف شده سروده‌های فراوانی از شاعران سراسر ایران بزرگ و دو سوی **ارس** ، به ویژه شاعران قفقاز را دربر دارد.

نزهةالمجالس دربر دارنده ۴۱۳۹ رباعی از حدود ۳۰۰ شاعر سده‌های پنجم و ششم است که برای نزهت (رامش و خوشی وقت) مجلس **شروان شاه** در ۱۷ باب تنظیم شده است. این کتاب آینه اجتماع شروان در قرن هفتم است. مجموعه‌ای است از شعرهای مردم‌پسند آن روزگار، که نقل مجالس و مایه‌ی نزهت بزم‌ها بوده است. به همین دلیل است که مولف اثر خود را به گزیده‌ی رباعی‌ها اختصاص داده است. زیرا رباعی مردمی‌ترین و همگانی‌ترین نوع شعر در ایران بوده و ناب‌ترین نمونه تجلی فرهنگ و اندیشه ایرانی است. این کتاب را آقای دکتر محمد امین ریاحی تصحیح کرده و بر آن توضیحات و مقدمه نوشته‌اند.

سروده‌های شاعران نزهةالمجالس آینه‌ی محیط آن روزگار است. مولف از **گنجه** ۲۴ شاعر، از شروان ۱۸ شاعر، از **بیلقان** ۵ شاعر، از **تفلیس** ۵ شاعر، از **باکو** یک شاعر، از **دربند** یک شاعر، و از **مراغه** ۷ شاعر، از **تبریز** ۵ شاعر، **ابهر** ۳ شاعر، و از **خوی** و **زنجان** و **اهر** و بعضی شهرهای دیگر

این استان هر کدام یک شاعر ذکر کرده است.

از نزهةالمجالس برمی‌آید که شغل همه‌ی شاعران مداحی نبوده و بسیاری از ایشان از جمله شاعران قرن هفتم **شروان** به کار و پیشه اشتغال داشتند و به حرفه‌ی خود مشهور بودند. مثل حمال سقا، حسین سقا، سعد لحافی (لحافدوز)، جمال عصفوری (گنجشک فروش)، زکی اکّاف (پالاندوز)، موفق سراج، مجدالدین جاندار (محافظ و پاسبان)، شهاب دفتر خوان و کاغذی، فخر نقاش، عزیز کحال (چشم پزشک) و بسیاری دیگر.

و چنین می‌نماید که شمار زنان شاعر قفقاز از سایر نواحی ایران بیشتر بوده است و این می‌تواند نشانه‌ای از شکفتگی فرهنگی و اجتماعی آن سامان باشد. اگر از **مهستی گنجه‌ای** و **رضیه گنجه‌ای** بگذریم، می‌بینیم که زنان شاعر به نام پدر خود نامیده می‌شدند مثل: دختر سالار، دخترستی، دختر سجستانیه، دختر حکیم و...

همزمان با روزگار درخشش سخنسرایان بزرگ ایران در خراسان بزرگ و پیرامون دورود **سیحون** و **جیحون** ، در شمال غرب ایران، در سرزمین‌های سبز و خرم اطراف رودهای کُر (کورش) و **ارس** نیز سخنسرایان بزرگ دیگری برخاستند.

خاقانی در یکی از نامه‌های خود درباره‌ی شکفتگی فرهنگی در اطراف رود کُر چنین نوشته است: «... کهتر (یعنی خاقانی) روزی به مبالغت ثنای مفرط می‌راند درباب نهر کُر که بر سایر انهار **قندهار** و قیروان و میان خانه ایران و توران به منافع رسانیدن شرف دارد و صد هزار دریای هنر و فضیلت و صفا و طریقت از اشخاص اصفیا و روسا بر شط آن رود (کُر) توان یافت» (صفحه‌ی ۱۴۳، منشآت).

در تایید مورد بالا همین بس که **نظامی گنجوی** ، **مجیر بیلقانی** ، **فلکی شروانی** ، **ابوالعلای گنجوی** ، **حبیش تفلیسی** و خود خاقانی از جمله‌ی آن «صد هزار دریای هنر و فضیلت» بودند.

نخستین شاهان شروان در دوره‌ی اسلامی از سده‌ی دوم در آن دیار به فرمانروایی رسیدند، و با اینکه نژاد تازی داشتند رفته رفته تحت تأثیر فرهنگ بومی، خلق و خوی ایرانی گرفتند. اوج استقلال شروان شاهان و اعتلای فرهنگ ایرانی در **قفقاز** و آذربایجان در سده‌های ششم و هفتم هجری بود و پادشاهان آن خاندان در آن قرون تنها فرمانروایان ایرانی هستند که مثل سلجوقیان

روم نام‌های ایرانی کیانی داشتند مثل فریبرز، منوچهر، افریدون، فرخزاد، کیکاووس، کیقباد، هوشنگ و غیره....[5] آثار شاعران آن روزگاران، آکنده از سمبل‌ها و شخصیت‌های نمونه‌ی ایرانی است. در دیوان‌های **خاقانی** ، **مجیر بیلقانی** ، **فلکی شروانی** مضمون‌ها و مثل‌ها و نام‌های ایرانی موج می‌زند. احساس پر سوز و گداز وطن دوستی ایرانی خاقانی را در قصیده‌ی **ایوان مداین** در حد اعلا می‌بینیم. نکته‌ی مهم‌تر اینکه در دیوان خاقانی همه جا از نامداران ایرانی روزگار کهن به عزت و احترام یاد شده است.

همچنین است **نظامی** که موضوع بیشتر داستان‌های خود را از ایران کهن گرفته است. خسرو و شیرین، هفت پیکر (داستان‌های بهرام گور)، شرفنامه، داستان دارا و اسکندر).

نظامی در داستان لیلی و مجنون هم اگرچه موضوع ایرانی نیست، اما در دیباچه‌ی آن از زبان **شروان شاه** اخستان پسر منوچهر فرمانروای ایرانی تبار چنین می‌گوید:

«دانی که من آن سخن شناسم — که ابیاتِ نو از کهن شناسم»
«ترکی صفت وفای ما نیست — ترکانه سخن، سزای ما نیست»
«آن کز نسب بزرگ زاید — او را سخنِ بزرگ باید»

نظامی از عشق وطن تمامی دنیا و روی زمین را به تن تشبیه می‌کند و ایران عزیزش را دل آن و حتی این دل را بهتر از همه‌ی عالم می‌خواند:

«همه عالم تن است و ایران دل — نیست گوینده زین قیاس خجل»
«چونکه ایران دل زمین باشد — دل ز تن به بود یقین باشد»

به همین علل است که تمامی محققان روس از جمله میخائیل کاپوستین یکی از ایران‌شناسان روس در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۸۸ در روزنامه «سووتسکایا کولتورا» (فرهنگ شوروی) نوشت که نظامی گنجوی یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و چکامه‌سرایان سده‌های میانه و از بالندگی‌های ادبیات فارسی است و هیچ نسبتی به ترکان و زبان ترکی ندارد. زیرا که مردم زادگاهش در آن روزگار همگی پارسی زبان بودند.»[6]

۵. ازمقدمه دکترامین ریاحی بر نزهت المجالس. ص ۱۷.

آقای دکتر امین ریاحی در مقدمه‌ی کتاب نزهة‌المجالس می‌نویسد: «گفتیم که سرزمین اران (قفقاز) یکی از کانون‌های اصلی فرهنگ ایرانی بود پس شگفت نیست که شعر فارسی این همه در آن سامان رواج و گسترش داشته، و این همه شاعران بزرگ از آن دیار برخاسته‌اند.

شعر و ادب پارسی صرفنظر از زیبایی ذوقی و ادبی، پشتوانه‌ی زبان و اندیشه و فرهنگ ما است و از نظر تحقیق در زندگی گذشته‌ی ملت ایران، در دیوان‌های شاعران بیش از هر متن و موضوع دیگر، مواد و مطالب سودمند به دست می‌دهد.

فهرست نام شاعران قفقاز و اران و گاه نام بعض شاعران این سوی ارس (آذربایجان) ـ منهای نام و شماره ترتیب دیگر همتایان‌شان در سایر مناطق ایران ـ که در نزهه‌المجالس آمده چنین است:

۱۱ـ ابوالفضل تبریزی. ۱۲ـ ابوالقاسم از شاعران اران. ۱۳ـ قاضی ابوالمجد قاضی شروان معاصر شاعر جمال خلیل شروانی مولف. ۱۵ـ اثیر اخسیکتی از قصیده‌سرایان معروف قرن ششم در شمال غرب ایران و از اقران خاقانی و مجیر و اشهری و مداح اتابکان آذربایجان. زادگاه وی اخسیکت فرغانه بود که از هجوم غزان ترک و بیداد و قتل و غارت آنها به شمال غربی ایران روی آور شده بود. ۱۶ـ اثیرالدین عبدالله اومانی مداح اتابکان آذربایجان. ۱۹ـ اختیاری از شاعران اران. ۲۰ـ ادیب ابوبکر شروانی. ۲۱ـ اسدی توسی سراینده گرشاسب‌نامه و مولف لغت فرس که در اواسط قرن پنجم در شمال غرب ایران می‌زیست. او گرشاسب‌نامه را در ۴۵۸ هجری به نام امیر ابودلف نخجوان (ممدوح قطران تبریزی) سروده است. اسدی در مناظره‌ها منوچهر بن شاور گنجه و آنی را می‌ستاید. اسدی نیز از آشوب خراسان بدان دیار آمده پناه گرفته ماندگار شده بود. ۲۵ـ اسماعیل فارسی از معاصران مولف که از فارس به شروان آمده بود. ۲۶ـ اشهری نیشابوری از سرایندگان بزرگ در پایان عمر به تبریز آمده در ۶۰۶ هجری در

←۶. مقدمه‌ی تاریخ ادبیات ایران، تألیف برتلس، ترجمه‌ی سیروس ایزدی، ص ۳۱.

گذشته و در مقبرةالشعرای سرخاب در کنار خاقانی به خاک سپرده شد. ۲۷ـ اطلسی از شاعران اران و شروان. ۳۲ـ بخاری شروانی معاصر مولف نزهةالمجالس. ۳۳ـ بدر تفلیسی. ۳۴ـ بدرالدین داود تفلیسی. ۳۵ـ بدرالدین محمود تفلیسی. ۳۶ـ بدیع بیلقانی. ۳۹ـ برهان گنجه‌ای از شاعران بزرگ زمان و از صوفیان. ۴۰ـ بهاء شروانی. ۴۱ـ بهاء لاغری شروانی. ۴۴ـ پسر خطیب گنجه‌ای، پور خطیب و شوهر مهستی گنجه‌ای. ۴۵ـ پسر سله گنجه‌ای. ۴۶ـ پسر قاضی دربند(ی) از معاصران مولف. ۴۸ـ تاج‌الدین اشنوی. ۴۹ـ تاج خلاطی، تاج‌الدین خلاطی از مردم شهر باستانی اخلاط واقع بر کرانه‌ی غربی دریاچه‌ی وان. ۵۲ـ تاج صالح از شاعران اران. ۵۵ـ تفلیسی شروانی. ۵۷ـ جلالی از شاعران اران. ۵۹ـ جمال خویی. ۶۵ـ جمال سقا از معاصران مولف. ۶۶ـ جمال خلیل شروانی مولف کتاب نزهةالمجالس. ۶۷ـ جمال حاجی شروانی. ۶۸ـ جمال عصفوری از شاعران اران معاصر مولف. ۶۹ـ جمال عمر از شاعران اران. ۷۰ـ جمال گنجه‌ای. ۷۳ـ جهانگشته از شاعران اران. ۷۴ـ حدیثی از شاعران اران. ۷۵ـ شیخ حسین سقا از صوفیان معاصر مولف. ۷۶ـ حسین هزار مرد از شاعران اران. ۷۸ـ حمید تبریزی. ۷۹ـ حمید شروانی. ۸۰ـ حمید گنجه‌ای از شاعران نسبتاً مهم گنجه، پدرش رشید هم شاعر بود. ۸۱ـ خاقانی شروانی شاعر بلند آوازه و استاد شعر و ادب و فرهنگ ایرانی. ۸۹ـ دختر خطیب گنجه. ۹۰ـ دختر سالار که بی‌گمان در شمار چند تن از بزرگ‌ترین زنان شاعر ایران است. ۹۱ـ دختر ستی. ۹۳ـ رشید بیلقانی. ۹۴ـ رشید شروانی. ۹۷ـ رشید گنجه‌ای. ۹۹ـ رضی گنجه‌ای. ۱۰۱ـ بانو رضیه گنجه‌ای. ۱۰۲ـ رفیع بکرایی ابهری. ۱۰۴ـ رکن خویی. ۱۰۶ـ زاهد تبریزی. ۱۰۷ـ زکی اکاف از مردم شروان و اران. ۱۰۸ـ زکی مراغه‌یی. ۱۱۰ـ شجاسی مدفون در مقبرةالشعرای تبریز. ۱۱۵ـ سعد گنجه‌ای. ۱۱۷ـ سعد لحافی یا سعد لحیانی. ۱۱۸ـ سعید شروانی. ۱۳۶ـ سیف تفلیسی. ۱۳۸ـ شرف صالح بیلقانی که بعد از مجیر مهم‌ترین شاعر بیلقان است. ۱۴۰ـ شرف مراغی. ۱۴۲ـ شروان شاه علاءالدین فریبرز. ۱۴۳ـ شمس اسعد گنجه‌ای که بعد از نظامی و مهستی بزرگ‌ترین شاعر

گنجه است. ۱۴۴ـ شمس اقطع بیلقانی. ۱۴۵ـ شمس الیاس گنجه‌ای از شاعران مهم معاصر جمال خلیل شروانی مولف نزهةالمجالس. ۱۴۷ـ شمس اهری. ۱۴۸ـ شمس تبریزی که شخص دیگری غیر از خداوندگار مولوی است. ۱۵۰ـ شمس عمر گنجه‌ای. ۱۵۶ـ شهاب سهروردی. ۱۵۷ـ شهاب کاغذی شروانی. ۱۵۸ـ شهاب گنجه‌ای. ۱۶۳ـ صاین مراغی. ۱۶۷ـ صدر زنگانی. ۱۷۰ـ صفی بیلقانی. ۱۷۲ـ صفی شروانی. ۱۷۵ـ ظهیر خونجی (خونج شهری میان مراغه و زنجان). ۱۷۸ـ ظهیر فارابی بلخی مقیم آذربایجان مدفون در مقبرةالشعرای تبریز. ۱۷۹ـ ظهیرالدین مراغه‌ای. ۱۸۳ـ عبدالعزیز گنجه‌ای. ۱۸۶ـ عثمان مراغه‌ای. ۱۸۷ـ عزّ ابوالبقا از شاعران عصر و دیار مولف نزهةالمجالس ۱۹۰ـ عز شروانی که او را از اقران خاقانی شمرده‌اند. ۱۹۱ـ عزیز شروانی. ۱۹۵ـ عزیز کحال از شاعران اران و شروان. ۲۰۶ـ عماد شروانی. ۲۱۱ـ عیانی گنجه‌ای. ۲۱۳ـ فخرالدین ابوبکر ابهری. ۲۱۷ـ فخر قتلغ قراقزی از امیران ترک. ۲۱۸ـ فخر گنجه‌ای. ۲۲۰ـ فخر مراغه‌ای همکار خواجه نصیر توسی در بنای رصد خانه مراغه. ۲۲۷ـ فلکی شروانی. ۲۲۸ـ قاضی شروانی. ۲۲۹ـ قاضی تفلیسی. ۲۳۳ـ قطب اهری. ۲۳۴ـ قطب عتیقی تبریزی. ۲۳۵ـ قوامی گنجه‌ای. او شعر خود را به صنعت‌های لفظی می‌آراست. قصیده رائیه صدبیتی او معروف است. ۲۴۱ـ کمال ابوعمر ابهری. ۲۴۳ـ کمال تفلیسی. ۲۴۵ـ کمال کامیار از بزرگان دولت علاءالدین کیقباد سلجوقی که به امر آن به گرجستان لشکر کشید... و شهرتش در شروان پیچید. ۲۴۶ـ کمال مراغه‌ای و قاضی آن شهر. ۲۴۹ـ لطیف تفلیسی. ۲۵۷ـ مجیر بیلقانی از معروف‌ترین شعرا. ۲۵۹ـ محمد طبیب اردبیلی. ۲۶۱ـ مختصر گنجه‌ای. ۲۶۵ـ مظفر تبریزی. ۲۶۸ـ مقرّب باکویی. ۲۶۹ـ مهذّب‌الدین دبیر شروانی از ممدوحان خاقانی و وزیر منوچهر شروان شاه. ۲۷۲ـ مهستی گنجه‌ای نامبردارترین زن شاعر ایرانی. ۲۷۷ـ نجم‌الدین حمد بن سیمگر شاعر و واعظ از معاصران و معاشران خاقانی. ۲۷۹ـ نجم گنجه‌ای. ۲۸۲ـ نجیب گنجه‌ای از شاعران بزرگ گنجه. ۲۸۳ـ نصیر گنجه‌ای. ۲۸۵ـ نظامی گنجه‌ای داستان سرای بزرگ ایران. ۲۸۷ـ نفیس

شروانی. ۲۸۸ـ یحیی تبریزی.[7]

اکنون برای آشنایی اجمالی با شاعران **قفقاز** از قرن هفتم به بعد باید به کتاب سرایندگان شعر فارسی در قفقاز نوشته‌ی عزیز دولت‌آبادی نظری بیفکنیم. شمار شاعران قفقاز در این کتاب از دویست تن درمی‌گذرد، به همین دلیل از آوردن نام و شرح حال ایشان چشم می‌پوشیم.

محقق دانشمند آقای عزیز دولت‌آبادی به حقیقت با نوشتن این کتاب که دربردارنده‌ی تاریخ و نژاد و زبان مردم قفقاز و نام و شرح حال شاعران و سخنسرایان و نمونه اشعار آنان است خدمت شایانی به فرهنگ و تاریخ ایران کرده و معلوم داشته‌اند که سراسر قفقاز تا همین دیروز که به طلسم جادوی سیاست‌های جهانی کشیده نشده بود بخشی از ایران بود و مهر عالم افروز شعر و ادب و فرهنگ فارسی در آن‌جا نورافشانی می‌کرده است.

دولت‌آبادی کتاب خود را به چهار فصل تقسیم کرده است. فصل اول به پارسی سرایان **اران** اختصاص دارد که شامل شاعران **اردوباد** ، **باکو** ، **بردع یا بردعه**، **بیلقان** ، اخلاط، **شروان** و شروان شاهان، **قراباغ** ، **گنجه** ، **نخجوان** است و فصل دوم به فارسی سرایان **ارمنستان** ، فصل سوم به فارسی سرایان **داغستان** ، و بالاخره فصل چهارم به فارسی سرایان **گرجستان** اختصاص یافته است. شمار شاعران چهار منطقه قفقاز در مجموع از دویست تن درمی‌گذرد.

آقای دولت‌آبادی افزون بر معرفی شعرای مذکور در نزهة‌المجالس مثل **خاقانی** ، **نظامی** ، **مهستی** ، **ابوالعلا** ، **فلکی** و **مجیر** و غیره نام و شرح حال و نمونه اشعار هر یک از شاعران و سخنسرایان مناطق مختلف قفقاز را از نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری به بعد به ترتیب الفبا آورده و با کتاب ارجمند خود اطلاعات خواننده را درباره‌ی قلمرو بزرگ فرهنگی ایران تکمیل کرده است.[8]

۷. نزهة‌المجالس، جمال حلیل شروانی، تصحیح و مقدمه و شرح حال گویندگان و توضیحات فهرست‌ها از دکتر محمد امین ریاحی، انتشارت زوار، ۱۳۶۶ هـ.

۸. سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، عزیز دولت‌آبادی، تهران، ۱۳۷۰.

نامدارترین شاعران و سخنسرایان

آسیای صغیر فارس زبان (ترکیه امروزی)

چنانکه در بخش هشتم تحت عنوان «ترکان مروج زبان و فرهنگ و ادب فارسی در آسیا و اروپای شرقی» آمد سلجوقیانی که به آسیای صغیر می‌رفتند خردمندان و سیاستمردان و فرهنگیان و شعرای ایرانی را به همراه می‌بردند.

چنانکه دانسته شده زبان فارسی از دوران باستان تا بعد از اسلام زبان همگانی مردم آسیای صغیر بوده است به ویژه در بخش خاوری آن، که **کرد** نشین بوده و هست. به همین سبب آقای دکتر رضا خسروشاهی در کتاب شعر و ادب پارسی در آسیای صغیر می‌نویسد:

> از آن‌جایی که **سلجوقیان** آسیای صغیر به آداب و رسوم ایرانی و وضع اجتماعی دربار غزنوی آشنایی داشتند با روی کار آمدن ایشان در آن سرزمین، تمدن و آداب و رسوم ایرانی که در آسیای صغیر ریشه دوانیده بود چندان تغییری نیافت و زبان و ادب فارسی مقام و منزلت سابق خود را حفظ کرد. در حقیقت سلاجقه‌ی آسیای صغیر که از سال ۴۷۰ هجری یعنی از عهد سلیمان اول تا زمان **سلطان علاءالدین کیقباد** ثانی سال ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده‌اند، وسیله‌ی حفظ و رواج زبان و ادب فارسی در **قونیه** و دیگر بلاد آسیای صغیر بوده‌اند.[۹]

دربار سلاجقه آسیای صغیر و بعدها عثمانی، کانون پرورش شاعران و ترویج زبان فارسی بود. چنانکه دربار **فخرالدین بهرام شاه** و جانشینان او که در **لارنده** و **ارزنجان** سلطنت می‌کردند پناهگاه و ملجا شاعران بود. **نظامی گنجوی** مخزن‌الاسرار را به نام **بهرام شاه** کرد و به حضورش فرستاد. و علاوه بر آن قصایدی در مدح بهرام شاه سروده که در تاریخ ابن بی‌بی آمده است.[۱۰]

۹. دکتر رضا خسروشاهی، شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا قرن دهم هجری، ص ۵۱.

۱۰. مختصر تاریخ ابن بی‌بی، صص ۲۱ و ۲۲.

پیش از این، سخن علامه‌ی قزوینی و حاج سید نصرالله تقوی را درباره‌ی تاریخ تطور نثر مرزبان‌نامه از گویش پهلوی طبری قرن چهارم به زبان فارسی در سنه‌ی ۵۹۸ هجری یادآور شدیم که در مقدمه‌ی کتاب نامبرده نوشته‌اند: «محمد بن غازی از اهل **ملطیه** (شهری در آسیای صغیر) در عهد سلطنت **سلیمان بن قلج ارسلان** از ملوک سلجوقیه روم مرزبان نامه را (از پهلوی طبری) به فارسی اصلاح و انشاء نمود.[11]

بنابراین زبان فارسی در **آسیای صغیر** چنان بالیده و گسترش یافته بود که **قونیه** کانون شعر و ادب و فرهنگ فارسی شده و شاعرانی چون **مولوی** و **فخرالدین عراقی** از آن‌جا، نور به عالم اسلام و آفاق می‌دادند.

در زمان **علاءالدین کیقباد ثانی** که از بزرگ‌ترین پادشاهان دودمان سلجوقی آسیای صغیر بود، ممالک آسیای صغیر به منتهای درجه وسعت رسید. این پادشاه **بهاءالدین ولد** ، پدر **مولوی** را از **لارنده** به **قونیه** آورد. در دربار کیقباد ثانی و قلمرو او شعرا و عرفایی مانند محمد جلال‌الدین مولوی، **فخرالدین عراقی** ، **ابراهیم‌محمد تفلیسی** ، **صدرالدین قونوی** ، **کریم آقسرایی** ، **قطب‌الدین شیرازی** ، **سعیدالدین فرغانی** ، **شیخ عبدالله شبستری** ، **قاضی زاده اردبیلی** ، **مولانا فخر خلخالی** ، **ملاواقف خلخالی** ، **محمد رضا پاشای تبریزی** ، **حکیم ابوطالب تبریزی** و بسیاری دیگر مقام داشتند و همگی از بزرگان بلند آوازه شعر و ادب پارسی بودند.

بیشتر پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر و بیشتر پادشاهان عثمانی که طبع شعر داشتند (مثل علاءالدین کیقباد، **سلطان بایزید ایلدرم** ، **سلطان سلیم** ، **سلطان سلیمان قانونی**) به فارسی شعر می‌گفتند و سلطان بایزید ایلدرم و **امیر تیمور** لنگ (۸۰۴ ه‍-) به فارسی با یکدیگر نامه‌نگاری می‌کردند و همچنین بود نامه‌نگاری‌های شاه **اسماعیل** صفوی با سلطان سلیم و دیگر پادشاهان این سوی و آن سوی، یا شعرایی که این‌جا و آن‌جا دیوان اشعار خود را تقدیم آنان کرده و مدح‌شان گفته‌اند.[12]

۱۱. علامه قزوینی و حاج نصرالله تقوی، در مقدمه‌ی مرزبان نامه، چاپ لیدن.

۱۲. دکتر رضا خسروشاهی، شعر و ادب در آسیای صغیر، صص ۱۵ تا ۲۷.

نام برخی از شاعرانی که در قرن‌های نهم و دهم در آسیای صغیر در دربار سلاطین عثمانی شعر می‌گفته‌اند از این قرار است:

مولیی علی بهاءالدین علی ادایی. قبولی یا «مولانا قبولی» از اهالی یزد بود که در قرن نهم در دربار سلاطین عثمانی شعر و مدح می‌گفت؛ مولانا محمد حامدی از شعرای معاصر سلطان محمد عثمانی در قرن نهم هجری؛ شیخ عبدالله شبستری فرزند شیخ محمود شبستری عارف نامی و صاحب مثنوی گلشن راز. عبدالله در سال ۹۲۶ از سمرقند به خاک عثمانی رفت؛ مولانا شمس‌الدین بردعی از شعرای فارسی گوی سلطان سلیم عثمانی؛ علی پاشا از شعرایی است که در آسیای صغیر به پارسی شعر گفته؛ قاضی شیخ کبیر پدر شمس‌الدین محمد لطیفی شاعر که به شغل قضاوت اشتغال داشته است؛ شمس‌الدین محمد لطیفی که آثار فراوانی از او بر جای مانده است؛ فضولی بغدادی از اعاظم شعرای دولت عثمانی به شمار می‌رفت. وی از شعرای شیعه‌ی اثنی عشری بود که اشعار بسیار در منقبت ائمه‌ی اطهار از او باقی مانده است و بیش از همه سلطان سلیمان عثمانی را مدح گفته است؛ احمد داعی از شعرای آسیای صغیر به پارسی و ترکی تالیفات و آثاری دارد؛ مولانا باقی از جمله شعرای آسیای صغیر فارسی سرای و ترکی سرای بوده است؛ مولانا فخر خلخالی از فرزندان مشایخ دربار و از شعرای نامدار عثمانی؛ صبری از شعرای قرن دهم عثمانی؛ مولانا امینی از شعرای دربار سلطان سلیمان عثمانی؛ میرزا مخدوم متخلص به اشرف؛ قاضی میلی که به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت؛ حکیمی اهل قزوین از شاعران دربار سلطان مرادخان ثالث؛ کمال پاشازاده از مشاهیر علمای عثمانی و از اهالی ادرنه که آثار فراوان از او برجای مانده است؛ قتالی‌زاده از مشاهیر علمای عثمانی که اشعار ترکی و فارسی فراوان دارد؛ نهالی از شعرای قرن دهم عثمانی و از مدرسین؛ شیخی، از شعرای زمان سلطان بایزید؛ سماعی از شعرای قرن دهم عثمانی؛ مولی ادریس بن حسام‌الدین بتلیسی از نوادر دهر و از امرای کردان بود؛ مولانا خزانی از شعرای قرن نهم معاصر سلطان سلیم عثمانی؛ میرعیانی از شعرای قرن نهم اصلش از شیراز بود؛ جعفر چلبی از مشاهیر شعرا و خطاطان کشور عثمانی؛ خضر بیک شاعر و از علمای علوم عقلی و نقلی؛ صبحی از شعرای قرن دهم و عارف؛ عارف، معاصر سلطان سلیمان عثمانی که اشعار فارسی بسیار دارد؛ فوری، مولانا احمد عبدالله

از شعرای قرن دهم؛ قادری از شعرای قرن دهم عثمانی؛ عبدالعزیز از شعرای بزرگ و استاد شعر فارسی؛ عبدالوهاب صابونی از شاعران بنام عصر سلطان سلیمان عثمانی؛ مولانا محمد مذهب کرمانی از شعرای نامدار دربار عثمانی؛ مولانا فرخی نوشته‌اند در انواع و اقسام شعر دست داشت به خصوص در قصیده؛ مولانا فتح‌الله کاتب شاعر دربار عثمانی عصر سلطان سلیم ؛ جلال چلبی از شاعران معروف؛ مولانا سدید شاعر و طبیب دربار عثمانی.

و ده‌ها شاعر و سخنور نامدار دیگر مثل: فضلی، فردوسی، عرشی، عزمی، عالی، عارفی، سعدی چلبی، شاهی، شمسی، مشهدی شعبان، سعدالدین افندی‌زاده، سائلی، سحابی، زینتی، ریاضی، ملاواقف، حکیم ابوطالب، بدیع‌الزمان میرزا، عهدی، عنقا، عیشی، غنی، محمد امین، مصلح‌الدین کاملی، ملامحمد معصوم، میری، نسیمی حروفی و غیره...[۱۳]

اینان بودند شاعران و سخنوران قرن‌های نهم و دهم هجری در آسیای صغیر عثمانی. بر همین منوال قیاس کنید شمار شاعران و سخنوران آن سرزمین را در قرن‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴. از آن‌جا که این کتاب درباره‌ی آذربایجان است آوردن اخبار رواج زبان فارسی و معرفی شاعران بعد از قرن‌های نهم و دهم آسیای صغیر دیگر لازم به نظر نمی‌آید و همین مقدار به روشنی نشان می‌دهد که قلمرو این زبان از آذربایجان تا کجاها می‌رسیده است.

زبان و شعر و ادب پارسی تا آخر قرن ۱۴ هجری قمری یعنی تا آوردن آتاتورک در آسیای صغیر متداول بوده است. در مدارس سراسر آسیای صغیر عثمانی فارسی می‌خواندند و کتاب‌های درسی کلیله، مرزبان‌نامه، قابوس نامه، نفثة‌المصدور، گلستان، و بوستان و امثال آن بود.

۱۳. نگاه کنید به کتاب شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده‌ی دهم و یازدهم، نوشته‌ی دکتر رضا خسروشاهی، صص ۸۷ تا ۱۷۰.

بخش یازدهم

پیام‌ها و آموزه‌ها

در این بخش پیام‌ها و آموزه‌های بعض دانشمندان و محققان تاریخ شناس و زبان شناس هموطن درباره‌ی چگونگی رفع مشکل زبان ترکی در آذربایجان آورده می‌شود:

نخست پیام دکتر تقی ارانی را از سلسله مقالاتی که در مجله‌ی ایرانشهر چاپ برلین در سال ۱۳۰۳ هجری خورشیدی به چاپ رساند می‌آوریم. در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ بعضی خیال پردازان ترکیه و بعضی کارگزاران **روس** در **قفقاز** در تبلیغات خود چنین وانمود می‌کردند که مردم آذربایجان از قدیم **ترک** و **مغول** بوده‌اند. آنان به این بهانه می‌خواستند آذربایجان را به خود بچسبانند. دکتر ارانی این سلسله مقالات را در پاسخ آنها نوشت و آقای ایرج افشار تمامی آنها را در کتاب گرانقدر زبان فارسی در آذربایجان نقل کرده‌اند.

دکتر تقی ارانی با اینکه کمونیست و معتقد به انترناسیونال کارگران بود معهذا به انگیزه معنویات انسانی و ارزش‌های مقدس تاریخی ایران و به خاطر مظلومیت ایران به دفاع از مرز و بوم و هستی وطن خود برخاست و گفت مردم آذربایجان ترک نیستند و نوشت: «ما در جواب این مدعیان باطل باید سئوال کنیم آیا وقتی ترک‌ها و مغول‌ها به ایران و **آسیای صغیر** حمله کردند تمامی این نواحی خالی از سکنه بود؟ و فقط ترک و مغول زن و بچه خود را از شمال **چین** و مغولستان آورده در آن‌جاها سکنی گزیدند؟! مسلماً مهاجمان چون عده‌شان نسبتاً قلیل بود هر

بار در هر جا مستهلک می‌گشتند.»

دکتر تقی ارانی در دفاع از زبان فارسی نوشت: «زبان فارسی یکی از السنه **آریایی** است. **قفقاز** هم مهد زبان فارسی بوده و سخنورانی بزرگ چون **خاقانی** شروانی با آن احساسات ایران دوستی و حکیم **نظامی** (با آن عشقی که به ایران داشت) از آن‌جا برخاسته‌اند.»

همچنین نوشت: «آذربایجان که از ازمنه قدیمه مسکن اقوام آریان نژاد و یکی از مهم‌ترین مهدهای تمدن ایرانی بوده اگر امروزه مردمانی در آن‌جا زبان فارسی را ندانند مانند طفلی هستند که زبان مادر خود را ندانسته ولی علاقه‌ی روحی به او دارد، از این روی، جان خودشان را نثار خاک پاک مادر عزیز خود یعنی ایران خواهند کرد.»

او در آن سال‌های حساس و خطرناک هشدار داد: «ما در این‌جا توجه تمامی ایرانیان را به این نکته‌ی مهم جلب می‌کنیم که مسئله آذربایجان یکی از مهم‌ترین قضایای حیاتی و مماتی ایران است و بر هر ایرانی واضح است که این ایالت برای ایران حکم سر را دارد. در تمامی طول تاریخ از خدماتی که اهالی آذربایجان به وطن عزیز خود کرده‌اند علاقه‌ی آنها را به ایران عزیز می‌توان فهمید.»

سرانجام، دکتر ارانی چنین پیام می‌دهد: «پس در این مسئله باید افراد خیراندیش ایرانی فداکاری نموده برای از بین بردن زبان ترکی و رایج کردن زبان فارسی در آذربایجان بکوشند. وزارت معارف با معلم‌ها و نویسندگان با مقالات و کتب، به خصوص خود جوانان آذربایجانی باید جانفشانی کرده متعهد شوند تا می‌توانند به زبان ترکی سخن نگویند.»

همچنین دکتر ارانی در پیام خود تأکید می‌کند: «مردان فداکار و ملیت دوست ما باید جان‌نثاری کرده برای تبلیغ زبان فارسی از فرستادن معلمین فارسی و انتشار رساله‌های مجانی و ارزان در نواحی قفقاز و آسیای میانه خودداری نکنند.[1]

***

زنده‌یاد علامه‌ی قزوینی طی مقاله‌ای که در بیست مقاله وی آمده درباره‌ی زبان آذری و

۱. دکتر تقی ارانی، مجله‌ی ایرانشهر، چاپ برلین، سال ۱۳۰۳، شماره‌ی ۵ و ۶، صص ۳۵۵ تا ۳۶۵.

امواج تبلیغاتی بیگانه و عوامل روس بر ضد تمامیت ارضی کشور در سال ۱۳۲۴ بحث کرده و در پایان مقاله‌ی خود معترضانه پیام می‌دهد:

در این اواخر بعضی همسایگان جاهل یا متجاهل ما، برای پیشبرد پاره‌ای اغراض معلومه خود، از جهل عوام استفاده نموده، بدون خجالت یا بدون مزاح ادعا می‌کنند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم ازمنه تاریخی الی یومنا هذا همواره ترکی بوده است. مغرضان هم تحت تأثیر مقتضیات سیاست‌های خارجی از هیچگونه غَش و تدلیس تاریخی و قلب ماهیات حقایق برای پیشرفت اغراض باطل خود باکی ندارند. (بخش پنجم و سوم کتاب حاضر را مطالعه فرمایید).

آنگاه این محقق بزرگ در پایان مقاله‌ی خود چنین پیام می‌دهد: «ابطال این سفسطه سیاسی بر عموم فضلای ایران در شرع سیاست واجب کفایی، بلکه واجب عینی است».[۲]

***

محمد علی فروغی ذکاء الملک فلسفه‌دان و نویسنده‌ی سیر حکمت در اروپا نیز درباره‌ی خطرناک بودن تغییر خط فارسی و نحوه‌ی تدریس زبان فارسی در آذربایجان پیام دارد.

پیش از آوردن پیام فروغی لازم است توضیحاتی در این مورد داده شود: یک انگلیسی به نام واتسن در اواخر دوره‌ی قاجاریه در کتاب خود به عالم استعمار خبر می‌دهد که ایران یک کشور عقب افتاده است ولی زبانی دارد که سراسر آسیا را فرا گرفته است.

تا آن زمان، صد و اند سال پیش از **بنگال** و **هند** و پاکستان گرفته تا آسیای میانه و غرب **چین** و افغانستان و از **قفقاز** و سرزمین‌های **آسیای صغیر عثمانی** گرفته تا **بوسنی و هرزگوین** زبان فارسی زبان گفتار و نوشتار بود و فرهنگ و ادب کلاسیک فارسی رسمیت داشت.

۲. علامه قزوینی، بیست مقاله درباره‌ی آذری یا زبان باستان آذربایجان، تألیف سید احمد کسروی، جلد ۱، ص ۱۷۸.

ذبیح بهروز، دانشمند زبان شناس معروف در سال ۱۳۱۳ در رساله‌ی زبان ایران نوشت: «زبان فارسی تا چندی پیش از **چین** تا مصر زبان شرقیان بوده و تمامی نوشته‌های رسمی در ترکیه و مصر و هند به این زبان بود و **ابن بطوطه** از رواج زبان فارسی در چین خبر می‌دهد.»

این دانشمند زبان‌شناس نوشته‌ی: «سبب پایداری چند هزار ساله و رواج آسان زبان فارسی در سراسر آسیا و اروپای شرقی و شمال افریقا همانا حسن ساختمان آریایی و منطقی این زبان و فراوانی کلمات آن بوده است. می‌توانیم بگوییم فارسی سره نه تنها از بهترین و آسان‌ترین زبان‌های دنیا است بلکه با داشتن پیشوندها و پسوندها و اضافاتی که می‌توان با ترکیب آنها با ریشه کلمات به آسانی واژه‌های بسیاری آفرید هیچ نیازی به استفاده از کلمات زبان‌های دیگر ندارد.[۳]

چون زبان فارسی به آسانی ترکیب‌پذیر است و به آسانی و روانی می‌توان کلمات را بر زبان راند آسان هم می‌توان فکر کرد در نتیجه ذهن خلاق و هوش هم بالنده می‌شود بنابراین استعمار با آگاهی از این مزیت برای از میان بردن تأثیرات مثبت زبان فارسی شروع به محدود ساختن زبان فارسی از قلمرو بزرگ فرهنگی ایران کرد. کمال آتاتورک با عوض کردن خط مردم **آسیای صغیر** و رسمیت دادن ترکی آن کشور را از فرهنگ ایران و دنیای اسلام جدا کرد. استعمار در **هندوستان** خط و زبان فارسی را که خط و زبان رسمی و وسیله‌ی نوشت و خواند عموم بود منسوخ و خط و زبان انگلیسی را جایگزین آن کرد. در کشورهای آسیای میانه و **قفقاز** هم خط و زبان فارسی را از رسمیت انداخت و زبان‌های محلی را جانشین و برای آنها خط‌های من در آوردی لاتینی برساخت و ملت‌های اسلامی آن کشورها را از ما و از هم جدا کرد. حتی خط فارسی **خوارزم** و تاجیکستان را هم به لاتین برگرداند.

استعمار در افغانستان پس از کشتن امان‌الله خان که برنامه داشت زبان فارسی را به مقام نخست خود برساند، زبان محلی پشتو را به جنگ زبان **سنایی غزنوی** ، **مولوی** بلخی، **جامی**

۳. ذبیح بهروز، از «رساله‌ی زبان ایران»، تهران ۱۳۱۳، نقل در کتاب زبان فارسی در آذربایجان، صص ۱۳۸ تا ۱۴۷، گردآوری ایرج افشار.

هراتی و **فردوسی** توسی و **سعدی** و **حافظ** آورد که طبیعی است در مقابل عظمت زبان مادر یعنی زبان فارسی خودنمایی نتوانست و خیره شد و مردم افغانستان زبان خود را حفظ کردند.

ترس فروغی از تغییر خط برای آن بود که مرض تغییر خط را به کشور ما هم سرایت داده بودند. بعضی فرنگی مآب‌های متجددنما به بهانه‌ی اینکه خط فارسی دشوار است زمزمه تغییر خط فارسی را به لاتین سر دادند تا رابطه‌ی ملت ما را با فرهنگ و ارزش‌های معنوی گذشته‌اش قطع کنند.

در حالی که خط زبان فارسی یکی از آسان‌ترین خط‌های دنیا است، کافی است فقط آن را با خط انگلیسی مقایسه کنید، ژاپنی و چینی سخت است که تعداد حروف اولی به ۸۰۰ و تعداد حروف دومی به ۲۰۰۰ می‌رسد.

محمدعلی فروغی ذکاءالملک در سال ۱۳۰۶ درباره‌ی خطرناک بودن تغییر خط فارسی و همچنین در مورد نحوه‌ی تدریس زبان فارسی در آذربایجان چنین پیام می‌دهد:

> حاجت به توضیح نیست که نشر معارف ایران و ایرانی زبان در آذربایجان و دور کردن مردم آن استان از خصوصیات غیر ایرانی چقدر لازم است، می‌ترسم، چون این روزها در ترکیه مسئله‌ی تغییر خط مطرح است، وای که این مرض تغییر خط به ایران هم سرایت کند.

وی در ادامه‌ی پیام خود می‌گوید:

> با اینکه معلم دانا بسیار داریم، تدریس در آذربایجان می‌ترسم مشکل باشد. در هر حال راه این است که در مدارس ابتدایی شروع به تدریس را از تعلیم خط و قرائت بکنند. معلم باید بیش از هر کار با شاگردها مشغول گفت و گو به زبان فارسی شود...[۴]

***

پیام دکتر محمود افشار، بنیانگذار مجله‌ی علمی و ادبی و تاریخی آینده و از دانشمندان معروف معاصر در مجله‌ی آینده سال ۱۳۳۸ تحت عنوان «یگانگی ایرانیان و زبان فارسی» با سه شعار چنین آمده:

«وحدت باعث قدرت است (شعار ملت بلژیک).

«یکی برای همه و همه برای یکی (شعار ملت سه زبانه سویس).

«هر جا یک نفر فرانسوی است، آن جا فرانسه است (گفتار فرانسوی).

«من می‌دانم که دشمنان ایران از اختلاف لفظی فارس و ترک که اصلاً مورد و معنی ندارد تبلیغات و تلقیناتی گمراه کننده به راه انداخته‌اند. به همین جهت باید از استعمال کلمه ترک ـ که اسم ملتی دیگر است ـ برای آذربایجانی خودداری شود.

عامل دایمی جغرافیایی قدر مشترک ملیت است و از آن وطن واحد به وجود می‌آید. عامل تاریخ هم اهمیتی به سزا دارد. کسانی که در یک مرز و بوم جغرافیایی زندگی می‌کنند معمولاً تاریخی مشترک دارند و مهر وطن هم امری بسیار طبیعی است.»

دکتر افشار در پایان می‌نویسد: «زبان امری عارضی است، همان‌گونه که سابق (تا چند قرن پیش) در آذربایجان زبان عمومی آذری پهلوی یا فارسی بود و اخیراً ترکی شده است، قطعاً باز هم زبان ایرانی نیاکان در آن جا رایج خواهد شد. زبان فارسی یعنی زبان ایرانی زبان خود آذربایجان است و آذربایجانیان باید خود بیش از هر ایرانی دیگر بکوشند زبان ملی و نیاکانی خود را رواج دهند.[۵]

***

پیام دانشمند و محقق تاریخ شناس عباس اقبال آشتیانی درباره‌ی سیاست زبانی دولت چنین

←۴. محمدعلی فروغی، نحوه‌ی تدریس فارسی در آذربایجان، مجله‌ی یغما، صص ۳۱۶ تا ۳۱۸، ۱۳۰۶.

۵. دکتر محمود افشار، مجله‌ی آینده، ۱۳۳۸، تهران.

است: «باید گفت در این مرحله هم جای هیچ دودلی نیست که تقویت زبان فارسی و انتشار دامنه‌ی نفوذ آن در هر گوشه و کنار کشور باید در رأس برنامه‌های دولت باشد. دفاع از حیثیات زبان فارسی و دفاع از آن در مقابل هرگونه تعرض خارجی یا جهال نفاق افکن عامل خارجی در داخل باید بزرگ‌ترین منظور دولت در تعقیب سیاست‌های ملی باشد. به قول حافظ:

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی.[۶]

***

محقق و تاریخ‌شناس شهیر شادروان دکتر محمد جواد مشکور در کتاب نظری به تاریخ آذربایجان پس از برشمردن عواملی که در چند قرن اخیر باعث رواج ترکی در استان آذربایجان شد از قبیل رواج بی‌سوادی، سلطه عشایر **ترک** در حکومت در دوران **قاجاریان** که به علت گم کردن هویت ملی و شخصیت تاریخی به خودباختگی انجامید، و باز پس از برشمردن علل فقر و بی‌خبری اجتماعی و اسارت اقتصادی توسط حکام و خان‌ها و ملاکین بزرگ و پس از برشمردن علل فتنه‌ها و تسلط‌های گهگاه عثمانی‌ها و **روس‌ها** بر آن استان، چنین پیام می‌دهد:

اکنون باید گفت گذشته‌ها گذشت و اکنون دیگر زمان احیای لهجات مرده زبان آذری نیست. بلکه وظیفه حتمی دولت و فریضه‌ی ملی هر درس خوانده آذربایجانی است که با اشاعه آموزش همگانی در ترویج و تعمیم زبان فارسی بکوشند و بی‌سوادی را از سراسر شهرها و قصبات و دهات آذربایجان ریشه‌کن کنند.[۷]

***

پیام دکتر جمال‌الدین فقیه در کتاب آتورپاتکان ـ آذربایجان نهضت ادبی «می‌دانیم، زبان علامت نژاد نمی‌تواند باشد. بسامیان این دو هیچگونه مناسبت و ارتباطی نیست و زبان را

۶. عباس اقبال آشتیانی، مجله‌ی یادگار، سال دوم، شماره‌ی سوم، سال ۱۳۲۴.

۷. دکتر محمد جواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۲۵۲.

حکومت‌ها تحمیل می‌کنند (چنانکه عرب‌ها عربی را به مصری‌ها و سوری‌ها و ترک‌های سلجوقی ترکی را به مردم **آسیای صغیر** تحمیل کردند). و هم ممکن است بر اثر علل تاریخی یا مهاجرت و یا استیلای نظامی قومی مهاجم و جز آن، زبان مردمانی معروض تغییر و تبدیل واقع گردد. همه می‌دانیم مردم آذربایجان با برادران ارانی خود از نژاد آریا هستند. آذربایجانی تا چندی پیش به زبان آذری پهلوی (فارسی) و شمالی به لهجه‌ی ارانی (پهلوی شمالی) که از لهجات متنوعه متکثره آذری فارسی بود سخن می‌گفتند.

«امروز چنانکه می‌دانیم همه‌ی مردم آذربایجان پارسی می‌دانند. یعنی به پارسی می‌نویسند، شعر می‌گویند، تدریس می‌کنند. حتی روی سنگ قبرهای مردگان را به پارسی نقر و حک می‌کنند و به طور کلی و به همه جهت وحدت جغرافیایی و تاریخی و مذهبی و سیاسی و ادبی و نژادی و سرانجام وحدت فرهنگی و زبانی را با دیگر ایالات ایران محفوظ نگهداشته‌اند».[۸]

***

پیام محقق تاریخ شناس آقای ناصح ناطق در کتاب زبان آذربایجان و وحدت ملی «هر ایرانی باید بداند مردمی که در درون مرزهای کنونی ایران زندگی می‌کنند، در گذشته هم همیشه با هم در این‌جا زندگی کرده و خاطره‌ها، سرگذشت‌ها، آرزوها، امید و بیم‌های مشترک داشته‌اند. هرگاه در آینده سرنوشتی بهتر هم در انتظارشان هست در درون همین مرزها خواهد بود.

مردم ایران باید در نظر بگیرند که ما در دورانی زندگی می‌کنیم که استقلال کشورها و آزادی مردم فقط در سایه ملیت و یگانگی و هدف‌های ملی قابل حصول است.»[۹]

***

پیام و آموزه دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب چهره آذرآبادگان در آینه تاریخ ایران»: «تحقیق در

۸. دکتر جمال‌الدین فقیه، آتورپاتکان ـ آذربایجان نهضت ادبی تهران، ۱۳۴۶.

۹. ناصح ناطق، زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، صص ۷۶-۷۸.

زمینه‌ی زبان دیرین آذربایجان زبان آذری ضمن آنکه فواید ادبی و زبان‌شناسی دارد از وظایف ملی محققان به شمار می‌رود. چون اکثر مواد لفظی و معنوی در قالب ترکی فعلی از مواد ایرانی یعنی آذری پهلوی، فارسی دری، عربی مستعمل در فارسی تشکیل یافته و ترکی آن بیش از سی درصد مجموع مواد زبان را شامل نیست، بنابراین زبان فعلی آذربایجان با زبان ترکی واقعی اختلافات فراوان دارد تا جایی که برای ترکان کاملاً نامفهوم است.»[10]



پیام حسینقلی کاتبی در کتاب آذربایجان و وحدت ملی ایران با این مقدمه شروع می‌شود: «...طرز معاشرت، برخورد اجتماعی، تعارفات، طرز برگزاری جشن‌های ملی و مذهبی مثل مراسم نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر، عید غدیر خم، تولد مولی علی (ع)، رسوم مهمانی و عروسی، تعزیه و عزاداری و غیره در تمامی ایران یکسان اجرا می‌شود و همچنین دیگر ویژگی‌های ایرانی در اخلاق ملی مثل مهمان نوازی، ادب و احترام و خوش سلوکی و حسن معاشرت در میان عموم ایرانیان از خراسانی، آذربایجانی و کرمانی و **کرد** و بلوچ یکسان است.»

وی درباره‌ی دیرینه بودن این همسانی ملی ایرانیان از قول مورخین یونان باستان می‌نویسد: «مورخین هم وحدت اولیه عادات و آداب **مادی‌ها** (آذربایجانی‌ها) و پارسی‌ها را نوشته‌اند. چنانکه استرابون (۶۶ ق. م - ۱۹ ق.) گوید: «عادات پارسی‌ها مانند عادات مادی‌ها (آذربایجانی‌ها) و شوشی‌ها و مردمان دیگر سراسر ایران است.»

حسینقلی کاتبی پس از بحث و اثبات وحدت جغرافیایی، وحدت تاریخی، وحدت نژادی، وحدت مذهبی، وحدت شرعی و عرفی و قوانینی و وحدت آداب و عادات مردم ایران از آذربایجان و خراسان و خوزستان و دیگر استان‌ها، تحت عنوان «وحدت ادبیات و آثار فکری»، در فصلی از کتاب خود می‌نویسد:

«ادبیات و آثار فکری که آفریده‌ی اخلاق و روح ملی است یکی از محکم‌ترین عناصر تشکیل دهنده‌ی وحدت ملی است.»

۱۰. دکتر منوچهر مرتضوی، نقل در کتاب زبان فارسی در آذربایجان. ص ۲۵۵.

«از وحدت ادبیات است که آذربایجانی قصیده‌های شیوای **فرخی** ، **عنصری** و چکامه‌های **عراقی** ، **خاقانی** ، **جمال‌الدین اصفهانی** ، غزل‌های دلنشین **سعدی** و **حافظ** و ترانه‌های دلکش **باباطاهر** ، **وحشی بافقی** ، مثنوی‌های عشق و اندرز **نظامی** گنجوی، حماسه‌های ملی **فردوسی** ، سرودهای هنرمندانه منوچهری دامغانی و اشعار رودکی را دوست می‌دارد و خود را با خواندن آنها تسلی می‌بخشد و روح خود را سرشار از عالم مینوی لطافت می‌کند.»

«از وحدت آثار فکری است که عرفان **سنایی** و **عطار** و **شمس تبریزی** ، جلال‌الدین محمد **مولوی** ، و راز و نیازهای عاشقانه‌ی **خواجه عبدالله انصاری** ، و نغمه‌های روح‌نواز **شیخ محمود شبستری** در ذهن و روح آذربایجانی آشیانه گرفته است.

«از وحدت ادبیات است که شیوه‌ی نگارش ابوالفضل بیهقی، طرز نگارش گلستان، و سبک امیر نظام دستور نویسندگی و تتبع هر آذربایجانی است.

«از وحدت ادبیات است که روح و دل آذربایجانی با روح و دل کرمانی و خراسانی و سیستانی و خوزستانی و **کردستانی** به یکدیگر سخت در همبسته است.

«از وحدت آثارفکری است که حکیم ودانشمند همه‌ی ایرانیان ابوعلی سینا، عالم و طبیب عالیقدر آنان زکریای رازی، فیلسوف بزرگوارشان فارابی، وزرای با تدبیرشان خواجه نظام‌الملک و امیرکبیر، موسیقی‌دان مشهور آنان باربد، ریاضی‌دان پر افتخارشان حکیم عمر خیام، و شیمی‌دان بزرگ‌شان جابربن حیان، نقاش‌های فسونکار و هنرآفرین آنان بهزاد و کمال‌الملک و خطاط زبردست‌شان میر و همچنین علیرضای عباسی است.

«کدام آذربایجانی است که از خواندن قصیده‌ی **ایوان مداین خاقانی** شروانی متأثر نشود؟ و روحش در بالای خرابه‌های آن ایوان افتخارانگیز ایرانی به پرواز درنیاید؟

«کدام آذربایجانی است که از خواندن اشعار حکمت‌آموز و انسان‌ساز حکیم **نظامی** گنجوی و از خواندن داستان‌های دل‌انگیز این شاعر رمانتیک جهانی ایران غرق لذت نشود و روح ایران پرست نظامی را در ستایش ایران نستاید؟»

«کدام آذربایجانی است که دو بیتی‌های **باباطاهر** لُر و رباعی‌های خیام سبب آرامش دل سودازده و تسلی خاطرش نشود؟»

«کدام آذربایجانی است که راز و نیازهای عاشقانه و ملکوتی و عرفانی **سعدی** و **حافظ** چنگ در دل او نزند؟»

«کدام آذربایجانی است که عصیان فکری **ناصرخسرو** دل و روح او را به تکان نیاورد؟

«کدام آذربایجانی است که پندهای حکیمانه **سنایی** و **عطار** و آموزه‌های انسان ساز جلال‌الدین محمد **مولوی** را به کار نبندد؟

«کدام آذربایجانی است که حماسه‌های ملی **فردوسی** آتش ملیت ایران اسلامی را در سینه‌اش شعله‌ور نسازد؟»[11]

سرانجام، امروزه همه آذربایجانی‌ها می‌دانند که زبان فارسی زبان ملی و میهنی و تاریخی آنان است. اگر ترکی با یکدیگر صحبت می‌کنند مثل مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها روی عادت است. بدان علت است که این زبان که از ۳۰۰ سال پیش جایگزین زبان آذری شده، در زندگی‌شان مانده، به خصوص برای بی‌سوادان و کم سوادان زبان دم دست است.

اگر آذربایجانی‌هایی در استان یا در بیرون از استان با هم به ترکی صحبت می‌کنند برای آن است که به یکدیگر نشان بدهند با هم همشهری یا همدهی هستند تا با احساس نزدیکی و هم زبانی اعتماد یکدیگر را به خود جلب کنند.

گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها، لرها، لاری‌ها و سمنانی هم مانند آذربایجانی‌ها وقتی به هم می‌رسند با یکدیگر با لهجه‌های محلی خود صحبت می‌کنند.

زبان ترکی برای آذربایجانی‌ها به مثابه‌ی یکی از لهجه‌های محلی به کار می‌رود. زیرا می‌دانند زبان ملی و میهنی و زبان تاریخی نیاکان و زبان علم و ادب و فرهنگ و کتابت‌شان از هزاران سال پیش فارسی بوده است.

حتی در سه قرن اخیر که ترکی در آذربایجان رواج یافته، اگرچه آذری فراموش شده و جز در معدود روستاهای دورافتاده متداول نیست، ولی در این سه قرن هم مثل همیشه زبان فارسی دری حاکم بوده است، مکاتبات اداری و خواند و نوشت و دروس مدارس به فارسی بوده است فارسی

۱۱. حسینقلی کاتبی، نقل از کتاب آذربایجان و وحدت ملی ایران صص ۳۷ و ۳۸ و ۳۹.

رسمیت داشته و ارباب معارف و اهل کتاب و مردم فرهنگی به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و شعری می‌سروده‌اند و کتاب می‌نوشته‌اند کسانی مانند **میرزا جعفر قراچه‌داغی** ، **طالب اف** ، **میرزا آقا تبریزی** ، **زین‌العابدین مراغه‌ای** و **رشدیه** همگی از نخستین طرح کنندگان اندیشه‌ی نو درباره‌ی ملیت ایرانی و احیای عظمت گذشته‌ی ایران‌اند و برای ترویج زبان فارسی و وحدت ملی ایران مجاهدت کرده‌اند.

به نوشته زنده یاد دکتر شفق: «آذربایجان جان ایران است. در گذشته‌های دور آتش فروزان زرتشت در آتشکده‌های آن سامان روشن بود و آن را مظهر فروغ خدایی می‌دانستند و اکنون هم نور مقدس اسلام مانند دیگر استان‌های کشور در آن سرزمین تابان است.»[۱۲]

به نوشته‌ی آقای سیروس ایزدی در مقدمه ترجمه تاریخ ادبیات فارسی «برتلس» محقق روس: «برادران ما در آذربایجان **قفقاز** هم می‌دانند که آنان از کی هستند و کی از آنان است. چند سال پیش که روسیه در روند تغییر شکل تازه‌یی بود، این مردم با باور بر اینکه همه چیز دگرگون خواهد شد، مرزها را شکستند تا به دیگر برادران‌شان بپیوندند و برای نشان دادن هویت‌شان در تظاهرات **باکو** چنان که همگی در تلویزیون‌ها دیدیم و در خبرها خواندیم تصاویری را که با خود برداشته بودند نه تصاویر مصطفی کمال پاشا ملقب به آتاتورک بود و نه باقراف و دیگر اُفها و پاشاها. در همان روزها پس از آنکه این تظاهرات به دست استعمار و ایادی بومی‌اش در آتش و خون غرق شد، خبرنگاران از رئیس جمهور ترکیه آقای تورگوت اوزل که به حضور رئیس جمهور امریکا پذیرفته شده بود پرسیدند: «شما که رئیس جمهور ترکیه هستید و آذربایجانی‌های قفقاز را از خود می‌دانید در این موقع چه کاری برای پشتیبانی از آنها می‌کنید؟ پاسخ ایشان به خبرنگاران در حضور رئیس‌جمهور امریکا که در روزنامه‌های ایران و ترکیه هم چاپ شد این بود که: «اینان (آذربایجانی‌ها) **ترک** نیستند بلکه شیعی هستند و ایران باید از آنها حمایت کند.»[۱۳]

نه فقط مردم، بلکه پیش از این هم معاریف و اهل قلم آن سامان همانند **میرزاعلی‌اکبر**

۱۲. دکتر شفق، در مقدمه مجموعه اشعار «در راه نجات آذربایجان»، از فتنه سال ۱۳۲۵.

۱۳. مقدمه‌ی سیروس ایزدی بر ترجمه کتاب تاریخ ادبیات فارسی یوگنی برتلس، جلد ۱، ص ۳۲.

صابر، میرزا جلیل قلی‌زاده و عبدالرحیم طالب اف و میرزا فتحعلی آخوندزاده و دیگر شاعران ونویسندگان متأخر قفقاز هم خود را ایرانی دانسته و در دوران پیش و پس از انقلاب مشروطیت ایران با دلسوزی و احساس مسئولیت برای آزادی و رستگاری میهن خود قلم می‌زدند. چنانکه تنها میرزا علی اکبر صابر در دوره انقلاب مشروطیت بیش از بیست و پنج چکامه سرود (صفحه ۲۵) و **میرزا جلیل قلی‌زاده** در روزنامه خود ملانصرالدین «به کشور زادگاه جد خود افتخار می‌کند» و می‌گوید: «سرزمین ایران که در دین‌داری در جهان نامبردار است همیشه برای من مایه سرفرازی... و از این که در همسایگی چنین مکانی مقدس از مادر زاده‌ام پیوسته شکرگزارم» (ص ۳۳).

او در روزنامه فکاهی ملانصرالدین آن شهرهای ایران بزرگ را که هریک تا آن زمان به تصرف اجنبی درآمده یا از تن مام میهن جدا شده بود طی مصیبت نامه‌یی در یکی از شعار بلند شصت بیتی خود با حسرت و تأسف نام می‌برد و بلاهایی را که در دوران قاجاریه به سرزمین نیاکانش وارد شده و عدم احساس مسئولیت هیئت حاکمه وقت را با طنزی تلخ و قهرآمیز از زبان آنان بااحساسی دردناک با کلمات «به من چه، به من چه» بیان می‌کند.

این شعر در قفقاز در روزنامه ملانصرالدین به ترکی و سپس در روزنامه «آذربایجان» چاپ تبریز توسط میرزا مهدی خان تبریزی به نظم فارسی درآمده که ده بیتی از آن چنین است:

اگر رفت ایران به من چه، به من چه — اگر گشت ویران به من چه، به من چه

اگر رفت «سغد» و «سمرقند» و «ترمذ» — «بخارا» و «جرجان» به من چه، به من چه

اگر رفت «خوارزم» و «قپچاق» و «خیوه» — همه مرز «گرگان» به من چه، به من چه

اگر رفت «غزنین» و «بلخ» و «ابیورد» — همه «کابلستان» به من چه، به من چه

اگر رفت «مرو» و «سرخس» و «اترک» — همه «ترکمانان» به من چه، به من چه

اگر رفت «قفقاز» و «کرج» و «سمندر» — جبال «دهستان» به من چه، به من چه

اگر رفت «احساء» و «بحرین» و «مسقط» — همه ملک «مکران» به من چه، به من چه

اگر مرَ زِ «لاهیج» را در سنندج — گرفتند «ترکان» به من چه، به من چه

اگر شد به «گرگان» جواسیس از «روس» — به هر سوی پویان به من چه، به من چه

اگر شهر «بوشهر» را «انگلیسان» شدستند دربان، به من چه، به من چه[14]

همچنین از **عبدالرحیم طالب اف** بگوییم که تمامی آثارش برای ایران بود و به نوشته لغت‌نامه دهخدا زیر نام طالبوف: خود را محب ایران می‌خواند و با کتاب‌های خود نقشی سازنده در نهضت آزادی ایران و بیداری مردم داشت و بعد از انقلاب مشروطه هم ملت او را به وکالت مجلس انتخاب کرد، ولی به علت ضعف پیری نتوانست به تهران بیاید. او با آثارش سبکی نو و ساده در فارسی‌نویسی پدید آورد و هنگام فوت او روزنامه شمس چاپ اسلامبول نوشت یک ستاره نورافشان آسمان ادبیات ایران افول کرد[15]

سرانجام، سخن خود را با پیام میرزا فتحعلی آخوندزاده به هموطنان خود به پایان می‌بریم.

میرزا فتحعلی خان آخوندزاده که مراتب دانش و ایران دوستی او معروف حضور ارباب معارف و اهل کتاب و همگی فرهنگیان است از **قفقاز** در نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هجری، زمانی که آن سامان اسیر و مستعمره **روس‌ها** بود به هموطنان خود چنین پیام می‌دهد:

«اگر چه علی الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است. آرزوی من این است که... ایرانیان بدانند که ما پارسیانیم و وطن ما ایران است... ما را شایسته آن است که اِسناد شرافت بر خاک مینونشان خود بدهیم.»[16]

الحق که به قول مولوی:

«هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش»

۱۴. از صص ۲۵ و ۳۳ و ۳۸ تا ۴۹ کتاب «ملانصرالدین در تبریز»، صمد سرداری‌نیا، سازمان چاپ و نشر هادی، تبریز.

۱۵. لغت نامه‌ی دهخدا، زیر نام طالبوف، (حرف ط).

۱۶. دکتر فریدون آدمیت، ص ۲۲، کتاب اندیشه‌ها... نقل از نامه‌ها، انتشارات خوارزمی.

بخش دوازدهم

نام کتاب‌ها و عنوان بعضی از مقالاتی که تاکنون در مجلات درباره‌ی زبان و تبار مردم آذربایجان چاپ شده و نام نویسندگان آنها

آذری یا زبان باستان آذربایگان، سید احمد کسروی تبریزی، انتشارات جار. تهران ۱۳۵۶.
دربارەی آذری یا زبان باستان آذربایگان کسروی، دوره کامل بیست مقاله. جلد ۱. دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، علامه محمد قزوینی.
سلسله مقاله دربارەی «زبان فارسی و آذربایجان» در مجلەی ایرانشهر چاپ برلین ـ ۱۳۰۳ خورشیدی برلین، دکتر تقی ارانی.
آذربایجان و وحدت ملی ایران. دکتر حسینقلی کاتبی. چاپ زرین. تبریز ۱۳۲۱.
زبان آذربایجان. محمدرضا شعار. کتاب بحثی درباره زبان آذربایجان، کتابفروشی مهر. چاپ تبریز ۱۳۴۷.
نظری به تاریخ آذربایجان، دکتر محمد جواد مشکور، انجمن آثار ملی ایران ۱۳۴۹ ـ تهران.
تذکرەی شعرای آذربایجان در چهار جلد. چاپ تبریز، ۱۳۶۷ محمد دیهیم.
کتابشناسی گویش آذری مندرج در مجلەها در کتاب «فهرست مقالات فارسی» در سه جلد، ایرج افشار.
اردبیل در گذرگاه تاریخ »، جلد دوم. زبان مردم اردبیل و نمونەهایی از گویش آذری». علی باباصری، تهران ۱۳۵۰.
گویش کرینگان، یحیی ذکاء، کتابخانه دانش. تهران ۱۳۳۲.
آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)، تیره زبان مردم آذربایجان، دکتر عنایت‌الله رضا، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰.
گویش آذری (متن و ترجمه و واژەنامه) رسالەی روحی انارجانی، رحیم رضازاده ملک، انجمن

فرهنگ ایران باستان. تهران ۱۳۵۲.
ایلخچی، یک ده صوفی نشین در آذربایجان، دکتر غلامحسین ساعدی
خیاو یا مشکین شهر، دکتر غلامحسین ساعدی، تهران ۱۳۳۴.
زبان‌های باستانی ایران در آذربایجان ناموارە دکتر محمود افشار جلد اول گردآوری ایرج افشار و کریم اصفهانیان، دکتر حسینقلی کاتبی
تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان چاپ تبریز، ناشر اسماعیل واعظپور ـ ۱۳۳۳، عبدالعلی کارنگ
آذریگان دربارەی گویش آذری، دکتر صادق کیا. تهران ۱۳۵۴.
زبان کنونی آذربایجان چاپ تبریز، یحیی ماهیار نوابی
زبان دیرین آذربایجان، دکتر منوچهر مرتضوی، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار. تهران ۱۳۶۰.
زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، مهندس ناصح ناطق، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۵۸.
فرهنگ تاتی و تالش، علی عبدلی، انتشارات دهخدا. بندر انزلی ۱۳۶۳.
دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، مطبعه مجلس. تهران ۱۳۱۴.
مقدمه سیروس ایزدی بر کتاب تاریخ ادبیات فارسی برتلس. جلد ۱. انتشارات هیرمند ۱۳۷۴.
زبان‌های باستانی آذربایجان. دکتر حسینقلی کاتبی. انتشارات پاژنگ، تهران ۱۳۶۹.
دایرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد ۱. زیر واژه آذری و آذربایجان. چاپ تهران. ۱۳۶۷.
افسانه پان تورانیسم. زارەواند. ترجمه محمدرضا زرگر. تهران ۱۳۶۹.
ایرانشهر موضوع، زبان پهلوی زبان آذربایجان، پروفسور ماکوارت، ترجمەی دکتر مریم میراحمدی. انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۷۳.
مقاله «زبان تبریزی» مجلەی گوهر، محمد محیط طباطبایی
«زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی» از جمله آذری پهلوی، احسان یارشاطر، دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
چهرەی آذرآبادگان در آینه تاریخ ایران، دکتر رشید عیوضی، انتشارات دانشگاه آذر آبادگان تبریز

۱۳۵۳.

سلسله مقاله در مجله‌ی دانشکده ادبیات تبریز (۱۳۳۶)، «زبان مردم تبریز»، دکتر ماهیار نوابی.

آتورپاتکان، آذربایجان و نهضت ادبی، دکتر جمال‌الدین فقیه. تهران ۱۳۴۶.

سلسله مقالات «فهلویات آذری» مجله‌ی ماهتاب تبریز، محمد امین ادیب طوسی، ۱۳۱۷.

مقاله «خوئینی یکی از لهجه‌های آذری» واژه‌نامه، دکتر منوچهر ستوده

خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی و گویش بومی کهن در خلخال، ناصر دفتر روایی به کوشش ایرج افشار - تهران ۱۳۶۳.

سخنوران و خطاطان زنجان. کریم نیرومند. زنجان - ۱۳۴۷.

رباعیات و ترانه‌های تاتی، کریم نیرومند - کریم زعفری

زبان فارسی در آذربایجان مجموعه‌ای از نوشته‌های دانشمندان و زبان‌شناسان، گردآوری ایرج افشار (شامل تمامی کتاب کسروی و مقاله‌ی علامه‌ی قزوینی و دکتر ارانی و مقالات (خلاصه کتاب‌های زیر)

مقاله «نامه‌ی امیل بئر درباره‌ی لهجه‌های آذری، دکتر امیل بئر

مقاله «نحوه‌ی تدریس فارسی در آذربایجان، محمد علی فروغی

رساله «زبان ایران»، ذبیح بهروز

مقاله «سه مقاله درباره‌ی مسئله‌ی زبان آذربایجان، عباس اقبال آشتیانی

سلسله مقاله‌ی (کتاب) آذربایجان و زبان فارسی در شماره‌های ۴ تا ۱۰ مجله‌ی ماهتاب، چاپ تبریز، محمد امین ادیب طوسی ۱۳۱۷.

مقاله «سند تاریخی از گویش آذری تبریز، دکتر محمد مق[illegible]

درباره‌ی رساله‌ی [illegible] به تصحیح و مقدمه، سعید نفیسی

زبان آذربایجان در سال‌های پس از اسلام، عبدالعلی کارنگ

سلسله مقالات «یگانگی ایرانیان و زبان فارسی» در مجله‌ی آینده، دکتر محمود افشار.

چهره‌ی آذرآبادگان در آئینه‌ی تاریخ ایران دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر مرتضی مرتضوی. چاپ تبریز - ۱۳۵۲.

مقاله‌ی «سابقه‌ی زبان دری در آذربایجان»، دکتر غلامحسین مرزآبادی

مقاله‌ی «آذری یا آذربایجانی؟»، محمد محیط طباطبایی

مقاله‌ی «زبان فارسی نشان والای قومیت ایرانی، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

مقاله‌ی «ملاحظاتی درباره‌ی زبان کهن آذربایجان. در جلد چهارم نامواره دکتر افشار، دکتر محمد امین ریاحی

مقاله‌ی «سخنی چند درباره‌ی زبان آذربایجان»، دکتر محمود افشار

آذربایجان و زبان فارسی و مقالات دیگر

کتاب‌های روشنگر بسیار دیگر هم درباره‌ی تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان هست مثل:

ترکان پان ترکیسم و پان تورانیسم، دکتر عنایت‌الله رضا، سلسله مقالات در مجله اقتصادی سیاسی اطلاعات. خرداد ۱۳۷۱.

تاریخ ماد، دیاکونف، ترجمه‌ی کریم کشاورز. بنیاد ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵.

ایران و ایرانی، تالیف نویسنده همین کتاب، چاپ زوار ۱۳۶۲.

تذکره‌ی تحفه‌ی سامی، سام میرزای صفوی تألیف ۹۶۸ هجری، انتشارات علمی ۱۳۴۷.

شهریاران گمنام، سید احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.

سرایندگان شعر فارسی در قفقاز، عزیز دولت‌آبادی، موقوفات دکتر محمود افشار. تهران ۱۳۷۰.

نزهةالمجالس، جمال خلیل شروانی با مقدمه و تعلیقات دکتر محمد امین ریاحی انتشارات زوار ۱۳۶۶.

زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی. محمد امین ریاحی. پاژنگ، تهران ۱۳۶۹.

شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری. دکتر رضا خسروشاهی. از انتشارات دانشسرای عالی ۱۳۵۰.

تذکره نصرآبادی. تألیف میرزا محمود نصرآبادی اصفهانی. تصحیح وحید دستگردی. چاپخانه ارمغان ـ ۱۳۱۷. خورشیدی.

آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن سید اسماعیل وکیلی چاپ ندا. تهران ۱۳۶۲.

نمایه

فکر روز منتشر کرده است



روزنامه

خاطرات شرف الدوله

میرزا ابراهیم خان کلانتری باغمیشه

نماینده دوره یکم مجلس شورای ملی

از تبریز

به کوشش یحیی ذکاء

برای هر مردمی آگاهی از تاریخ و هو یت ملی خود نخستین امر حیاتی است . در این کتاب قدیم ترین اسناد و تواریخ کهن جهان از مهاجرت یکی از نخستین اقوام آریایی یعنی مادها به شمال غربی ایران سخن می گویند و از هم نژادی ، از هم زبانی ، از هم دینی ، و یگانگی فرهنگ مادها با دیگر اقوام ایرانی ، پارس ها ، پارت ها ، باکتریان (بلخیان) خبر می دهند و همگی مورخین و جغرافی دانان قرن های بعد از ظهور اسلام که به آذربایجان برای سیاحت و مطالعه رفته اند نیز در کتاب های خودنوشته اند. که زبان مردم این سامان «آذری پهلوی»(فارسی) است .

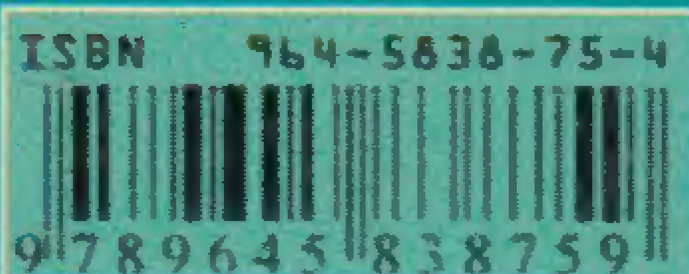
در این کتاب می بینیم افزون بر منابع و کتب عهد کهن ، و افزون بر تمامی منابع قرون بعد از اسلام ، همچنین همگی محققان و تاریخ شناسان عالم و تمامی اسناد و منابع ایرانی نوشته اند که زبان تمامی مردم آذربایجان تا قرن ۱۱هجری (قرن ۱۸-۱۷ میلادی) یعنی ۳۰۰ - ۴۰۰ سال پیش «آذری پهلوی» یکی از لهجات زبان پارسی بوده است .

The HISTORY of DESCENT & LANGUAGE of the AZARBAYJAN PEOPEL

Gholamreza Ensafpour



انتشارات فکرروز


ISBN 964-5838-75-4
9 789645 838759

